ژوندون

مجلهٔ هفتگی. شنبه ۱۷ حمل ۱۳۵۳



شماره - ۳ -

قاچاقبران که میخواستند ...

●

کنفرانس انجمن تعلیمات انجنیری آسیای جنوبی و مرکزی در شهر کابل ...

●

سترگی ستا سو د بدن خارول دی

●

قدیری هنر مند کلوله و شوخ طبع

طی تلگرامی:

رئیس دولت وصدراعظم مراتب تاثرات خود، حکومت ومردم افغانستان را به مناسبت درگذشت رئیس جمهور فرانسه اظهار کرده اند

مدیریت اطلا عات وزارت امور خارجه خبرداد که ازطرف بناغلی محمدداود رئیس دولت وصدراعظم تیلگرام تعزیت به مناسبت وفات بناغلی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه عنوانی بناغلی الن پوهر رئیس جمهور موقت آنکشور به پاریس مخابره گردیده ودرآن مراتب تاثرات عمیق وتعزیت شخص خودوحکومت ومردم افغانستان رابه بناغلی پوهر، حکومت و مردم فرانسه ابراز کرده اند .

همچنان ازطرف بناغلی محمد داودرئیس دولت وصدراعظم تیلگرام تسلیت عنوانی خانم ژورژپومپیدوی فقید به پاریس مخابره شده است .

قرار یك خبر دیگر دوکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی دیروز به سفارت کبرای فرانسه رفته مراتب تعزیت خودرا نسبت به وفات بناغلی ژورژپومپیدودرکتاب مخصوصی که به این مناسبت درآن سفارت بازشده است درج وامضا نمودند .

همچنان عدهٔ ازاعضای کابینه مامورین عالیرتبه وسفرای کبیر کشور های متحابه درکابل قبل از ظهر وبعد ازظهر۱۵حمل درآن سفارت رفتند ومراتب تسلیت شان را در کتاب مخصوص درج وامضاء کردند.



دوکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، مو قعیکه مراتب همدردی خودرادرکتاب مخصو ص د ر سفارت فرانسه درج می نماید.

شکار آهو توسط موترو موتر سایکل منع قرار داده شد

باساس هدایت مقام منبع صدارت عظمی شکار آهو توسط موتر وموترسایکل بصورت قطع منع قرار داده شده ومتخلفین قانوناً مجازات میگردند .

ازچند سال به اینطرف بصورت نهایت بی رحمانه شکار آهوذریعه موترو موتر سایکل رواج یافته ونسل آهودرکشور روبه انقراض گذاشته است .

مقام صدارت عظمی برای جلوگیری ازین نوع شکار دوراز عاطفه وانصاف ازطریق وزارت داخله به تمام ولایات کشور هدایت داده است که بعدازین شکار آهوذریعه موتر وموترسایکل بصورت قطع ممنوع قرار داده شود . شکار چیان متخلف قانوناً مجازات میگردند.

ملاقات تعارفی با پوهاند دکتور نوین

بناغلی بور تو یك آمر اداره پرو گر ام انکشافی ملل متحد در افغانستا ن ساعت ده قبل ازظهر روز۱۲حمل باپوهاند دکتورنوین وزیر اطلاعات و کلتور ملا قات تعا ر فی نمود.

تلگرام های تبریکیه به بوداپست وداکار مخابره گردیده است

مدیریت اطلاعات وزا رت امور خارجه اطلاع دادکه ازطرف بناغلی محمدداودرئیس دولت وصدراعظم به مناسبت روز ملی هنگری تیلگرام تبریکیه عنوانی بناغلی پال لوزون چی رئیس جمهور آنکشور به بوداپست مخابره شده است .

همچنان مد یریت اطلا عات وزارت امور خارجه خبردادکه ازطرف بناغلی محمدداود رئیس دولت وصدراعظم تیلگرام تبریکیه به مناسبت روزملی سنیگال عنوانی بناغلی لوپولدسنگور رئیس جمهور آنکشور به داکار مخابره گردیده است .

رئیس دولتو صدرا عظم سفیرکبیر اندو نیزیا را پذیر فتند

مدیریت اطلا عات وزارت امور خارجه خبردادکه بناغلی محمد داود رئیس دولت وصدراعظم ساعت یازده قبل ازظهر روز۱۳حمل بناغلی سیوتوسوریو دیپورو سفیر اکبیر اندونیزیارا که دوره ماموریتش درافغانستان به پایان رسیده است جهت ملاقات تودیعی درقصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند .

درین موقع بناغلی محمد اکبر رئیس عمومی دفتر ریاست جمهوری نیز حاضر بود.

ددولت درئیس اوصدراعظم دمبارکی تلگرام بخارست ته مخابره شو .

دباندنیو چارو دوزارت داطلاعاتو مدیریت خبر ورکړچه ددولت رئیس او صدراعظم بناغلی محمد داؤد له خوا درومانیا دولت دجمهور رئیس په حیث دبناغلی نیکولای چاوسسکو دبیا ټاکل کیدو په مناسبت ددغه جمهور رئیس په نامه دمبارکی تلگرام بخارست ته مخابره شویدی .

روز جمعه مصادف باروز میلاد پیغمبر بزرگ اسلام بود

روزجمعه ۱٦ حمل مطابق به دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۹٤ هجری قمری ومصادف باروز میلادمسعود حضرت سرور کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وصلم بود. مردم متدین ماابن روزخجسته راطیءمحافلی تجلیل نمودند وبروان‌پاک‌حضرت پیامبراسلام وهادی بشریت درود ودعا نثار کردند.

امسال ۱۸۰ هزار جریب زمین در چهار ولایت تحت زرع پخته میباشد

امسال یکصدو هشتاد هزار جریب زمین درولایات بلخ، جوز جان ، فار یاب‌وسمنگان تحت زرع‌پخته میباشد که نسبت به سا ل گذشته بیش ازپنجا ه هزار جر یب ز مین اضافه تر میباشد.

بناغلی محمد نعیم نماینده خاص

رئیس دولت وصدراعظم به عربستان سعودی نیز مسافرت رسمی می نماید

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجـــه خبردادکه در اثر دعوت حکومت عربستان سعودی ابناغلی محمدنعیم نماینده مخصوص بناغلی محمدداود رئیس دولت وصدراعظم به عربستان سعودی نیز مسافرت رسمی و دوستانه بعمل خواهد آورد .

بناغلی محمدنعیم چندی قبل برای بازدید رسمی ودوستانه ازعراق، لیبیا ، الجزایر ومصر اعازم کشور های مذکور گـــردیده است .

درین سفربناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه باوی همــراه میباشد .

طوریکه دباختر آژانس اطلاع‌گرفته است بناغلی محمد نعیم نماینده خاص بناغلی محمدداود رئیس دولت وصدراعظم کـــه برای یك مسافرت رسمی ودوستانـــه وارد لیبیا گردیده بود بروز ۱۲ حمل بابناغلی معمرالقذافی رئیس دولت لیبیا ملاقات نموده ودرمذاکراتی که در فضا ی بسیار دوستانه صورت گرفت راجع به علایق ذات البینـــی دوکشورمسایل منطقه وموضوعات بین‌المللی تبادل افکار بعمل آوردند .

همچنان بناغلی‌محمد نعیم روز۱٤حمل بابناغلی عبدالسلا م جلود صدراعظم لیبیا مـلاقات بعمل آورد .

طی این ملاقات که درمحیط دوستانه و تفاهم صورت گرفت جانبین موضوعات طرف علاقه دوکشور رامورد مذاکره قرار دادند .

دراین موقع ازطرف افغانستان بناغلـی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امـور خارجه ودوکتور عبدالواحد کریم سفیرکبیر غیر مقیم افغانستان درلیبیا واز طرف لیبیا وکیل وزارت امور خارجه ومدیر عمومـــی سیا سی و زارت خار جه آنکشور حا ضر بودند .

مذاکرات نماینده خاص

رئیس دو لت وصدراعظم بازعما ی عر اق روی روابط نزدیک دو کشو ر د ر فضا ی دوستانه صورت گرفته است

نماینده آژانس باختر اطلاع داده است . که‌بنا غلی محمد نعیم نماینده خاص بناغلی محمدداؤد رئیس دولت رصدراعظم که خبـر عزیمت شان برای یـك مسافـرت رسـمی و دوستانه به بعضی کشور های عربی قبلانشر شده بودشام شش حمل به بغداد مواصلـت نموده ودرمیدان هوایی ازطرف بناغلی سید مرتضی عبدالباقی وزیر امورخارجه عراق ، استاد خلیل الله خلیلی سفیر کبیر افغانستان درعراق وعده‌ای از مامورین عالیرتبه حکومت عراق باگرمجوشی استقبال شدند .

بناغلی محمد نعیم طی اقامت در بغداد بابناغلی حسن البکررئیس جمهور عـراق، بناغلی سیدمرتضی عبدالباقی وزیرامورخارجه وبعضی دیگرازشخصیت های برجسته عـراق ملاقات ومذاکراتی بعمل آوردند.

مذاکرات بناغلی محمدنعیم وزعمای کشـور دوست وبرادرماعراق درفضای بسیار گـرم ودوستانه‌ای‌که نماینده علایق نزدیک وروابط برادرانه دوکشور است صورت گرفته وطی آن برمسایل مورد علاقه دوکشور موضوعـات منطقه وسایرموضوعات بین‌المللی تبادل افکار بعمل آمد .

قرار معلوم ازبناغلی محمد نعیم وهمراهان شان درعراق پذیرایی صمیمانه وبا حـرارت صورت گرفته است .

مطابق بیك خبردیگر بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امورخارجه هنگام توقف کوتاهی که هیات افغانی درراه عزیمت به لیبیا درپاریس بعمل آورد بابناغلی ژانـدو لیپکوسکی سکرتر دولت دروزات امورخاجه فرانسه ملا قات نموده راجع به همکاری‌های فرانسه وافغانستان درساحات مختـلف و مسایل عمده بین المللی وموضوعات منطقه مذاکره وتبادل افکار بعمل آورد .

قرارآخرین خبربناغلی محمدنعیم نماینده خا ص بنا غلی محمد د اؤد رئیس دولت‌و صدراعظم وهمراهان شان شام یازدهم حمل به ترابلس مرکز لیبیامواصلت نموده واز طرف وزیر امور خارجه لیبیا و دکـتـور عبدالواحد کریم سفیر کبیـرغیـر مقیـم افغانستا ن در لیبیا ویك عده از شخصیت های برجسته لیبیابه‌گرمی پذیرایی شدند.

ژورژ پومپیدو در گذشت

ژورژ پو مپیدو ر ئیس جمهور فرانسه دیشب به عمر شصت ودو سا لگی درپاریس درگذشت .

وی که از سال ۱۹٦۹بابنطر ف بحیـــث رئیس جمهور فرانسه انجام و ظیفه میکرد از مدتها باینطر ف دچار مریضی شده بود .



ژورژ پو مپیدو

اگرچه علت اصلی مر گ نا گها نـــی ژورژپو مپیدو تا کنون معلو م نگر دید ه‌باز هم‌گفته میشود که شاید ناشی از سر طا ن باشد.

الین پو هر رئیس مجلس سنا ی فرانسه بلافاصله پس ازاعلام مرگ غیر متر قبه‌ژورژ پومپیدو طبق قانون اساسی فرا نسه ز ما م امور آنکشور را بعهده گر فت .

تقی الدین صلح صد را عظم لبنا ن ازخبر درگذشت ژورژ پو مپیدو رئیس جمهور فقید فرانسه اظهار تاسف نموده است .

وی‌طی بیانیه در بیرو ت اعلام نمو ده که پومپیدو دوست بزرگی برای عربها بو دمو امید است سیاست ژورژ پو مپیدو در مقا بل کشور های عر بی در آینده نیز تعقیب گردد.

انورالسادات رئیس جمهور مصر از در گذشت ژورژ پو مپیدو رئیس جمهور فرانسه ابراز تاثرنمو ده است.

در پیام تسلیتی که سادات به پار یس فرستاده وی ژورژ پو مپیدو را دوست عربها خوانده است.

قرار معلوم ریجارد نکسن رئیس جمهـور امریکا نیز ضمن ابراز تاسف نسبت به د ر گذشت پو مپیدو اورایك شخصیت‌سیا ســت مداربزرگ معاصر جهان خوا نده است .

شورای وزرا ی بازار مشتر ك ارو پا ی غربی پس از استماع خبر د رگذشت ژ ورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه جلسا ت خود را درلو کسمبور گ قطع کرد .

والتر شیل وزیر خار جه جمهو ر یـت اتحادی آلمان‌که‌درعین حال‌رئیس فعلی‌شورای وزرای بازار مشتر ك میباشد از پو مپید و تمجید و نسبت به درگذ شت وی ابراز تاثر کرد.

کمشنر انگلستا ن در بازار مشترك‌پومپیدو را یك شخصیت به تمام معنی اروپایی وبا تدبیر خوانده است.

بموجب قانو ن اساسی فرانسه قـــر ار است اکنون که ژورژ پو مپیدو رئیس جمهور آنکشور درگذشت در ظرف پنج هفته د ر فرانسه انتخابات ریاست جمهو ری تجد ید گردد.

به اساس قانون اساسی فرا نسه ر ئیس مجلس سنا ی آنکشور تا زما ن انتخـــاب رئیس جمهور جدید ی زما م امور آنکشوررا در دست خواهد داشت.

گفته میشو د که ژاك شا بان دا لما ســ صدرا عظم سابق و الر ژیسکار د ستینگ درجمله شخصیت ها یی شا مل میبا شند که شانس موفقیت شان بحیث جا نشین‌پو مپیدو فقید بیشتر از دیگران میباشد .

خبرمربوط به در گذشت نا گها نی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فرانسه شام۱۳حمل‌در حالی بمو سسه ملل متحد رسید که‌اعضای موسسه موصو ف در صد د تهیه مقدما ت‌انعقاد جلسه مخصوص مجمع عمو می موسسه ملل متحد جهت غور در باره مواد خـــــا م بود.

گفته شده که دکتور کورت والد هایم سر منشی مو سسه ملل متحد بلا فا صلـه پس از دریافت این‌خبریك پیام تسلیـــت وهمدردی به پاریس مخابره کر ده‌است .

روز ۱٤ حمل بیرق مخصو ص موسسه ملل متحد بحال‌نیمه بر افراشته درآورده‌شد.

ژورژ پو میدو رییس جمهور فر انسه‌که شام ۱۳حمل بساعت ۱۲ وسی دقیقه بوقت افغانستان در پاریس چشم از جهان بستحر حیات سیاسی آنکشور طی دواز ده سال‌گذشته نقش بر جسته داشته است .

پو مپیدو این نقش را اززما ن صدار ت خود ازسال ۱۹٦۲تا ۱۹٦۸ ودردوره ریاست جمهوری خود ازسا ل ۱۹٦۹تا هنگام مرگ بعهده داشت.



شماره ۳۰ـ ۱۷ حمل ۱۳۵۳ برابر ۱۳ ربیع اولال مطابق ۱٦ اپریل ۱۹۷٤

مولود مسعود پیغمبر اسلام

روز جمعه شا نزدهم حمل روزمبارکی حلول کرد که جها ن ا سلام وملت متدین ما احترام خاصی بدان قایل اند. این روز مصا دف ا ست باتولد مبارك حضرت سرور کائنات خاتم انبیا حضرت محمد(ص) انسانی که خلقتش بـــرا ی بشر یت ووخصو صا جهان اســـلام ار زش فراموش ناشدنی دارد .

حضرت محمد(ص) در سر زمینی تولدیافت که بدبختی ، فقر ، جهالت ونابسا مانی های زیـاد دا مـنگیر مردم بود. آتش تعصب وجها لـت جامعه را در لهیب سو زندهٔ خـود گر فته بود. از علم ومعر فت خبری نبود ، بین مرد وزن حقوقی وجود نداشت ، درواقع اصلا حقی و جود نداشت . جهان بشریت وعرب بهیك بادیهٔ تاریك و سو زان می ماند که اصلاح و نجاتش آ فتاب درخشنده ومشعشع بـکـا ر داشت و بس . خداوند (ج) محمد (ص) را چـــون ستارهٔ تابناك برای بشر ما مـور این و جیبه سا خت تـا بشریت را هادی ورهنما باشد . حضرت محمد مظفرانه بانیروی ایمان وبه عقیدهٔ « انما ا لمو منون اخــوة» بسوی مقصود مبارکش پیشرفت . ایــن مبارزه فر صت طولانی بکارداشت و حو صله فراخ تاروح بشر یت را صیقل کند و بسوی وحدت ویگانگی دعوت نماید . محمد (ص) باقبول این ز حمات و دشواری ها و ر نـج های شباروزی شروع به دعوت ومبارزه کرد چه او از طرف پروردگار

بقیه در صفحه ٦۰

در گذشت پومپیدو

ژورژ پومپیدو رئیس جمـو رکشور فرانسه پس از پـنج سا ل خدمت در پست ریاست جمهور ی فرانسه بعمر ٦۲ سالگی در گذشت.

مرگ پومپیدو که یکی از برجسته ترین سیا ستمدارن بین المللی به شمار میر فت باعث تاثر عمیق حلقه های سیاسی در جهان شده و اکثر سیاستمداران و زعمای کشور های مختلف به مناسبت در گـذشـت پومپیدو اظهار تاثر و تاسف نموده اند . مردم افغانستان نیـز از در گذشت رئیس جمهور فرانسه کـه هنگام صدارتش بـه افـغا نستا ن مسـا فـر ت نـمـو ده بـو د وخـاطـره ایـن مسا فـر ت تـا بـحـال در اذ هـان مـردم زنده است ، اظهار تاسف نمـوده اند.

افغانستان و فرانسه بحیـث دوکشور دوست دارای روابط نیکـو وحسنه بوده که این روابط دوستانه و مودت آمیز بر مبنای هـمکاری و احترام متقابل در سا حا ت مختلف استوار است .

ژورژ پومپیدو بحیث یك سیاست مدار ورزیده جمعاً مدت ۲۵ سال در پست های مختلف ایفای وظیفه نموده و از مدت ۱۲ سال به اینطرف بحیث صدراعظم و رئیس جمهور کار می کرده است . وی در سال ۱۹٦۹ به حیث دومین رئیس جمهور، جمهوریت پنجم فرانسه انتخـاب شـد پس از درگذشت ژورژ پو مپیدو الین پو هر رئیس سنای فرانسه تازمان انتخاب رئیس جمهور جدید بحیث ر ئیس جمهور مو قت کار میکند .

بقیه از صفحه ٦۰

تصمیم قاطع ، خلل ناپذیر ودوامدار یک ملت میتواند او را به هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

دروازه اتاق بیدرنگ باز میشودو مرد مسن و کوچك اندامی در آستانه ی در نمایان میگردد و درحالیکه دستگیره را درلای انگشتانش محکم گرفته است همه رااز نظرمی گذراند وبعداند کی به چوکی خالی خیره میشود آهسته بسوی چوکی پیش می رود و بیصدا روی آن می نشیند . هیچکس باو توجه ای ندارد چون همه مصرو ف هستند . ولی او منتظر عکس العمل کار کنان شعبه اســت . لحظـــه خاموش میماند و بعد به نقطه چشم میدوزد و میگوید :

من از شبرغان میایم ، در کابـل کار داشتم در ضمن نامه از طر ف یکـی از همـکاران شـما دارم .و عکسشس را همرا با این پاکت برای شما فرستاده است . بعد پاکت خط را روی میز میگذارد . و ادامه می دهد :

او که این نامه را برایتان فرستاده از شما خوا سته است تا عکسش را با مضمون در مجله منتشر سازیـد همچنان او شکایتی از شما دارد که چرا مضا مینش را در مجله منتشر نمی سازید .

ـ شاید برای ما نرسیده است .

ـ من یقین دارم که رسیده است.

ـ اجازه میدهید باین پاکـت و نامه نگاهی بکنم .

نامه را میگشایم . و مکتوب رامی خوانم .

ـ این آقا نوشته است که چندین قطعه شعر برای ما فرستاده کـــه منتشر نشده اســت. میگـو یـم اشعار شس را نشر کرده ایم و آنها بی جهت بر ما عصبانی هستندلطفا صفحه دوستان را در شماره هـا ی گذشته مطالعه بفرمایند .

مرد که حالت نگاهشس کمی عوض شده وعصبا نیتش فرو نشسته است میگوید :

ـپس چرا مرا اینـجا فـر ستاد و چیزی های زیر زبانشس مـــی گوید :

ـ خوب پســـس این عکسشس را منتشر میسازید .

نه خیر ، چرا باید اینکار را کنم. مرد بلند می خندد .

ـ برای اینکه همکار تان است ، همکار بسیار عجول که (آب را ندیده موزه را از پا میکشد .)

ـ شما چطور ... ؟ ـ آخر مـن کاکایشس هستم .

اسلام و زندگی

نگارش : عبدالقاهر

((میلادالنبی ص))

محمد(ص) درجامعه‌ایکه به‌اطراف واکنافش‌جز ظلم‌وستم‌وازهرسو دردوالم‌مسلط بوددرجامعه یکه بت واصنام پرستی ازهرگوشه وکنارش هویدا بـود پا بعر صه و جـود گـذاشت

ومعبوث ومامور گشت تا باین بیعدالـتی و گمراهی ونا خداشناسی مجادله نماید ودیـن

مبین اسلام را بمردم تفهیم ونفاق خانه‌جنگی که‌سراسر شبهٔ جزیره عرب وجهان راتهد ید میکرد ازبین بردارد هنگامیکه حضرت محمـد (ص) دعوت اسـلامی راآغاز کـرده گفت(ای

قوم قولولااله الاالله تفلحو بگوید کلمـه شهادت تارستگاری یابید• قتل مکنید فحشا مکنید دروغ نگو یدامانت را خیانت ننماید،

بدارایی مردم حسد مور زید هم نوع‌خویش‌را اهانت نکنید اوامر الهی را بجا آورده وازنهی آن‌بپرهیزید•

دراین ایام سراسر جزیره عرب یعنـی یهودیان مشرکین عرب منافقانیکه در ظا هـر مسلمان ودرباطن می‌خواستند اسلام راازمیان بردارند• بر ضدوی قیام کردند واز هیچگونه

ایذا وجـفا دریـغ نکردند چنـا نـچه پیغمبر (ص) بزرگ اسلام‌دربن‌باره‌می‌فرمایند (اوذی نبی مثل مااو ذیت) هیـچ پیامبـری رنجانیده نشده مانند آنکه من رنـجا نیـد ه شده ام . ابولهـب وعقبه ابن ابـی مغـیط که‌نزدیکترین همسایهٔ وی بودند انواع‌الواث راجمع کرده به خانه ودر وازهٔ وی‌میریختند

تاجامه مبارکش ملوث وناپاك گرددام جمیـل کەزن ابو الهب بود ازطرف روز پشتوا ر ه های‌خار راجمع کرده وازطرف شب‌برسر راآن حضـرت میریخت تاخاری درپای مبارکش‌بخلد

وخون آلود گردد اماپیشوای بزرگ اسـلام خار رااز‌راه‌برداشته وبه بسیارملاطفت‌وملایمت می‌گفت آنچه نوع همسایه‌گی است که‌بامـن می‌کنید ولی آن هادسـت بردار نبودند اعمـال پلید خویش رابی شرمانه تکرار می کردنـد روزی رسول اکرم (ص) به‌طواف خانه کعبـه مشغول بود یك تعداد مشرکان قریش جمـع شده راجع به‌ایزا وشهادت محمد (ص) بحث میکردند حضر ت محمد (ص) برآنها بگذشت وایستاد وگفت ای گروی قریش بخداوندکه جان محمد(ص) درقبضه وقدرت اوست اگـر سخن مرا نشنوید ومتابعت من ننماید همچه گوسفند تیغ برگلوی شماخواهم نهادشما را خواهم کشت می پندارید که ازچنك من‌رایگان خـلاص شوید گلوی ایشان گرفته چیـز ی گفته نتوانستند •

رسول اکرم (ص) مدت‌سیزده سال بعداز بحث درمکه مکرمه به‌مشکلات زیادی به‌نشرو دعوت ا سلام می پر داخت فشا ر وایذای مشرکین ببالای مسلمانان‌به درجه نهایی‌خود رسیده بودوبالاخره محمد(ص) ویارانش‌ازمکه مکرمه بمدینه منوره هجرت‌کردند•

حتی مسلمانان درمدینه منو ره نیز بـا

سخت ترین ودشوار تریـن حالـت فـقـرو گرسنگی بسیر می‌بردند زیرا که ثـروت و دارایی شان دروطن اصلی درمکه مکر مـه مانده بود• وخطرات ناگهانی مشرکین نیـز آنهاراتهدید می‌کرد خداوند متعال دریکـی از آیهٔ‌متبرکه خو یش‌چنین بشارت وپیش‌گویی را اعلام کرد (کتب‌الله لاغلبن انا ورسولی) حکم کرد خداوند پیروز شو م من و پیروز شو ند پیغمبر ا ن مـن ا ز ین بشارت دیری نگذشته بود پـیامبر اسلام‌ویارا نش که‌خیلی محدود وفاقد سلاح ومهمات حربـی آن عصر بودند بردشمنان بز رگیکه با هـر گونه سـلاح ومهمات جنگی مجهز بودندفایـق گردیده سراسر جزیره عرب وجهان را ازورطه بدبختی وجهالت نجات دادند انـوار دیـن مقدس اسلام درسراسر عالم بشریت‌به‌تابش درآمد پرچم امن وسعادت وخدا شناسی بدون درنظرداشت اختـلاف تبعیض وتفر یـق‌سیا وسفید به اهتزاز درآمد در عوض جهالت‌نور معرفت الهی بجای نفـاق عصر تفهـم ودر موضوع تفوق وبرتری مساوات وعدالت‌بمیان آمد اوضاع نامساعدیکه گریبـان گیـربشر بود محوگردید پیامبر بزرگوار اسلام‌می‌فرمایند

خـدارا ناپسنداست کـه‌بـنده اش خـود را

از د یگران بر تر شمرد کو چکترین تفوق وبرتری‌دردنیای دیمو کراتیك اسلام جا یـز نیست هـمه مردم درخـلقت بشری باهـم مساوی اند هیچ بشر به بشر وهیچ قبیلهٔ وقبیله‌ای بخاطر خانواده‌و میراث‌خود رابرتر شمرد ه نمیتواند بلکه درنزد خـداونـد(ج) نز د یـك تر یـن بشر کسی است که‌باتقوی وپر هیز گارباشد خداوند دریـن مورد می‌فرماید (یاایهاالناس اناخلقنکم‌من‌ذکر

وانثی وجعلنکم شعوبا وقبایل لتعار فـوان اکرمکم عندالله اتقکم ان الله علیم‌خبیرا)ای مردمان هرآینه آفریدم شمارا ازیك مردوزن وساختیم شمارا جماعت وقبیله ها تایکدیگررا! بشناسید هرآینه گرامی ترین شـما نـز د خداوند پر هیز گارترین شما ست بی‌شبـه خدا دانا وآگا است•

همه شما ازیك پدر ومادرتخلیق‌گردیده‌اید هیچ‌ازشمادرطبیعت تفوق‌وبرتری‌داریداحساس تفرقه‌ودورنگی درشرایط اسلامی جایزنیست. ویکی ازعلل تفو ق انسان به فضیلت‌علم‌و کفایت عمل است هـرگاه انسان ازفضیلت دانش وکفایت عمل وجدان پاك برخور دار باشد می‌تواند امتیاز برتری را کسب نماید چنانچه پغمبر اسلام می فر ما ید (شرا فت الا انسان بالعلم‌والادب لا با الما ل‌ونصب) ازمضمون حدیث نبوی ثابت میگردد که محمد رهنمای امور حیاتی تما م بشراست زیراکه

درحدیث خو یش تلویحا از کلمه الاانسان نامبرده نه المومن ارشادات قیمتدار پیشوای بزرگ اسـلا م انحصار به‌الموء مـن نیست بلکه به‌تمام بشـر است احترام به‌بشر یکـی ازخصا یل خجستهٔ پیشوای بزرگ اسلام است الناس ویا الانسان درنزد مـحمد(ص) مقام عالی دارد درجای دیگری می فرما یـد (اذل الناس من آهن الناس) ذلیل تریـن مردم کسـی که‌بمردم اهانت کند توهین‌به‌بشر درنزد پیغمبر اسلام وشرایط اسلامی پست‌و حقیر شمرده میشود•)

خـلا صه پیشوای بـزرگ اسلام مـد ت ده‌سال بعداز هجرت درمدینه منوره به‌نشرو دعوت اسلامی می‌پرداخت تااینـکـه درسال دههم هجری‌حجةالوداغ را ادامی‌فرمودروزعرفه درساحه عرفات این آیه مبارك فرود آمـد (الیوم‌اکملت لکم دینکم واتمت علیکم‌نعمتی) امروز دین شمارا برای شما کامل گردانیدم ونعمت های خودرا برشما تمام ساخـتم و همچنان سوره کریمه اذاجاءنصرالله فرودآمد محمددانست دین اسـلا م اکـمـال وقـو ی گردیده اکنون وقت آن‌است عالم فانی راترك واعزام دار البقا گردد درخاتمه من دربن‌روز بزرگ باکمال‌خضوع وخشوع از خـداونـد بی‌نیاز نیازمیکنم که‌افغانستان عزیزرابه‌برکت روح پر فتو ح حضرت محمد (ص) توفیق خدمت وخدمت عمل درراه پیشرفت کشو ر جمهوری نصیب بگرداند . (آمین)

پیوسته بگذشته

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

حضرت سلمان فارس (رض)

سلمان باوی تاز مانیکه داعی اجل رالبیك گفت بسر برد چون آثار مرگ از سیمای‌وی پدیدار گشت وسلمان پی برد که حتما جدایی آمدنی است درنز دش به احترام‌نشست‌وگفت ای‌شیخ نیکوکارمن مدتی باشما بودم‌وازصمیم قلب‌دوست داشتم واکنون علاما ت مر گ در سیمایت پد یدار است خوا هشمندم‌مراوصیت کن وشخصیکه لایق مقام و منصب توست مـرا دلالت نمایی.

اسقف در جواب گفت :قسم بخدا:شخصی راکه تو آرزو داری در ین زمان نمی یـابم نیکو کاران رفتند باز ما ندگا ن خودرا تغیر دادندمگر مردی را در موصل خواهی یا فت ومطلوبت بدست خواهد آمد ،چون اسقف‌دنیا راپدرود گفت‌سلمان‌بودن خودرادرآنجامناسب ندیده عزم سفر بسوی موصل‌نمود، وقتیکه بموصل رسید بعد ازکنج کاوی زیاد مطلوب رابدست آورد اما دیری نگذشت که او نیز پدرود حیات گفت ولی قبل ازوقات سلما ن رابه‌شخصی دیگری دعوت کرد واو ر هسپار آنجاشده تمام سر گذشت خود را حکا یـت کرد ونیز ازوصیت‌ها ییکه مردم به او نموده بودعرض کرد واز وی‌نیز طالب پندونصحیت

شد واوگفت :فرزندم امانند من وا مثال‌مراکه ذکر کردی درین دیار هرگز نمیتوانی‌دریابی لیکن‌ز مانی می آید که پیغمبر ی مبعو ث می شودواوپیرو ملت ابرا هیم است ازسرز مین حجاز خروج میکند واز را هیکه سنگر یـزه داشته باشد هجر ت مینما ید واز واد ی ا یـکه خر ما یـا د د ا شته بـا شد عبور میکند ، آیا ت بینا ت و علا مـا ت آشکار در دست داشته هد یه را می خورد‌واز زکات‌نفع نمی گیرد، میان دو شانه آن مهـر نبوت‌بنظر میخورد، اگر میتوانی به آنشخـص بپیوندی پس راه سفر آن دیار را در پیشـں گیر•

شك نیست که بسیاری از کا هنان شان وغیره ازظهور دین جدید معلو مات دا شتند به معبث پیغمبر اسلام بشار ت میدا دنـد چنانچه این واقعه را ازقصه دیدنی‌بحیر انام راهب‌که حضر ت محمد (ص) را دربلاد شام زمانیکه به تجار ت‌رفته بودند میتوان صدق کرد وی علامات پیغمبری را ازسیمای‌حضرت محمد علیه‌السلام مشا هده کرد درتمام ـ اعضایش بنظر عمیق می نگر یست تا اینکه به کاکایش ابو طالب تا کید کرد تا برادر

زاده خود رازودتر‌به‌وطن خویش ببرد و از نیات سو وپلان یهود واقف سا خته گفـت

اگر او راببینند وبدا نند که‌وی همان‌کسیست که درتورات دیده اند البته ازضرر رساندن دریغ نخوا هندکرد زیرا در اوشا ن بزرگ است•

بعد از آنکه کا هن سلما ن را از واقعه آگاه‌سا خت وبعضی از اوصاف وعـلا مـا ت آنحضرت (ص) راباو گفت ونصیحت کرد باید بدون آن بکدام دین دیگر میلان نکند زیرااو پیغمبر آخر الزمان بوده همه بیا مبـرا ن گذشته بشار ت داده اند•

سلمان تنها ماندو مجبور به قبیلـــــه (کلب) پیو ست واز ایشا ن در خواست که اورادر سر زمین حجاز ر هنمایی کند ایشان

وی‌را تا وادی قری رسانیده تمام دارا یش راتصرف کردند وبیکنفر یهودی بحیث غلام فرو ختند •سلمان باکما ل صدا قت با و ی

روز های خود راسپری میکرد تااینکه روزی شخصی از بنی‌قریظه که با یهودی موصوف دوستی ومعر فت داشت بخانه وی آ مـد مسلمان را خریدوبا خود بمد ینه آورد، ـ ه‌ابیکرج مومن ندسلا مبدینه یدگانن

چون دیدگان سلمان بمد ینه منوره جا ییکه پیغمبر آخر الزمان هجر ت میکند ا فتـاد اطمینان قلبی برایش حاصل شد وخدا رازیاد حمد میگفت ومنتظر ورود کسیرا که شنیده بود داشت .

ناتمام



بیا که برویم به افغانستان

ازمجلهٔ ((شی)) ترجمه: «رز»

در شماره اول امسال سفر نامه‌یك زن و شوهر فرانسوی را در افغانستان که در مجله (نشنل جیوگرافیك) چاپ شده بود، ترجمه کردیم .

اکنون سفر نامه یك زن و شوهرانگلیسی را به کشور خود مان، که در مجله (شی) چاپ شده است، ازنظر خوانندگان ارجمندمیگذرانیم .

هنگامی که شوهرم، «رون»، اضافه بست شد وازکار اخراج گردید، کسی به حال اودل نسوزانید • وی چهل وپنج‌سال داشت وپس ازسی سال کاردر صنعت چاپ، شغلش راازدست داد• موسسه یی‌که (رون) درآن کار میکرد، چند صد پوندی به عنوان غرامت به اوپرداخت • ولی به نظرنمیرسید که بتواند باردیگر شغلی به دست آرد •

عکس العمل شوهرم دربرابر این رویداد غیرعادی بود• برای اینکه گفت :

– خدارا شکر که برای نخستین بار آسوده شدم ••• بیاکه برویم به‌افغانستان

من نمیدانستم چه جواب بدهم • در واقع، پول قسطهایی که بایستی بپردازیم، ذهنم راسخت مشغول ساخته بود • با خودم میگفتم که وقت آن رسیده تامحتاط تر باشیم وآخرین سرمایهٔ خودمان رادرست به‌کار اندازیم • بازهم میگفتم‌که اگر به‌این سفربروم، کار کوچك‌خودم رانیزازدست‌میدهم وازیك منبع دیگرعایداتی محروم مشویم • سرانجام به این نتیجه رسیدم‌که این مسافرت ممکن نیست •

بدینصورت چندین هفته سپری شد ومن امیدرا دردل میپروردم که (رون) نقشهٔ کودکانهٔ خودش راازدیاد ببرد• یکروز وی ازاتحادیه خوش به خانه آمد وگفت :

– به یادداری که درفهرست جویندگان کار نام من آخرین نام بود ؟

گفتم :

– ها، به یاددارم •

گفت :

– خوب ، حالا نام من در وسطفهرست است :

خیلی خوشحال شدم وگفتم :

– عالیست ! این خودنشان میدهد که چانس یافتن کار برایت موجود است •

شوهرم گفت :

– کاملا اینطور نیست • برای اینکه وقتی نام من درفهرست آخرین نام بود، من نفر بیستم بودم• حالاهم نفر بیستم هستم، ولی تعداد نامها به چهل رسیده است • یعنی ازآنروز تاکنون بیست نفر دیگرنیز نامهایشان به فهرست افزوده شده است •

درهمین هنگام بود که پذیرفتم دیگرچانس کاریافتن برای (رون) وجود ندارد •

اوگفت :

– به نظرمن ، اگربرای چند ماهی‌ازینجا برویم وبرگریم، مقداری پیرتر میشویم • اگر نرویم وهمینجا بمانیم ، باز هم پیرتر میشویم. ولی در صورت دوم ، خاطره‌یی نخواهیم داشت که به آن فکر کنیم • بهتر است برای چند هفته هم که باشد. ازینجافرار کنیم •

من اورادرك میکردم ، اما اعتراضاتی هنوز علیه نقشهٔ اودر دماغ من دور میزد: دختر بیست سالهٔ مان ازدواج کرده بود، ولی دوپسرمان چطور میشوند ؟ یکی ازین پسران درپوهنتون لندن درس میخواند و دیگری شاگرد میخانیك بود. من درموردآنان ازشوهرم پرسیدم :

–درباره بچه هاچه میگوئی ؟ وقتی ما برویم، آندوچه خواهند کرد ؟

(رون) درپاسخ گفت :

–بچه‌هاحالا دیگرشانزده هژده‌سال دارند . اگربرای سه ماه نتوانند از خود شان مواظبت کنند، درینصورت در تربیت شان نقصی وجود داشته بوده است •

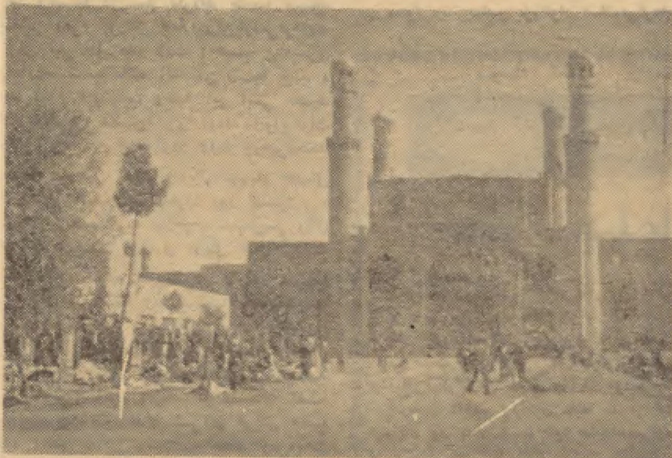
گفتم :

– ولی کار های خرید، شست و شو وتکس ومالیه راچطور کنند ؟

گفت :

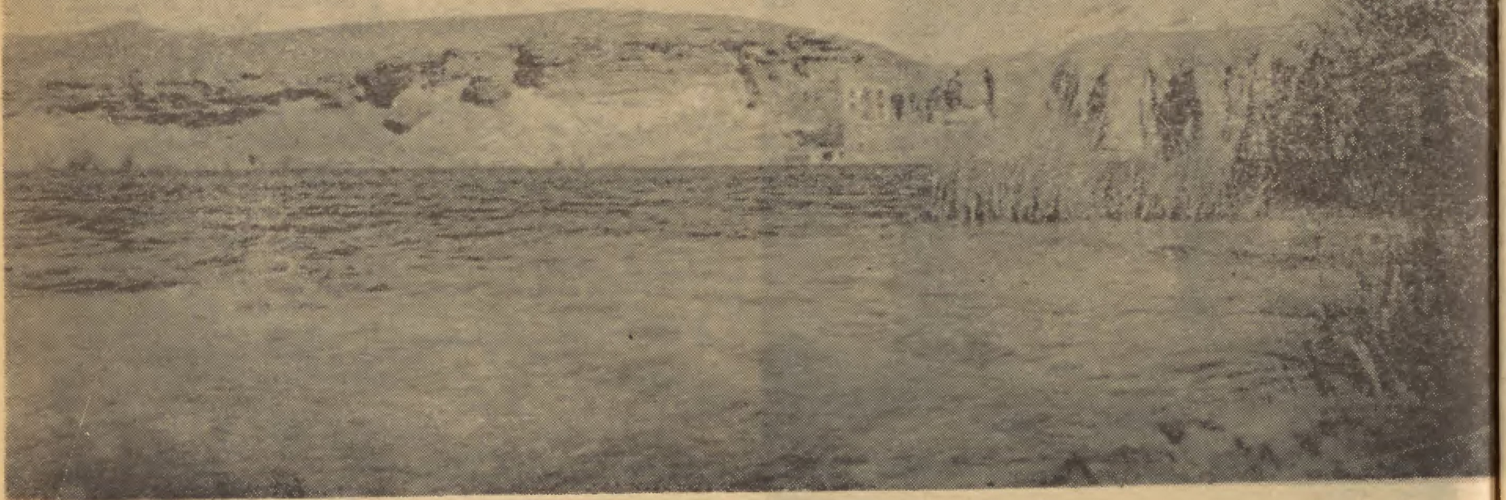
– این‌کار هامشکلی ایجاد نمیکنند • مابرای شان میگوییم که چه باید بکنند • همچنان پول‌کافی‌برای زندگی شان میدهیم• مقداری هم دربانك میگذاریم که درصورت احتیاج ازآن استفاده کنند •

این سخنها اگرچه کاملا مرا قناعت نداد، و لی از آن لحظه به بعد، اندیشهٔ مسافرت‌بیش ازپیش برایم دل‌انگیزترمیشد. بچه هاوقتی ازین نقشهٔ شوهرم آگاه شدند، آنرافکر خوبی یافتند • علتش چه بود؟ نمیدانم •



سرانجام به کار تهیهٔ مقدمات سفر پرداختیم • موتر «بیدفورد» خودمان راکه ده سال میشد بیش مابود، ترمیم کردیم و (رون) بعضی ازپرزه های آنرا تبدیل کرد وداخل آنرا طوری ترتیب داد تا دربسیاری ازجاها به هوتل احتیاجی نداشته باشیم• مامیدانستیم که بااین موترتنها تامرزشرقی ترکیه میتوانستیم رفت • زیرابرای عبور دادن موترازمرز به سوی ایران برای این موترکه صدپوند میارزید، یك هزارو هشت صدوشصت پوندضمانت میخواستند •

برای گرفتن ویزه ایران وافغانستان مجبور بودیم چندین بارنزد داکتر برویم



تاواکسین های محرقه، چیچك وکولرا به ماتزریق شود •

سرانجام آماده مسافرت شدیم • روز سوم اکو بر بحیرهٔ مانش راعبور کردیم وبه تعطیلات دراز مدت خودمان پرداختیم• شب اول رادرخاك فرانسه ودر داخل موتر سپری نمودیم •

همه چیزتازه ونو :

در ظرف یك هفته فرانسه ، آلمان، اتریش ویوگو سلاویا راپشت سر گذاشتیم بعدبه بلغاریا رسیدیم واین سرزمین برای مان تازه ونوبود• درینجا کشتزار های سرسبزی رامیدیدیم که تادامنه های‌افق گسترده شده بود هنگام چاشت ، تعداد زیاد زنان ومردان کارگر رادیدیم که کنار سرك نشسته اند وبو تلهای واین‌را بسوی ماتکان میدهند • این زنان ومردان به نظر میرسیدند که‌هم کارمیکنند وهم تفریح •

شام بودکه به «صوفیه» رسیدیم • این شهریك شهرقدیمی معلوم میشد، شاید هم قسما به خاطرآنکه هیچگونه اعلان‌نیون درشهربه نظر نمیرسید •

روزبعد، ازمرز ترکیه گذشتیم و در ((ادرین)) توقف کردیم • فردای آنروز به سوی استانبول روان شدیم • درین هنگام دوهزارمیل راه رادرظرف نه روز پیموده بودیم •

رانندگی دراستانبول خطرناك نیست ، ولی سر کها بسیار پر سر و صداست، هارن موترها یك لحظه هم قطع نمیشد • به زودی «رون» هم درجمله هارن کنندگان درآمد • ماسه‌روز رادرین شهر دلچسپ سپری کردیم • درین هنگام، دریك میلی ما سر زمین آ سیا وراه به سو ی تهران قرار داشت •

درحالی که اسبابهای خود مان را می بستیم، یك سرویس مرسدس بنز به مانزدیك شد • این سرویس‌که پرازمسافر بنظر می آمد، میرفت تهران (رون) ازراننده پرسیدکه آیامیتواند ماراهم باخودش ببرد•

راننده جواب داد :

ـ ماتنها برای دونفر دیگر جاداریم و کرایهٔ هرکدام تاتهران پنج دالرمیشود در حالی‌که ازطالع خودخوشحال بودیم، سوار سرویس شدیم • بسیاری از مسافران سرویس را جوانان امریکایی تشکیل داده بودند ومادریافتیم که تاپایتخت ایران یك سفرچارصدوپنجاه کیلو متری پیش روداریم



واین سفر شانزده ساعت رادر بر خواهد گرفت • حدس زده میشدکه فردا ساعت هشت صبح به تهران خواهیم رسید.

بعدتر بحثی درگرفت که بهترین وسیله برای مسافرت ازتهران به مشهد چیست ؟ یك محصل جوان طب که از سنیگال بود و«پیر» نام داشت، گفت که یك ترن سریع السیر ساعت شش شام روز بعد به سوی مشهد حرکت میکند • به اوگفته بودند که این ترن نسبت به سر ویس هم سریعتر است وهم راحتتر• در نتیجه همه کسانی‌که میخواستند به افغانستان بروند، تصمیم گرفته‌که به مجرد رسیدن به تهران یکراست به ایستگا ه ترن بروند.

هواتاریك شده بودکه به تبریز رسیدیم ودرنزدیکی یك پل، راننده ما گفتگوی شدیدی رابایك پولیس ترافیك به راه انداخت • فکرمیکنم که سرویس اجازه نداشت ازطرف شب راه پیمایی کند، ما ناگزیر بودیم توقف کنیم وشب رادرهوتل سپری نماییم . راننده بابی‌میلی دستور پولیس ترافیك راپذیرفت، ولی اندکی که دورشد، راهش راکج کردو ازراه دیگری بازهم به سرك عمومی رسید • به سفر خود ادامه دادیم •

بعدتر، درشهر کوچکی توقف کردیم وبه رستورانی داخل شدیم . غذای رستو ران کباب وبرنج بود• وقتی غذامیخوردیم ، تعداد زیاد ازمردم شهر درپیاده‌رو ایستاده بودند ومارا خیره خیره مینگریستند •

هنگامی‌که به‌تهران رسیدیم ، لحظهٔ ازدحام صبحانه بود• ترافیك تهران نسبت به استانبول بیسرو صدا تربود، ولی بسیار خطرناك معلوم میشد • ده دقیقه‌یی که سوارتکسی بودیم، موبرتنهایمان راست شده بود• سرانجام پس ازیك سلسله تجاربی که اعصاب آدم راتکه تکه میکرد، به ایستگاه ترن رسیدیم.

در ایستگاه همسفران دیگر مان درانتظار بودند • خبرهایی‌که به دست داشتند ، هیچ امیدوار کننده نبود• به نظر میرسید ترنیکه به مشهد میرفت ، کا ملا فروغ شده بودوهیچ جانداشت، زیراآن روز یك رخصتی مذهبی بودومردم ازسراسر ایران برای زیارت به مشهد میرفتند• حتی مردم برای تکت فردا صف کشیده بودند، ما نمیدانستیم‌که آیاباسرویس برویم یانی • «پیر» جوان سنیگالی ، همه‌کارهٔگروما شده بود• وی‌گفت که میخواهد به ایستگاه های مختلف برود ودریابد که‌آیا میشودسرویسی برای امروز بدست آرد• همه موافقت کردند که تابازگشت اودر ایستگاه منتظربمانند •

ما توجه مردم راجلب کرده بودیم • درحالی‌که انتظار (پیر) را میکشیدیم، جمعیت بزرگی ازمردان به دورماحلقه زده بودند ودخترانی راکه باما‌بودند، ، خیره خیره مینگریستند • حلقهٔ آنان دم به دم تنگتر میشد •

لطفا ورق بزنید



یکی ازدختران که ازین چشم چرانی بسیار خشمگین شده بود و نگاه های تندی به سوی آنان میانداخت ، به طرف یکی همراهان مان رفت وگفت :

ـ کلاهتان رابه من امانت بدهید .

کلاه راگرفت . درحالی‌که کلاه رادردست داشت اینطرف وآنطرف میرفت وبلندبلند میگفت :

ـ بکشش ... بکشش !.. (بخشش)

قهقهه جمعیت بلند شد .. درین هنگام پولیسی ازدور نمایان گشت و جمعیت بابیمیلی پراگنده شدند . مانفس را حتی کشیدیم، ولی بااینهم مردم ازدور ما را مه رانه خیره خیره تماشا میکردند .

بعداز دوساعت (پیر) برگشت وگفت که تمام سرویسها برای دوروز آینده قوروغ شده است، ولی اوتوانسته در فاصله نزدیک‌ایستگاه هوتل ارزان قیمتی پیداکند. ماهمه تصمیم گرفتیم‌که برای روز آینده تکت ترن بخریم. بعد ، به سوی هوتل رفتیم ومعلوم شدکه این (فاصلهٔ نزدیک) یك پیاده رویی طولانی رادرسرکهای‌مزدحم تهران ایجاب میکند . سرانجام به ایسن هوتل که (امیرکبیر) نام داشت، رسیدیم

یك شب رادرین هوتل سپری کردیم . هوتل ارزان وخوبی بود. روز بعد، سوار ترنی شدیم‌که به سوی مشهد میرفت . ساعت ده صبح ترین بهراه افتاد .

تایك ساعت دیگردرراه خود مان بسوی مرز افغانی بودیم . در ،طیبات، از ترن پیاده شدیم وسوار یك سرویس افغانسی گشتیم . ده میل راه پیمودیم تابه پوست مرزی رسیدیم . درینجا دریافتیم که باید شب رادر هوتل کوچکی، نزدیك قرارگاه پولیس، به سر آریم .

دوساعت رادربر گرفت تاپاسپورتها و ویزه های مامراحل لازم راطی کـردند . سخت گرسنه شده بودیم . برای صرف غذابه رستوران هوتل رفتیم . غذاکه عبارت بودازکباب، برنج، ترکاری وچای، برای هر کدام مان نه پنس (درحدود هژده افغانی) خرچ برداشت . بعدتریك اتاق سه‌بستری گرفتیم . کرایهٔ هربسترده پنس (تقریبا بیست افغانی) بود. این قیمتها خـاص سرزمین افغانستان است .

روزبعد داکتر ورقهای صحی مارا‌ملاحظه کرد وبه ما‌اجازه داده شد بسوی هـرات برویم . سرویس پراز مردمان قبایل بود که باسروصدا صحبت میکردند . وقتی به شهر نزدیك شدیم ، چارتا منار توجه مارا جلب کرد. به نظرمیرسیدکه این منا رها ازگل ساخته شده باشد .

سرویس به سرك وسیعی درداخل شهر رسید . درین سرك گـادیهای قشنگ و رنگارنگ که توسط اسپ های تندرو کشیده میشد، ایستاده بود. این گادیها به حیث تکسی درشهر کار میکردند . مابه سوی ایستگاه سرویس رفتیم ودر آنجا پیـاده شدیم. کودکانی دوروبرمان ایستاده بودند، میگفتند :

ـ سـامانهایستان را ببـریم ؟ .. سامانهایتان ...

کودکان شاد وخوشحال به نظر می‌آمدند. جامه های دراز ولنگی‌داشتند . دو تـن ازین کودکان جا مه دانهای مارا گرفتند وبه هوتل رسانیدند .

درهوتل شست وشو کردیم ودر صدد برآمدیم برای دیدن منار هابرویم که‌تقریبا نیم میل ازهوتل فاصله داشت . دردوکنار جاده یی‌که به سوی منارها میرفت، دکان های‌کو چکی بر پا شده بود. درین دکانها توده های میوه وترکاری به چشم میخورد کودکانی که ازکنار ما میگذشتند ، بهما میگفتند :

ـ سلام، چلور هستید ؟ بامان خدا !

این کودکان اگرچه غالباپابرهنه بودند، شادوبشاش به نظرمیرسیدند .

وقتی به منارها نزدیك شدیم، فهمیدیم که این ساختمانهای بزرگ روزگاری بـا کاشیها ی در خشان آبیرنگ پوشیده بوده است . دربعضی از قسمتها هنوز هم این کاشیها دیده میشود، منظرهٔ اثرناکی بود.

سه کودك ،که هر کدام در حدود ده سال داشت، از خیمهٔ سیاهی بیرون شدند وبه سوی ما آمدند .آنان در حالیکه به سوی‌یك ساختمانی گلی ،به فاصلهٔ نیم ملی اشاره میکر دند، گفتند :

ـ آسیاب بادی . . .آسیاب بادی ..

این ساختمانی هیچ شکل آسیاب‌رانداشت با اینهم به آنسو رفتیم . ولی معلوم شد که واقعا یك آسیاب بادیست . این آسیاب بادی از آسیا بهای که ماقبلا دیده بودیم فرق داشت.

این آسیاب یك پایهٔ عمودی وچار پروانهٔ بزرگ داشت با حرکت این پروانه هاپایـهٔ عمودی میچر خید و پره ها ی‌آسیاب رابـه دوران میا نداخت در قسمت پایین‌آسیـاب دیوار های‌سا خته شده بودکه پرانه ها ی های بالایی باد با سر عت بیشتر حرکـت ند .

همراه با کو دکان عکس گر فتیم و آنا ن پیشه باد کردند که در باز گشت راه تازه یی را در پیش‌گیریم. . ازکنار کشتزار هـا گذشتیم ودهقانا نرادیدیم که‌باقلبه جو یی زمین را قلبه میکر دند .

شب در هوتل نا گهان چرا غهاخاموش شدوما غذای خود مان را درنور شمع صرف کردیم یکی از کارکنان هوتل گفت:

ـ غالبا چرا غهای خا موش میشود.

نیمهٔ شب بود که در اثر مارش عسکری بیدار شدیم ودر یافتیم که مردم سا لگرد پیروزی افغا نها را بر سپاه بر تا نیا جشن گرفته اند.

ساعت هشت ونیم فردا سرویس مابه سوی کابل به راه افتاد درین سرویس بایـك جوان افغان معرفی شدیم که لباس اروپایی پو شیده بود و(عزیز) نام داشت این جوان محصل پو هنتو ن کا بل بود . این جوان که خیلی علاقه داشت به اروپا سفر کنـد، ازینکه در انتخاب همسر آینده اش چندان نقش ندارد ، شکایت میکرد .

نگاهای خصمانه

(عزیز)جوان بشاش وخوش معا شرتـی بود. وقتی سرویس در د هکدهٔ کوچکی بین کند هار وکابل تو قف کرد ،(عزیز) از مـا خواست که غذا رابا او صر ف کنیم اوگفت که دراینجا حساسا ت مذ هبی بسیارنیرومند است ومادر صور تی که یك افغا ن همر اه مان نباشد ،نمیتوانیم گر دش کنیم. براستی هم وقتی به سوی رستوران کو چکی میر فتیم نگاه های خصما نه‌یی مارابدر قه میکرد.معلوم میشد که (عزیز) را دراینجا همه میشنا سد زیرا وقتی با چند ین نفر احوالپرسی کرد آنان‌بسوی ما دیدند وسر ها ی شا نـرا دو ستانه تکان دادند .

در رستوران چار زانو روی زمین نشستیم بر زمین قا لین فر وش بود .غذای مـان عبارت بود ازبرنج ،قورمه گوشت گو سفنـد و تر کاری . ما به دست غذا خور دیم.بعـد هم چای آوردند.

سرویس یازده ونیم شب به کابل رسید. (عزیز) هو تل ارزان قیمتی را که به یکی‌از دو ستا یش تعلق داشت ، به ما تو صیه کرد .پذ رفتیم .او آدرس هوتل را به‌را نندهٔ تکسی ما داد .او به ما گفت که خودش مجبور است به‌پوهنتون برود،ولی یکی دوروز بـعد پیش مابه‌هوتل خواهد آمد.ازوی‌تشکرکردیم وتکسی ما را به هوتل (کا والیر) برد .

همه جا تاریکی بود و ما درزدیم.پـس از لحظه یی یك مر امریکایی از پشت درصدا کرد :

ـهمه خوابیده اند وگذ شته از ین فکـر نمیکنم برای شما جای وجود داشته باشـد (رون) به او گفت که ما یادا شتی برای منتظم هو تل آورده ایم مرد جوان درحالی که دروازه را باز میکرد ، گفت:

ـپس بهتر است منتظم هو تل را بیدار کنم.

منتظم هوتل بادیدن یاد داشت «عزیز» مارابه درون بر دولحظه بعد دربستر بودیم.

صبح روز بعد، از زبان مسا فران هوتل شنیدیم که درین هوتل غذا داده نمیشود. بسیاری از مسا فران لوازم کمپنگ داشتند وغذایشان را خودشا ن تهیه میکر دند ما در نور خورشید سحر گا هی بیرو ن رفتیم ودر صدد بر آمدیم هوتل دیگر ی پیدا کنیم .

نیم میل از مرکز کابل دور بود یـم و صحبانه خودمان در(متر وپو ل) خورد یم. این صحبا نه‌برای هرکدام ماپانزده پنس خرچ‌بر داشت. این هوتل تقریبا مجلل بود و کرای هر بستر شب شست پنس بو د.ما برای روزبعد درین هوتل اتاق گر فتیم . سپس به هوتل «کاوالر» رفتیم و به‌شست وشوی لبا سها یمان پردا ختیم.

روز بعد هوتل «کاوالر» را ترك‌گفتیم‌وبرای (عزیز) یا د داشتنی به جا گذ اشتیم دبرین یاد داشت اظهار امید کردیم که باز هـم اورا ببینیم.

اتاق مادر هوتل «مترو پول» باآب گرم مجهز بود واز ارسی اتاق ما میشد منـظره شهر کهنه راخو ب مشا هده کرد. بعد از ظهر به‌تماشای‌بازار ها پر داختیم دکانهای کوچك‌پر از مالهای رنگارنگ بود. ما مـی دانستیم که باید با فروشند گان چانه‌بزنیم. درخلال چانه زدن بهای اصلی را میشدفهمید غالبا قیمت اصلی نصف قیمتیست کـه فروشند همیگوید. من یك بالا پوش پوست قشنگ رابه شش پوند خرید م. در حا لی که فروشنده آن را دوازده پوند قیمت‌گذاشته بود.

درخلال این پیاده گر دی خیلی چیز هارا دیدیم. اشیای چر می واقعا عالی بود وقیمت های‌شان خیلی ارزان .چنا نکه یك جور ه موزه چر می را میشد به دو پو نـــد خرید.

شام آنروز . در رستوران کو چکی‌یك غذای عالی خوردیم . این‌غذا که عبار ت‌بود از استیك،ترکاری، شیر ینی وچندین پیا له قهوه، برای هر کدام ما فقط بیست پنـس تمام شد.

بقیه درصفحهٔ ۶۱

بررسی فلم

عشق ممنوع

از : ناب

بسیاری ازتما شا گران ما از فلم «عشق ممنوع» خو ششان نیامد ، برای اینکه ازین فلم‌چیز زیاد ی نفهمید ند. برای اینکه آنچه روی پرده آمد، برایشان نامانوس بوده برای اینکه رویداد های در نو عی از ابهام عوطه میخورد ،و ... بالاتر از همه اینکه فلم «عشق ممنوع » بیشتر تصو یر بود تاتقریر، بیشتر بازی وحرکت بود تا گفتگو روا یت

وقتی فلم‌به پایان میرسد چراغها روشن میشود، بسیاری‌از تماشاگران ناراضی وخسته به نظر میایند .یکی آهسته به دو ستش میگوید .

–این چه بود ؟

آن دیگر جواب میدهد .

– چندان چیزی نبود.

ویکی دیگر تبصره میکند .

–هیچ چیز نداشت .

و کسی دیگری میگوید :

–دیوانه هارا جمع کرده بودند.

این جمله هاهمه بیانگر نارضایی تماشا گران از فلم «عشق ممنوع» میتواند بود .

وهمهٔ این اعترا ضها ،این نار ضاییها ،دو انگیزه میتوا نند نداشت :ابهام ونا مانو س بود ن فلم .

شیوه روشنفکرانه :

براستی هم فلم در گونه‌یی از ابهام غوطه میخورد وفضا ورنگ نا مانوس داشت .ولی ابهام فلم دال برنا رسایی کار گردان نمیتوا نند بود. وفضاء و رنگ‌نا مانو س فلم هم کاری بوده عمدی ،روشی بود ه خاص د ر آ فر ینش سینما یی

فلم «عشق ممنوع» بر مبنای یك روش خاص سیما یی ساخته شد ه است .روشی که گاه گا هی به سوی نوعی‌از انتزاع‌میروذ –انتزاعی که در چار چوب یك داستان جنایی تبلور وتشکل میتواند کرد – روشی که مطلوب دماغها وذو قهای بخصو ص است .دماغها وذوق های روشنفکران غرب .یا کم از کم گروهی از رو شنفکران غرب .برخی از خصو صیتهای عام شیوه ها ی رو شنفکرا نه آفر ینش هنری درین فلم نمودار است روی پرده بیشتر تصویر ها نمودار میشود تا تصویر های ناطق (رو شنفکر میخوا هد خودش حدس‌بزند که که آدمها چه‌می گویند یا چه میخواهند بگویند)، تسلسل زمانی با بر شهای پیهم ودم به د م‌ازمیان رفته (رو شنفکر میخواهد خودش این تسلسل زمانی رویدا دها را در ذهن خویش باز سازی کند. شایدهم همین برشهای مستقل برایش دالچسپ باشد تا کلیت رویداد ها بر مبنای اصل تسلسل زمانی)، تبدل‌وانتقا ل‌مکانی با برشهای پیهم وسر یع ذهن‌عادی را نارااحت‌میکند (روشنفکر میخواهد ذهنش بر مکان گسترش یابد .)

واین خصو صیتها به فلم رنگی داده اند متمایز از فلمهای دیگر –رنگ رو شنفکرا نه .

آدمهای عجیب :

آدمهای اصلی فلم آدمهای عجیبی هستند. بتفصیل ویاجزئیات‌معر فی نمی گردند. ازینرو درست شناخته نمیشوند : «هانس» آدمیست عجیب (دیو نیس) آدمیست عجیب و «والری» آدمیست عجیب . تنها «بر نا رد» خصو صیتها ی تعجب انگیزی ندارد .

او یك آدم معمو لیست ،ولی در حلقه آدمهای عجیب قرار میگیرد . در واقع ،عادی‌بودن «بر نارد»انگیزه آن میشودتا شگفتی انگیزی آدمهای دیگر چشمگیر تر شود .

«هانس» که مو جو دبست حیوان صفت ،علاقه دارد آدم بکشد . (والیرین) زینست که در رویا های خودش، ،در یونان کهن ،زند گی میکند ودر همین جهان خودش عاشق میشود .این رویا هاواین عشق ازاو موجود غول پیکری میسازد . ا ین موجود غول پیکر همه را ، حتی «هانس» را، به هیچ میگیرد. سر انجام هم این رویا ها واین عشق نابودش میساز د. « دیو نس» مرد یست مبهم ومرموز .اماقدرتمند وترس انگیز .موجود زنده بیست‌که علیه سا زندهٔ خودش قیام میکند – یا شاید هم به قیام وا داشته مشود واین سازنده خودش را نابودمیسازد

والاین آدمهای‌عجیب‌بسیار ناراحت اند از چیزی از کسی ناراحت اند. این وضع در چهره (هانس) خیلی روشن نمودار است .در چهره خشن این «ژاندارم کتانگا» ، چیزی بالاتر از نارا حتی دیده میشود . شاید بتوان گفت ترس ،وشاید هم بتوان گفت ترس از خودش .

«دیو نس» خاموش است . شا ید تا آخر فلم بیشتر ازپا نزده جمله بر زبان نیاورد .او بیشتر عمل میکند همیشه عمل میکرده است. واوج رویداد ها باز هم نتیجهٔ عمل اوست واین عمل آخرین نیز خامو شانه وبدون حتی یك کلمه گپ صورت میگیرد .

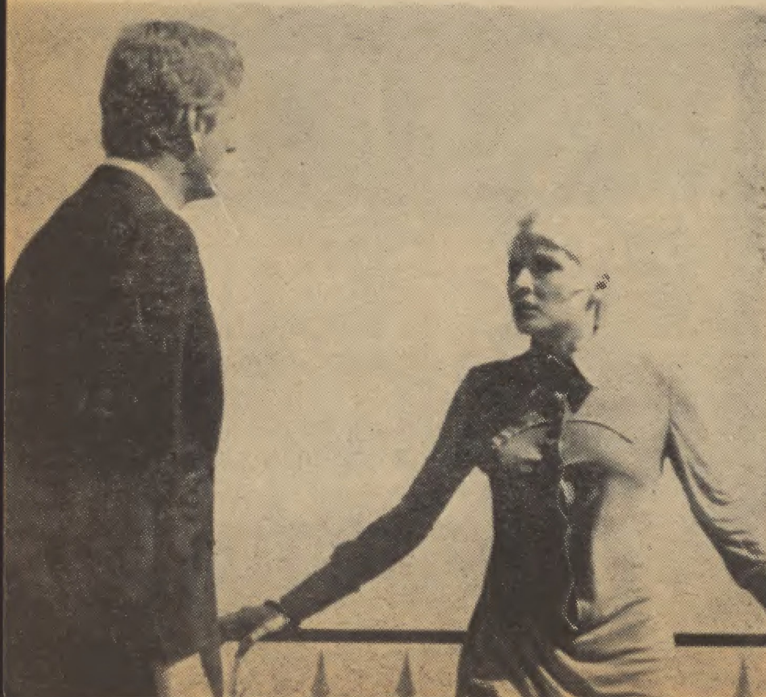
اما در پشت این خا موشی، این آرامشی واین نگاه های مرموز ،باز هم‌نا راحتی را میتوان دید. تشویش واضطراب رامیتوان‌دید. «دیو نیس» نیز ناراحت است، مشوش است ، از کسی ،از چیزی وحشت دارد . و «والیرین» هم نا راحت است . این زن ظاهرا خونسرد وآرام ، در پشت پرده عشق ورویا از کسی ، از چیزی ناراحت است. وی می خوا هد با جمله های زیباوباالندیشه های شاعرانه الز ین ناراحتی خلاص شود .ولی‌این تلاش‌او بیهوده است واین ناراحتی درونش‌را میکا ود.

درواقع ،هر کدام ازین سه‌موجود ازدیگری میتر سد واز خودمیتر سد این ترس دو گانه مایهٔ نارا حتیهاو اضطرا بهاییست که بر فضا ی‌فلم سایه افگنده است .

آواز های زمینه :

بر زمینه فلم ،بر خلاف بسیاری از فلمهای دیگر ،بیشتر آواز های گو ناگون است تا آهنگ‌وساز. بر زمینهٔ تصویر های فلم آواز امواج است آواز قایق موتر دار است‌آواز طیاره است .آواز کشیده شده تیر موتر بر سرك است آواز نفسها ی آدمها ست و در همه این آواز ها نوعی خشونت موج میزند .این آواز ها آرامش رابرهم میزند ،اعصاب را تکان میدهد –آدم را ناراحت میسازد .

شاید کار گردان خواسته است با این آواز ها ناراحتی آدمها را تو جیه کندشاید هم میخواهدتماشا گران را درین‌ناراحتی شریك‌بسازد. شاید میگوید که‌اصلا این جهان‌محل نارا حتیست .



از گل احمد زهاب نوری

کنفرانس انجمن تعلیمات انجنیری آسیای جنوبی ومرکزی در کابل



اخیراکابل میزبان اعضای انجمن تعلیمات عالی‌انجنیری ممالك قسمت های جنوبی ومرکزی آسیا بود .

دومین کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجنیری بروز چهارم حمل در ادیتور یم پو هنتون کابل‌توسط داکتر نعمت الله‌پژواك‌افتتاح گردیدو تاهشت حمل دوام کرد .

درین جلسات نمایندگان ایران، بنگله دیش، برما، پاکستان، سیری لانکا، منگولیا، نیپال وهند اشتراك ورزیده بودند .

نمایندهٔ رسمی افغانستان در جلسات‌انجمن تعلیمات عالی‌انجنیری پوهندوی رجب علی کریم رئیس پوهنځی انجنیری پوهنتون کابل بود .

پوهندوی کریم درپاسخ سوالی دربارهٔ سوابق این انجمن چنین توضیح داد :

– انجمن تعلیمات عالی انجنیری آسیای جنوبی ومرکزی به همکاری یونسکو وممالك حوزه، اولین باردر سال ۱۹۷۲ عیسوی در شهر کولمبو پایتخت سیری لانکا تشکیل جلسه داده ودرآن زمان صرف نمایندگان افغانستان ، برما، هند، منگولیا ، نیپال ، سری لانکا وپاکستان اشتراك داشتند .

نمایندگان مذکور، از موسسات انجنیری ممالك‌مربوط انتخاب‌گردیده بودند .

درنخستین جلسه انجمن تدوین اساسنامه آن روی دست گرفته‌شد. همچنان درآن جلسه فیصله شد ، تاجلسه دوم اعضای انجمن تعلیمات انجنیری درکابل دایر گردد .

ازپوهندوی کریم میخواهم تاکمی دربارهٔ اهداف این انجمن روشنی اندازد، وی پس ازاندکی سکوت میگوید :

– تعاون منطقو ی در ساحهٔ تعلیمات عالی انجنیری برای تربیه انجنیران، باید ازطریق این انجمن فراهم وتشویق گردد. فراهم آوری تسهیلات ، تعدیل لازمی پروگرام های تعلیمات انجنیری وتکنیشن ها جهت آمادگی بهتر شان در راه انکشاف اجتماعی واقتصادی ممالك مربوطه ، تحقیق وتتبع درین زمینه ازجمله موضوعات مورد علاقهٔ این انجمن میباشد .

وی می افزاید :

– همکاری باموسسات واشخاص ذیصلاح حوزه ،که در راه ارتقای سویه و بهبود کیفیت تعلیمات انجنیری مصروف تحقیق باشند ، نیز ازطریق انجمن مذکور صورت میگیرد .

مساعدت برای تشخیص پرابلم های تعلیمات عالی انجنیری منطقه ویافتن طرق مناسب‌حل‌آن، مساعدت بایونسکوو‌سایر موسسات‌بین‌المللی درتطبیق پلان هاوپروگرام های تعلیمات عالی انجنیری، همکاری منطقوی درراه تشکیل انجمن های ملی تعلیمات‌انجنیری وبالاخره توسعهٔ همکاری بین موسسات صنعتی وتعلیمی انجنیری ، ازاهداف انجمن مذکور میباشد .

وقتی ازرئیس پوهنځی انجنیری میخواهم تادربارهٔ تصامیمی که در دومین‌کنفرانس‌اعضای انجمن‌تعلیمات عالی انجنیری درکابل اتخاد گردیده کمی یادآوری کند، وی میگوید :

– درجلسات اعضای انجمن در کابل، راپوری درمورد فعالیت های انجمن تعلیمات انجنیری آسیای مرکزی وجنوبی ارائه شده و واساسنامه آن نیز بتصویب رسید.

همچنان رئیس‌ونایب رئیس انجمن برای یکسال تعیین گردید .

پوهندوی کریم علاوه میکند :

– اعضای انجمن در قدم اول انکشاف پروگرام هایی راتاکید و توصیه کردند که مورد نیاز شدید ممالك منطقه باشد .

به همین ترتیب به فعالیت های جدی درراه انکشاف نصاب درسی توسط روابط بین موسسات صنعتی وموسسات تعلیمات‌انجنیری وبالاخره تدوین‌پروگرامهای عملی ممدمسلکی، حق اولیت راقایل شدند .

دردومین‌کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجنیری به منظو ر تطبیق پروگرام فعالیت های موردنظرانجمن تجویز گردیدکه به‌کمك یونسکو سیمینار منطقوی جهت انکشاف و تدوین نصاب درسی تشکیل گردد تاراه حل مشکلات موسسات صنعتی که ستون فقرات اقتصاد ممالك را تشکیل میدهد مطالعه گردد .

وی دربرابر سوالی درین باره گفت :

– راه حل مشکلات ازطریق تجدید نصاب وپروگرام درسی، مطالعه‌طرق ایجادهم آهنگی بین تعلیمات‌انجنیری

وتقاضای موسسات صنعتی وشرایط استخدام، امکان پذیر میباشد .

رئیس پوهنځی انجنیری به ادامه گفتارش ، درمورد تصامیم اعضای انجمن مذکور، میگوید :

ـ تبادل معلومات بین ممالك حوزه درمورد ترتیب پروگـــرام ونصاب تعلیمی در ین کنـــفرانس ضروری خوانده شده واز یونسکو مطالبـه شد تامعلومات جامعی ، درمـــورد انکشاف پروگرام درسی گرد آوری کند .

همچنان به ممالك عضو توصیـه گردید، تاسیمینارهای‌ملی‌را، درباره ترتیب پروگرام ها ونصاب درسی تعلیمات انجنیری دایر نماید .

به سکرتریت وظیفه داده شد ، تاجهت اشتراك اعضـــای انجمن در سیمینارهای منطقوی وملی معلوماتی که ازطریق یونسکو تهیه میشود ، به اطلاع آنها برساند .

بقول رئیس پوهنځی انجنیری ، اعضای‌انجمن تعلیمات عالی انجنیری دردومین کنفرانس خود، نشر وجمع آوری معلومات مربوط به موسسات فعال تعلیمات انجنیری ممالك حوزه تنظیم پروگرام بازدید پروفیسوران مهمان با اعضای انجمن، تبادلـــه معلومات پیرامون پروگـــرام هـــا ی مافوق لیسانس وتسهیلات به پروژه های ریسرچ بین ممالـــك عضو را ضروری خوانده وذرباره تصا میمی اتخاذ نمودند .

پوهندوی رجب علـــی کـــریم از تصویب های مهم دیگری که جلسات این انجمن درکابل صورت گرفته ، اینطور یادآوری کرد :

ـ انجمن تجویز کرد تانتایج حل پرابلم هـــای اختصاصی تعلیما ت انجنیری که تحت مطالعهٔ دانشمندان ممالك عضومیباشد، نشر وبدسترس اشخاص که باتعلیمات این رشتـــه علاقه دارند، گذاشته شود .

علاوتا انجمن توصیه کردتاتبادل کتب درسی، کمـــك در تهیهٔ کتب درسی، پروگرام تربیهٔ استاد برای موسسات انجنیری، پروگرام تبادل شاگرد واستاد بیشتر توسعه یابد.

می پرسم :

مصارف این انجمن چگونه تدارك شده وجلسات بعدی اعضای آن، در کدام مملکت دایر میگردد ؟

نمایندهٔ افغانستان درین انجمن میگوید :

ـ تمویل جلسات‌انجمن تعلیمات انجنیری را، یونسکوبه عهده داشته ومصارف نشر اخبار، ژورنال وغیره نشرات آنرامتعهد شده است .

به اساس فیصله جلسه انجمـــن درکابل ، کنفرانس آینده آن درسال ۱۳٥٤ درشهر لاهور پاکستان منعقد میگردد .

سوال‌دیگری رااینطورمطرح‌میکنم:

ـ کنفرانس‌های این انجمن درساحه تعلیمات انجنیری درکشور ما چـــه تاثیری دارد ؟

پوهندوی کریم درین موردمیگوید:

ـ چون هدف انجمن این است‌که انجنیران آیندهٔ ممالك عضو باافـــق نظر وسیعتر وتحصیلات مطابق بـــه نیازمندی محیط تربیه شوندوازطرف دیگرممالك حوزه پرابلم‌های مشترکی دارند ، طبیعی است که از تبادل‌نظر و تجارب علمـــای مربوط ، نتایـــج سودمندی بدست می آید .

باتطبیق مشوره هاوپیشنهادهای علمی انجمن، درموسسات تعلیما ت انجنیری دولت جمهوری افغانستان محصلان افغانی استفاده های شایانی می نمایند .

وی دربرابر سوال دیگرم چنیـــن پاسخ میدهد :

ـ همکاری منطقوی وهمکاری دو جانبه یاچند جانبه بین ممالك حوزه مفید است . امیداست به اثرفعالیت های این انجمن ، پروگـــرام های تعلیمات انجنیری طوری عیار شود که باضرورت مملکت ومحیط رابطهٔ مستقیم داشته وحل سریع مشکلات ازین طریق صورت بگیرد .

رئیس پوهنځی انجنیری در اخیر ازوظایفی که به عهده این پوهنځی توسط انجمن تعلیمات عالی انجنیری منعقدهٔ کابل گذاشته شده، اینطور یادآوری کرد :

ـ پوهنځی انجنیری پوهنتون‌کابل وظیفه دارد، که درظرف سال باهمه اعضای انجمن تماس های متمـــادی داشته ، معلومات مربوط به تعلیمات مسلکی رابدست آورده، به اطـــلاع آنها برساند . اندراجی از فعالیت های موسسات مربوط ترتیب کرده وسیمینار ملی تعلیمات انجنیری را دایر سازد .

در نشر اخبار ومجله تعلیمـــات انجنیری مبادرت ورزیده ودر تبادل پروفیسوران سهم بگیرد .

وی افزود :

ـ طی همین سال که مرکزفعالیت های انجمن مذکور وسکرتریت آن درافغانستان است ، این پوهنځـــی وظیفه دارد، تا فعالیت های انجمـــن راطوری تنظیم کند،که اهداف علمی وبشری‌آن برآورده شده‌ودرتعلیمات انجنیری دولت جمهوری افغانستان تاثیرمثبتی وارد سازد .



قاچاقبران که می خواستند ۶۰ خریطه تریا

از منزل یک قاچاقبر در قندهار ۲۳۶۰ کیلو تریاک، ۷۰۰

راپور - از ضیا روشن

از ۲۶ سرطان به این طرف معادل پنج ملیون افغانی اموال قاچاقی گرفتار شده است

...

در همین مدت مدیریت قاچاق وزارت داخله ۱۰۴ واقعه قاچاق را در مرکز و ۵۱۹ واقعه را در ولایات کشور کشف و گرفتار کرده است



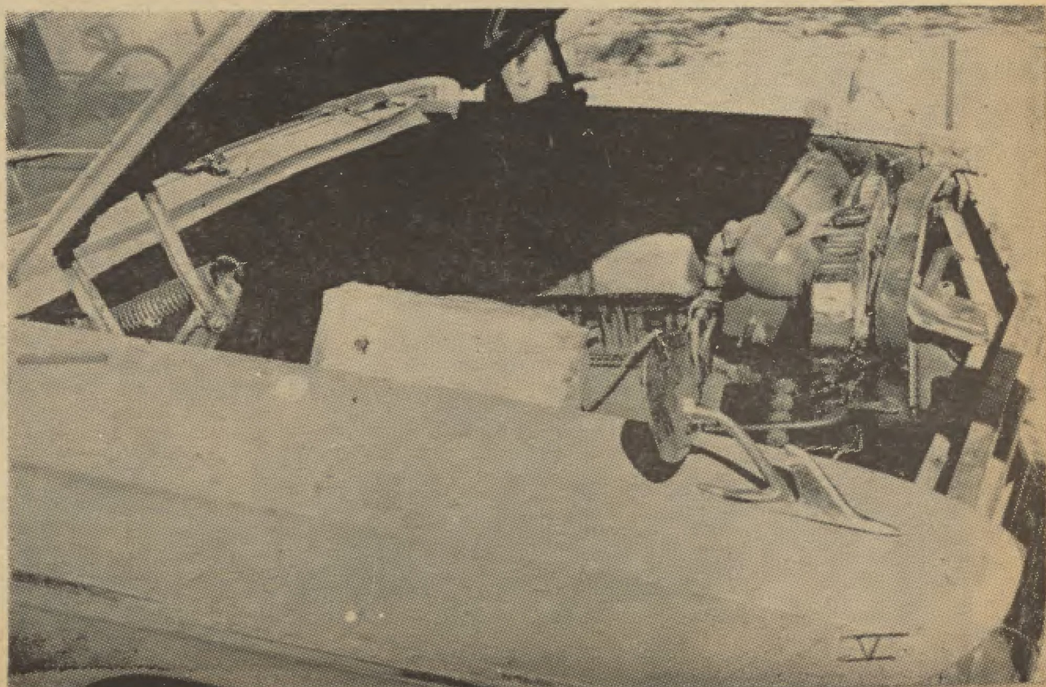
این عکس قسمت عقبی موتر را نشان میدهد که دربین خریطه ها مقدار تریاك ظاهر میگردد

بسیار تلاش کرد و چند موتر لاری را دید و با دریور آن - نقشه‌اش را در میان گذاشت ولی هیچ موتری و هیچ دریوری حاضر نشد با آتشس بازی کند و مرتکب جنایتی گردد.

او می خواست ۶۰ خریطه تریاك را در موتر کرائی جا به جا کند و برای طرف معامله در بدل طلا ارسال دارد تا آنکه با مشکلات زیادی موتر لاری حاضر شد در برابر کرائیه هنگفتی ۶۰ خریطه تریاك وی را در موترش جای بدهد و آن سوی سرحد به رفیق او بسپارد قرار داد عقد و یك اندازه پول بدربور داده شد ومتباقی پول را حین تحویل دادن جنس به طرف معامله موکول ساختند ، قاچاق بر اولی جای پنهان ساختن خریطه ها را در قسمت سقف جنگله موتر تعیین کرد ، همان شب و همان روز فورا دست بکار شدند وخریطه ها را جا به جا کرده به دریورموتر دستور حرکت داد و به او فهماند مراقب خودش باشد زیرا حین - تحویل دادن جنس بطرف معامله پول هنگفتی در یافت خواهد کرد.

موتر از حصه (گرد کوه) نزدیك های سرحد که در - قسمت های شنوار واقع است به حرکت افتاد و برای گم کردن رد پای پولیس قرار دادی دیگری هم بست وچندین راس گاو را در موترش جا داده‌و راه کابل را در پیش گرفت اوایل ساعت ششی شام موتر به کابل مواصلت کرد و مستقما در سرای باغ علیمردان توقف کرد .

دریور موتر متوجه بود هر آنکس رمزی قاچا قبر را به او



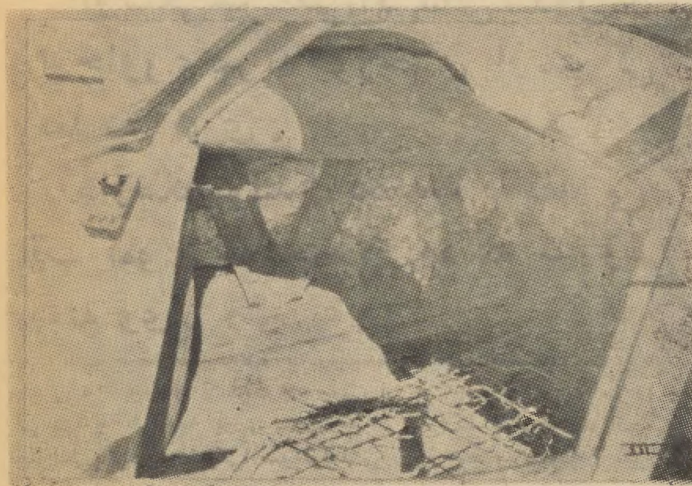
درخالیگاه پیشروی موتر ذریعه خریطه، مواد مخدره را گنجانیده بودند که کشف شد

ک را ذریعه شتر از رود هلمند عبور دهند

۷۰ توپ تکه خارجی و یک مهر تقلبی گمرک بدست آمد

بگوید ، او جنس را تحویلشــــ خواهد داد در غیر آن طبق دستور راه قندهار را در پیش می گرفت شب موتر در سرای ماند و هیــچ کس رمز را بدریور نگفت و اوهم ناگزیر فردای همان‌روز راه قندهار رادر پیش گرفت موظفین انسداد قاچاق وزارت داخله که از موضوع وقوف حاصل نموده بوذند کـــه ذر بین موتر مواد مخدره است . موتر لاری را تعقیب کرد ، زیرا موظفین پولیس می دانست هر گاه دریور گرفتار شود باز هم قاچاقبـــر از متاع خود صرف نظر کرده فرارمی کند و خودشس را در چنگال قانون تحویل نمی دهـد لذا پو لیســـ فرصت را موکول به زمانی ساخت که چه کس جنس را از دریــور تسلیم میگیرد آنوقت واضح مـــی گر ذذ قا چا قبرا صلـــی کی ویاکی ها هستند بنا برآن به تعقیب موتر لاری راه‌قندهار رادر پیش گرفتند و دانستند موجودیت‌گاوها در موتر لاری یك حقه است و هدف اصلی همانا مواد مخدره ااست که بایــد تحویل قاچا قبران داده شود ،روی این هدف موتر ساعت پنج و سی دقیقه صبح به قندهــار رسیـد و موظفین پولیس باز هم متوجــه شدند هیچ کس با دریور تماس نگرفته و سر انجام موتر باز هم بساعت هشت صبح به راه پیمایی پر ذاخت **وطبق نقشـــه بـا یـست** قاچاقبران جنس شان را در سر پوزه تسلیم می گرفتند ولی ایـن کار را نکرده‌و دریور بازهم مایوس شده طبق نقشه که بـرایشس داده شده بود از سرپوزه بطرف گرشك به‌حرکت افتاذ و از آنجا بـــطرف وادی هلمند راه افتاد و مستقیـما در حصه (حوض خشك) موترش را متوقف ساخته از عقب به جلو یائین شد و به اطراف نگریست ، مو ظفین پولیس دانستند حتمــا همین جاه قاچا قبران متاع شان را از دریور تسلیم میگرنـد فلهــذا پولیسان مدیریت انسداد قاچا ق وزارت داخله همه از دور مرا قـب اوضاع بوده تمام حر کات دریـور لاری را تحت کنترول قرار دادندتا آنکه بعد از گذشت نیم ساعت یك موتر والگای خـاکی زنگ نمبـر ۷۱۸۸ ـ کابل نزدیك مـوتـر لاری متوقف شده‌نخست رمز را بادریور در میان گذاشت وبعد به او دستـور حر کت داد ، واین همه حـر کـات فقـط وفقـط دریـك لحظه آنـــی و زود گذر انجام گرفت و موتر لاری و والگا- هر دو به حر کت افتادند موظفین پولیس وقتی دانستنــد قاچاقبر واقعی و تحویل گیرنـد ه مواد مخدره سرنشینان موتر والگا است فلهذا برای آنکه انهـا مبادا از صحنه فرار ودریوربنا به دستور قاچاقبران جنس را به جائی مخفی کند . لذا فوراموتر والگا راتعقیب کردند و حینکه در چند متری موتر وا لگا رسیدند دریور والگـا از موضوع واقف‌شده دانستند پولیس به تعقیب آنها ست بنا بر آن بـا

بقیه درصفحه۵۷

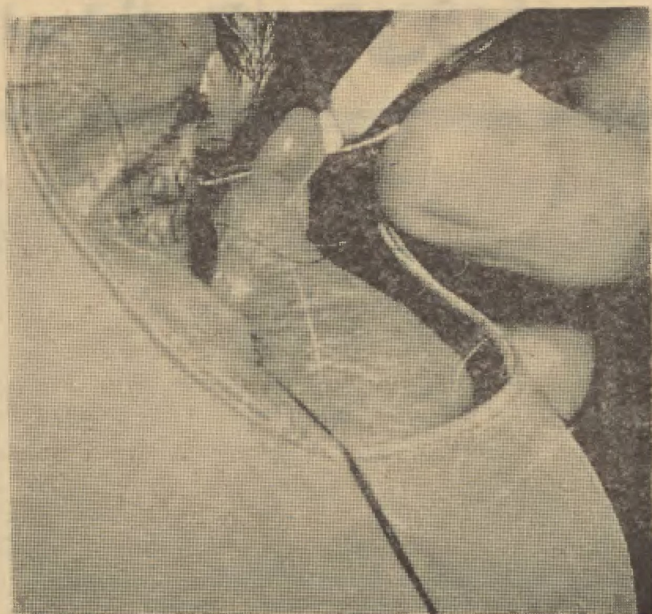




سترگی ستاسو دبدن ځارورل دی

که‌دستر گو په‌ساتنه کښي بی احتياطی وشی، دړوندوالی‌سره به‌مخامخ شی. اوښکی‌ستر گی ږنې‌ساتی، دوړ ی اوخاوری‌بهر ته غورځوی او ستر گی تغذيه کوی. داوښکو تو ئيدل دهغه‌چا د سعد ي ټپ کموی چه‌احتمالا په‌دغه ناروغی اخته وی.

سترگی د۲۰ مثقالو په وزن اودیوه‌وړوکی جوز په‌حجم سره له‌اسراروڼه ډکی دی چه تراوسه پوری داوږدوڅیړنو سره سره دپوهانـو دپـاره ناپیږندلی‌پاتی‌دی. دفزیکی‌ا صو لوله‌مخی دټولو شیانو تصویر په‌سترگو کی معکوس لو یږی او مـو نــږ دقاعدی له مخی باید نړی سر چپه وو ینو ،مگر څرنگه چه وینو هر شی‌پخپل ځای اوپور ه طبیعی احساس اولیدل کیږی اودااله هغو ناپیږندلـو ومعماگانو څخه ده چه پو ها ن لږور باندی پوه شویدی ، ستر گی‌دبدن یوازنی غړی ده چه ژوندی ـ موجود له‌بهرنی محیط سره نښلوی‌دشاو خوا محیط پیښی او خبرو نه ماغزه ته انتقالوی اوپه نتیجه کښی‌مونږ له‌بهرنی محیط څخه خبریږ و ستړ کی مونږ له خطرونو څخه‌خبروی‌سترگی دطبیعت ښکلی منظری‌وینی اوزه‌ونږ روح خوښ ساتی ،په دغــه‌مقاله کښی دسترگو په‌باره کښی به زړه پوری مطالب راغونډ شوید ی‌چه دلته یی‌وړاندی کوو.



د نړی په زیاتو لابرا توارو نوکـی ډاکتــر ان او متخصصیــن د ناروغیو سره د مبارزی د پــاره اود راز راز دوا گانو په جوړولوخت دی .

شو کوری خه ده؟

کلا چه مونږ له روښنایی څخــه تیاره نه ننوزو ،په‌لومړی سر کښی خه نه وینو، مگرمعمولا لږ څه‌وروسته سترگی له‌تیاره سره عادی کیږی او دشاو خوا محیطشیان دلیدلووړگرځی



له هغه‌وخته راهیسی چه‌پنسلین کشف شویدی ، تر اوسه پور ی انتی بیو تیك ښه پر مختگ کړ ی‌دی. پـدی دول چه داکتــر ان د ناروغی په پیژندلو سره د ناروغ د پاره د ټاکلی انتی بیو تیــك تجویز کوی او مطلوبــه نتیجــه اخلی .

دتیاره سره دعادت وخت په خلکـو کښی یوراز نه‌دی او دغه وخــت ده‌څه‌یو څو دستگاو سره اندا زه کیدای شی ،په ځینو مشغولاو کښی (هغه پیلو ټان چه دشپی الو تنــه کوی) دتیاره سره دسترگو دعا ډ ت کونو وخت ډیراهمیت لری،ستر گی ښایی دتیاره سره عادت ونه نیسی اودشپی له خوادکوم تشخیص و ــه شی ،په دغه صورت کښی ناروغ په شو کوری اخته دی شو کوزی راز راز علتونه لری ،له هغی جملی څخه دغذا نشتوالی، دویتامین (آ) لږوالی دځیگر خرابوالی، وراشت اودنږدی خپلو انوسره واده ډیاډولووړ ډ ی، په ځینو مواردو دی په‌ځینو مواردو کی شوکوری دتداوی وړده ،خــو په‌ازلی مو رد کی تداوی نتیجه تــه ورکوی.

ځینی خلك تر روشنایی اودلمر تر وړانگو لاندی څه نه‌وینی ،بالعکس کله چه تیاره‌ته‌گام ږدی، هرڅه‌ورته دلیدلو وړگرځی ،دغه حالت تـــه دورځی ړوندوالی وایی ،دغه ناروغی ښایی دموروله‌خوا یاارځـی وی د ـ ځینو دواگانو استعمالول دغه‌ناروغی پیداکوی.

اوښکی څه شی دی؟

به اوښکو کی د(لیږوزیم) پــه نامه دیوی‌مخصوص‌مادی دموجودیت له‌امله هر مکروب چه سترکو تــه ننوزی ،سمدستی وژل کیږی ،خندا ژړا، ټوخی، والگی،هیجان ، بعضی اوزیاته وړانگه داوښکو تو ئیــدل زیاتوی ،اوښکی سترگی ږنې ساتی دوړی اوخاوری اوبهرنی اجسا م ـ بهر ته غورځوی‌اوسترگی‌تغذیه‌کوی داوښکو اودمعدی ډټپ ترمینځ‌نږدی اړیکی شته، داوښکو توئیدل(ژړا) دهغه چاډمعدی ټپ کموی چه‌احتمالا په دغه ناروغی اخته وی ،همد غــه وجه‌ده چه ښځی ډنارینه وپه‌نسبت په دغه ناروغی لږاخته کیږی کــه داوښکو توئیدل بندشی ستر گــی وچیږی اوله منځه ځی.

بانوگان دهوا دوړی اوخاوری را اخلی ،له‌همدغه امله هغو ته‌دسترگو جارو هم وایی.

جارو هم‌وایی دبانوگانو گرول د ـ دوړی اوخاوری نه‌دډکی ونی به‌شان دی‌چه دسترگو په‌ډننه‌کی دخاور ی دننوتلو سبب‌گر ځی، دهر بانه عمر لس هفتی (دوه نیمی میاشتی) د ی او وروسته‌له‌هغه تو پیږی بانو گان

دبدن هغه یوازنی وینبان دی چه دژوند ترپایه پوری نه‌سپینیږی ، د باڼو گانو وده دوروځو په‌شان تاکی انداره لری اوله وخت نه‌پخوا دهغو تو ئیدل ،بنایی دعمومی کمزور ی ، دوینو دکموالی،دویتامینونو دکموالی داوږده غذایی رژیم ،تراخم دسینګار دلوازمو په‌نسبت حساسیت عینکونه دسترګو داړتیا انرژی او نورو له امله وی، په‌هغو کسانو کښی چه باڼه نه‌لری ،بنایی‌دسترگولیدلی‌ژرله منځه لاړشی .

وروځی دسترگو ساتونکی

وروځی دسترگو ساتو نکی د ی اودخولی درائیدو اوپه سترگو کی دهغی دننو تلوڅخه مخنیوی کوی. وروځی دهوا خاوړی اودوړی‌رااخلی له‌همدغه امله هیڅکله بایدونه‌اخریل شی، په‌هغو خلکو کښی چه وروځی یی‌دمختلفو عواملو له کبله تو یی شویدی ،دسرو ینبتان پیوند کیدای شی، دوروځو په ځنګ کښی یو نورغړی دی دلمریز وعینکو په‌شا ن وظیفه لری، دلمر ترزیاتو وړانگو لاندی دکار په وخت کښی ددغه نورغړی انقباض دباڼوگانو شور ی کموی اوپه سترگو کښی دزیاتی رڼادننوتلو څخه مخنیوی کوی، په کلیوالو خلکو کښی ددغه تور غړی کار زیات دی ،له‌همدغه امله‌دکلیوالو په‌تندی کښی ډیری گونځی شته .

سترگی اوزمگونه

دسره رنگ ننداره دجگړی روح لمسوی ،سپین رنگ دروح اوجسم دآرامی سبب گرځی ،تور رنگ د خپگان حس او خوابدی راوړی‌زرغون رنگ اوخوشحالی پیدا کوی ، زرغونوالی ته ورته ژیړ رنگ د سترگو لیدډیر زیاتوی ،نو ځکه دمو ټر چلو لواود مسابقاتو دننداری دپاره ډیره ښه وړانگه همدغه زرغونوالی ته ورته ژیره وړانگه ده.

له‌دغو اغیزو څخه په جگړو، د نندارتونو په سالون ،دخوب په‌کوټه دسوگواری په مجلسو نو اوپه روغتونو کښی کار اخستل‌کیدای شی.

په ځینو اړثی نارو غیو او مسمو میتونو کښی دزرغون یاسره پائین رنگ تشخیص له منځه ځی ،دغه ناروغی دنجونو په نسبت په‌هلکانو کښی زیاته ده‌ډنړی په‌زیاتو هیوادو کښی دغی ډلی ناروغانو ته دموټر چلولو دبری لیك دپاره دکتلو په وخت کښی طبی تصدیق نه ورکول کیږی اوپه ځینو مشغو لا وو لکه بیلوټی اولوکو موتیف چلولو کښی دهغو خلکو استخدام منع ده چه درنگ تشخیص‌نشی کولای .

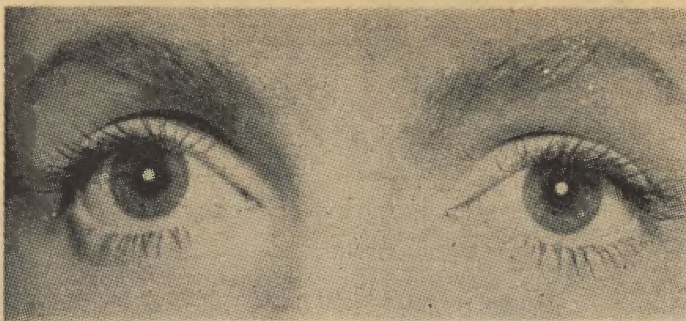
په ځینو هیوادو کښی دموټرهغو چلوونکو ته چه درنگ ړوند وا لی لری، بری لیك نه ورکول کیږی،له همدغه امله همیشه په څلور لاروکی شور رنگ پورته ،ژیړ رنگ په‌منځ کښی وزرغون رنگ ښکته وی او دغه بین‌المللی قانون درنگ ړندو دپاره دموټر چلول آسان کړی او دپخوا په نسبت یی دپیښنو اندازه زیاته کمه کړیده .

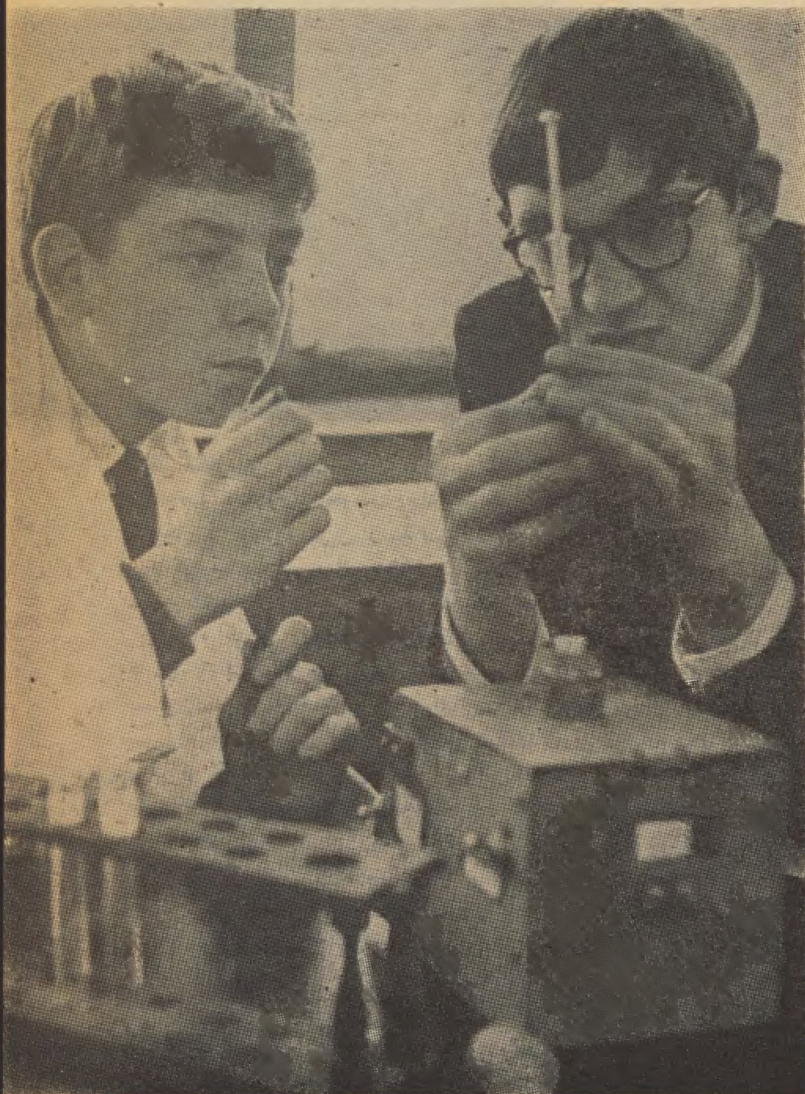
واړه ماشومان له ټاکلی واټن څخه چه‌دلیدکمزوری سره‌متناسبه ده‌دخپلولوبواسباب نه‌وینی‌اوسترگی یوی خواته کږیږی له دی کبله چه ددوی دلیدلو قوه دټاکلی فا صلی سره محدوده ده . د نورو وړو په نسبت ځانته وړه نړی لری، هغه شی‌ته چه‌په لیری فاصله کښی پروت دی پاملرنه نه لری ، دځینو لوبو لکه ځغاستی سره علاقه نلری انزوا اوگوښه‌کیناستل یی خوښیږی په داسی حال کښی چه ددوی‌سترگی په ظاهره کښی دنورو همزو لو په نسبت غټی دی.

مگر په نسبتا لویو ماشو مانو کښی بصری حافظه کمزوری ده، د تابلو لیك نه‌وینی ،دتګ په وخت په کنده کښی لویږی یادخپل‌لاری په‌سر شیان نشی لیدلای او په پشویی وهی او ماتوی یی .

په زده کړه کی پر مختګ نکوی نو ځکه بی ځایه غبی‌معرفی شوی او مورا و پلار او استاذ له خوا ملنډی ورته وهل کیږی اوپه آزمو ینو کی نه‌منل کیږی .

ددوی روحیه ښه نه‌ده اوله‌عصبی پلوه ډېره نارامه وی کله کله له‌سر خوږی اودسر له‌څرضیدو څخه‌شکایت کوی اوکله هم دی ته‌متو جه کیږی چه دتابلو لیکونه ورته دپیژندلووړ نه‌دی ورزش اوبدنی کارونو سره بی علاقی وی که مور او پلار ځیر ك اوعلاقه مندوی پور تینو مطالبو ته پاملرنه سره دخپل ماشوم په‌نارامی پو هیدای شی اود خپل‌ماشوم دلید کمزوری وری په اصلاح کولوسره ټولی نارامی له منځه وړلای شی ، هغه ماشومان چه‌یوه یادوی سترگی یی کمزوری دی که‌یی تداوی ونه شی په‌یو راز ړوند والی اخته کیږی چه (امبلیو یی) بلل کیږی او وروسته په هیڅ یوه دوانه‌جوړیږی (ظاهرا سترگی روغی وی ،مگر لید نه‌لری) دلید کمزوری دماشوم د رسیدو په وخت کښی زیاتیږی،هغه ماشومان چه‌له عینکوڅخه کار اخلی

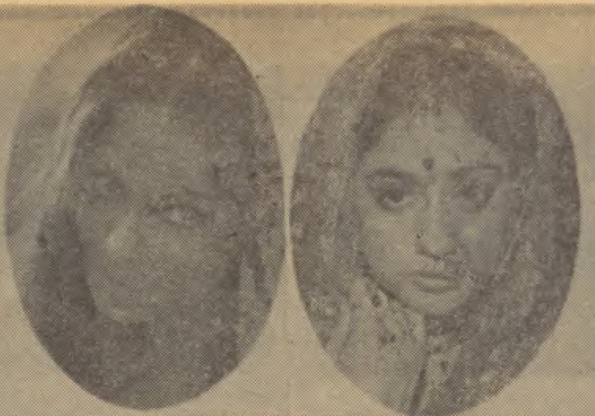




په وخت ورزش اکول دراز داز دوا گانو له خوړلو څخه غوره دی د ډنگر والی د پاره ډیره ښه لارله غذا څخه غوره ګړه استفاده او د انرژی‌زیات لگښت دی د سپورت په وخت دانسان بدن زیاته انرژی لگوی .

مترجم مهدی دعا گوی :

دوستاره درخشان در سینمای هند



پس منظر این مبحث .ـ

حکومت هندروی ملحوظات خاص و ایجابات شرایط نوین زندگی مردم آن سامان در سال ۱۹۶۷ ـ تصمیم گرفت نخستین هستهٔ یك تربیه گاه هنری را در پونا بنیان بگذارد تا با فعالیت خود این انستیتوت بتواند خدماتی را برای نیمرخ دیگر سینمای هند انجام دهد. اگر چه در آغاز این اقد ام آنطوری که‌توقع‌بود بانیات خجسته واحساسات نیك بدرقه نشد زیرا عدهٔ را عقیده بر این بود که استعداد هنری هیچگونه وابستگی و ارتباطی بگرایش های علمی و اموزش ندا شته این یك و د یعه طبیعی است که‌در نهاد اشخا ص نهفته میباشد فقط باید جستجو شود تا اینگونه استعداد ها کشف و بکار انداخته شود زیرا اموزش در این دایره مشکلی راحل نخواهد کرد .

چه اگر کس در این عمل کسب تعلیم هم بنماید ولی استعداد فطری دروی موجود نباشد لابد هنر مند حقیقی ازان ساخته نخواهد شد .

این افواهات و شایعات روی فعالیت انستیتوت پونا از یکطرف سایه انداخته بود و از جانب دیگر ذوقمندان و جوانان علاقمند بشدت تمام تلاش می ورزیدند تا مجهز با حربهٔ علمی بمیدان عمل وارد شوند ولی هران ذوق و علاقهٔشان باکنایات تحقیر آمیز دیگر ان مقابل میشد .

این د مدمه بازی های طفلانه معمولا از طرف کسانی ایجاد میشد که غالباء با وعده های گرم و دروغین خود دوشیزه های معصوم را در ازای اینکه آنها و استعداد شان در پرده سینما استفا ضه خواهد شد بوادی گاه و بد نامی سوق میدادند که اگر این فریب خورد گان احساساتی بودند حتماء در عوض این آرزوی خام که ابرو و عزت خود را از دست داده‌بودند خود را بوادی مرگ سر نگون میکردند و اگر قدرت مقاومت‌شان بیشتر بود در آنصورت بدسته منحرفان می پیوستند .

با ملاحظهٔ این کثافت کاری ها و حرص و آزیکعده ـ بازار عصمت فروشی در بمبئی تدریجاء اوج میگرفت و هر روز از یك تا چند دختر فریب خورده که ارزوی هیروئین شدن را درفلم هاداشتند بسوی ذلت و خود فروشی سوق میشدند . مقامات ذیعلاقه با مطالعهٔ این او ضاع نا هنجار و بپاس ایجاد یك پر نسیب بخاطر بقای هنر وتاء مین آینده آنانی که علاقه بهنر مند شدن داشتند (انستیتوت پونا) بوجود آورد تا تضمین کنندهٔ حیات آبرو مندانهٔ برای هنر مندان باشد .

شاملان انستیتوت در آغاز کار مشکلاتی داشتند چه از یکطرف بد گوئی مردم نسبت باین تربیه گاه و از جانت دیگر عدم احساس اطمیان و اعتماد باینده همه روزه شاگردان را تحذیر میکرد تا آنکه عده قدرت تحمل را از دست داده و راه فرار اختیار کردند ولی یکعده دیگر با حوصلهٔ افزائی تمام مصروف فرا گیری شدند که‌از این جمله یکی (جیه بهادری ـدختر (ترون کماری بهادری» از بهوپال ودیگر ش ریحانه سلطان د ختر (سلطان صاحب) یکی از تیکداران مشهور آلا آباد تاآخرین دقایق‌دست از آموزش نکشیدند و عاملانه درکار فرا گیری پر داختند .

جیه بهادری قبل از اینکه شامل انستیتوت پونا شود در فلم های بنگالی زیر دائر کشن (سیته جیت رای) ـ در سینما ظاهر شده بود که مخصوصاء در فلم (مهانگر)

نقش ارزنده‌هنری را ایفاء کرده بود و بهمین ملحوظ چندین پرود یو سر ازوی تقاضا کرد اما او آرزو داشت که باید تعلیمات اساس را در این رشته فرا بگیرد .

هم چنان ریحانه سلطان روی ذوق خود غالباء در نمایشنامه های که از طرف (کالج) بر گزار میشد سهم میگرفت و یکی از عقده هایش محرومیت از نوازش های مادر بود زیرا او پیش از اینکه‌چیزی بفهمد ویا طوریکه لازم است احساس کند مادرش را از دست داده و بخاطر همین عقده در نمایشنامه های کالج حصه میگر فت تا بتواندخودش را منطق وتخلیه نما ید.

شانس با کدامیك یاری کرد

(جیه بهادری) اوالیکه کلاس انستیتوت هنری پونا را میگذراند (رشی کیش مکرجی) دائر کتر مشهور فلم های هندی او را در یکی از فلم ها تعلیمی که نقش هیروئین را اجرا میکرد دید چون همان روزها تصمیم داشت فلم (گدی) را تهیه کند از اینرو استعداد جیه بهادری را برای اجرای نقش فلم مورد نظر خود موفق یافت و بعداء ثابت کرد که او یك فتنهٔ دوران را در سینما معرفی کرده است .

نمایش فلم (گدی) که در پهلوی چهره کاملاء جدید هنر مند شناخته شده چون (دهر مندر) هنر نمایی میکرد جیه بهادری را از حضیض گمنامی در اوج‌شهرت‌رسانید .

به تعقیب فلم (گدی) فلم دیگری بنام (ابهار) از جیه بهادری بروی پرده سینما امد و از همین جا دیگر توجه بزرگترین پرود یو سران بسوی جیه بهادری جلب شد .

چنانچه (با سوچتر جی) برای‌بازی در فلم (پیا کار گهر) ـ اسیت‌ـ سین برای فلم (آن دانا) ـ رش کیش مکرجی برای فلم (باورچی منوجکمار برای فلم (شور) ـ گلزار برای فلم های (کوشش و پریچی) نریندربیدی برای‌فلم (جوانی‌دیوانی) بدار اشاره برای فلم (ایك نظر) پرکاش ورمابرای‌فلم (بنسی‌اوبرجو) وپرکاش مهره برای فلم (سما دهی) او را استخدام کردند و باینطریق جیه بهادری یك ستاره پر اوازه در سینمای هند قبول شد .

در جنب مقابل ریحانه سلطان توسط (راجندر سنگه بیدی) برای بازی در فلم (دستك) باهمبازی (سنجیو کمار) انتخاب شد چون از یکطرف این دائر کتر تازه کار بود و از جانب دیگر پول فراوان در تصرف نداشت نزدیك بود از اکمال فلم صرف نظر کند ولی ریحانه سلطان بخاطر خود و شوون هنری خود به (راجندر سنگه) اعلام کرد که حاضر است بدون در یافت حق الزحمه در فلمش کار کند .

اینجا یك سوال درشت بمیان آمد و آن اینکه یك فارغ التحصیل انستیتوت پونا با دایر کتر های معروف وفلمسازها معروف‌باحیثیت بیشتر وارد میدان عمل شده بود وآن یك دیگر بادایرکتر های گمنام ومفلس. **ولی ریحانه سلطان** از این رویداد متاثر نشده یکمقدا ر کافی پول وحتی لباس های قیمتی خودرا به اختیار فلمساز ماند تابا این طریق خوابهای طلایی او جامه عمل‌بپوشاند. هنوز ازفلم (دستك) بیش از چند ریل آن تکمیل نشده بود که بی ازاشاره ریحانه سلطان را برای بازی دریك فلم نهایت سکسی خود انتخاب کرد وقبل از اینکه‌فلم (دستك) نمایش داده‌شود فلم (چتینا) بمعر ض قرار گرفت وبا نمایش این فلم هنگامه‌در میا ن مردم پدید آمد .

وقتی فلم (دستك) بنمایش قرار گرفت. بارقه بخت ریحانه سلطان هم در خشیدن گرفت بطوری که بابازی در همین فلم او بزرگترین جایزه رسمی دو لت راکه تا قبل از او فقط (نرگس) دریافت نموده بود حاصل کرد ولی ریحانه سلطان در قبال این افتخار بزرگترین صدمه در دایره کار خود گرفت. چه اودر این فلم باتعبیت از اصول‌ریالیزم در سینما‌ معایب اجتماع رابطریق بی‌باکانه یی منعکس نمود که عده زیاد مردم تعابیر و تفاسیری غیر ازآنچه بود از آن بیرون آوردند ازهمین جا علا قمندان که ریحانه سلطان را عریان و بی لباس بروی بروی پرده فلم دیده بودند دیگر حاضر نبودند جسم عریان اورا در لفافه لباس های مستور تما شا کند از اینرو فلم (تن میرامن‌تیرا) کوچکترین تاثیری بالای تماشاچیان نکردند ازاین حرکت عاجل ریحانه سلطان یك حقیقت حاصل ... وآن اینکه هنوز هم هشتاد و پنج درصد مردم علا قمند سینما ... چیز های را از ستاره ... دارند که هنر اصلی از آن فاصله دارد .

بعد فلم (یه سچ‌هی) که در آن برای اولین بار موضوع سقط چنین سوژه قرار داده شده است بعلت منافی که این اصل باقانون جاریه هند داشد از نگاه هیات سانسور هند نما یش آن معطل قرار داده شد .

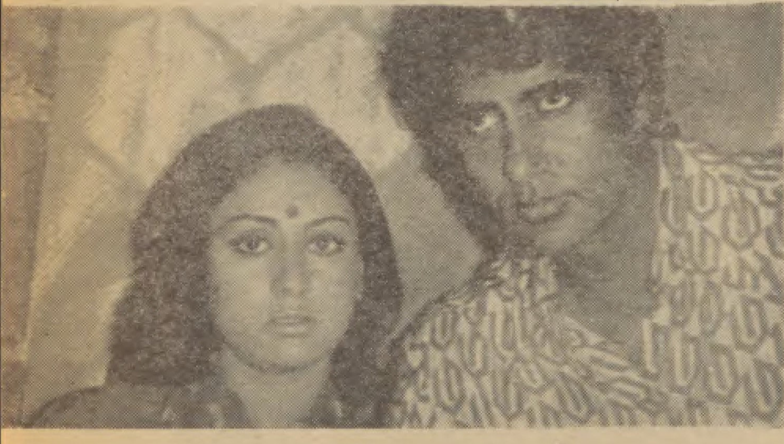
ریحا نه سلطان که بعد ازیك اعزاز کامل روبا فول رفت عیب‌کلر خودرا در عجله بیمورد خود باید جستجو میکرد چه اوپیش از اینکه خویش را در فلمها بر هنه کرده‌بود باید این مطلب رابهتر میدا نست که ذهن و شعور اکثر تماشاچی سینما نارشد ونا پخته بوده ودر آغاز کار برای هریك ازستاره ها نظر بقدم‌که برمیدارند یك‌شخصیت در ذهن ودایره قضاوت خود می سازند در همان دایره از او تقاضا هایی دارند. ریحا نه سلطان که استعداد شگرف ودر خورتوجه دارد چون‌نزد مردم برای خود شخصیتی ساخته دیگر بعید از قبول خواهد بود که‌در قالب بیرون از شخصیت ساختگی اش‌مردم اورا‌قبول نمایند لذا با مطالعه این جریان میتوان گفت که :

این دو هنرمند با استعداد وهم ... در دو نقطه متضا دی قرار ... اند. جیه بهادری باشخصیت کامل هنری که همراه با دایر کتر ... وهنرمندان ورزیده مثل دهرمندر ـ منوجکمار ـ سنجیو کمار راجیش کهنه ـ امیتابجن ـ شترگهن سهنا همباز است.

اما ریحانه سلطان‌در پهلوی اینکه باید همیشه درفلم هاعریان ظاهر شود همبازهایش غالبا هنرمندان تازه کارمثل ـ مهندر سندهو مانال مگر جی ـ راکیش باندی ـ ستس کول وساجد خان بوده‌اند .

درهرحال آخرین‌سلطان که‌دران وحیده رحمان هم یك نقش عمده را ایفاء میکند ممکن در زندگی هنری او اثر عمیق بجا گذاشته و ستاره بخت او را از اغتشا ش بیرون بیاورد .

در بن دو زندگی دوا صل مهم شانس ودیگر عاقبت اندیشی قائل مطالعه شده میتواند یکی بخت و که‌ریحانه سلطان اصل دومی را بذیرفته وگفته است ـ هرگاه می فهمید که عریان شدن با جلوه طبیعی هنری نزد مردم تفکیك نمی شود ابدا باینکار دست نمیزد و حال سعی میکند که مایوس نشود وبرده سیاهی راکه او وهنرش را ازمردم جدا ساخته با حربه هنر واستعداد از میان بردارد .



میز مدور ژوندون

تنظیم ونگارش از: مقد سه‌مخفی و رؤف راصع- زیر نظرگروه مشورتی ژوندون .

باید برای جوانان سر گرمی هاو تفریحاتی فراهم گر دد که مسیر اندیشه آنان‌را از مسایل احساساتی بمسایل جدی‌ترزند گی تغییر دهد.

استفاده از آزادی نباید با بی‌لجامی وبی بند وباری اشتباه گردد وعشق نباید مجموعه از احساسات غریزی باشد .

●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●

باید از جدایی میان دختر وپسر در محیط درس واز دوران کو دکی جلو گیری گرددمختلط ساختن‌مکاتب دختران وپسران یك راه حل منطقی است مشروط بابنکه ازصنوف‌ابتدایی‌صورت گیرد.

●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●

تیاتر سیار رابوجود آورید ومحتوی‌آنرا باشیوه طنز آمیز به‌پرابلمها ی خانواده هاو جوانان اختصا ص‌دهید

●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●●

جلب اعتماد مردم به رادیو ،مطبو عات، تیاتر و مو سسا ت اجتماعی کاری است که اولتر بایدصورت گیرد .

ارزیابی وبررسی علل وانگیزه های واقعی تضاد فکری میان دو نسل جوان وپیر ترکه برای اولین دفعه به منظو ر تحکیم بخشیدن روابط خا نواد گی و ایجاد تفا هم و توافق وآشتی دادن فکر هادراین مجله مطرح گردید، بیش ازآنکه انتظار میرفت مورد استقبال‌گرم وصمیمانه خوانندگان ماقرار گرفت وهمین موجب شد که این بحث راهم چنان دنبال نماییم ومساله رااز دیدگاههای مختلف مورد مطالعه قرار دهیم ودر نهایت انتقادات، نظرات وپیشنهادات رامنعکس سازیم تاباشد این سلسله گفتگو هادرفرجام خودراهی‌روشن‌ترو هموارتر رابما بنمایاند .

هفته گذشته مهمانانی‌که دوراین میزجمع آمده بودند پیرامون عشق های قبل ازازدواج سخن گفته باتوجه‌به ضابطه های‌اخلاقی‌وشرایط خاص فکری واجتما عی آنرا محکوم نمودند وهم آهنگی وتوافق روانی را بچیزی غیراز عشق های رو یایی، احساساتی ودوراز تعقل خواندند و نتیجه این‌طورشد که ازنظرایشان عشق در سنین خورد و قبل از ازدواج بنای خانواده رامتزلزل میسازد وحالتی خصمانه‌را میان زنان وشوهرانی که باچنین شرایطی ازدواج نموده‌اند سازندگی میدارد .

اینك دردنباله همین بحث سخن رابشما وامیگذاریم تاباتوجه باینکه تا ارتباط وتماس میان دختران و پسران وجود نداشته باشد، عشق مفهومی ندارد، شما چگونگی ایــن ارتباطات راومحدوده آنرا ازدیدگاه خودمورد قضاوت گذارید وبرای این پرسش که :

جوانان درچه سنی درچه شرایطی ودرچه محدوده‌ای میتوانند درخارج از چوکات خانواده وباهم ارتباط وتماس دا شته باشند، جوابی بیابید ونظر خودرا ارائه دهید؟

اشرف خوشبین : سخن رااز اینجا آغاز میکنم که یك ازدواج موفق، معقول ومنطقی بائیست برخوردار ازچه شرایطی باشد ؟ بنظرمن بدون شك شناخت‌کافی، درك کانی وتوافق وهم آهنگی کامل میان دختر وپسر است‌که میتواند ضامن خوشبختی و اساس یك خانواده مستحکم باشد، واین شناخت وقتی واقعی، عمیق وعینی است‌که دختر و پسر درطول زمانی باهم درتماس باشند و بتوانند دورازمسایل صرفاعاطفی واحساساتی خصوصیت های اندیشوی همدیگر شان را بفهمند وبه آن آگاهی یابند درغیر آن هیچ جوانی نمیتواند با چشم بسته وبامعیارهایی که باساس معتقدات خاص بیست سال قبل عیار شده است تن بازدواج دهد، امانکته اساسی این است که این نوع ارتباطات و تماس هاباید سالم باشد، درست رهبری گردد ومخصوصا برای جوانان سرگرمی هاو تفریحاتی فراهم گردد که مسیر اندیشه ها رااز‌مسایل احساساتی صرف بمسایل جدی ترزندگی تغییر دهد، درغیرآن طبیعی است‌که کمبودهای روانی و عاطفی نمیگذارند کــه اندیشه درجهت مثبت خود رشد نمایند و احساس های کورکورانه تعیین گر راههای زندگی میگردند .

موضوع دیگراین است کــه چرا بایــد دختران وپسران درروابط خود محدود باشند واین تماسها به منظور خاص ازدواج،مگرچه عیبی داردکه دختران وپسران درمحیط کار، درمحیط درس ودراجتماع همدیگررا ببینند ، باهم صحبت نمایند ومخصوصا دایره ایـن ارتباطات را گسترش دهند وقتی پای‌مسایل



درخدمت خانواده‌ها

جنسی وضرورت های بدنی درمیان نباشد چرابايد يكدختر محدود بيك پسر باشد و يك پسر محدود بيك دختر، در چنين‌شرايطی ازكجامعلوم كه اين دختروابن پسربا توجه به خصوصيت های فكری واندیشوی وتلقی خاص خود بهترين رايافته وانتخاب‌نموده‌اند؟

من ميگويم برای جوانان، محيط سالم، سرگرميهای سالم، اماكن سالم وتفريحات سالم تهيه كنيد و بگذاريد آنها همديگررا ببينند وخوب ببينند تاديدشان روشن تر باشد وتلقی شان عاقلانه ترباچنين وضعی است‌كه ميتوان اطمينان داشت انتخاب ها ناشيانه ، عجولانه ودور از تعقل نميباشد.

تورپيكی معروفی :

من طرفدار اصل تفاهم وتوافق ميان دختران وپسران، عشق قبل ازازدواج وتماس جوانان باهم ميباشم، مشروط باينكه اين ارتباطات درچوكات خانواده وزير نظرپدران ومادران تنظيم گردد .

شماازارتبا طات گسترده وآزاد جوانان‌در خارج منزل ودوراز دخالت فاميل ها سخن ميگوييد ومن درحيرتم‌كه چنور متيقن هستيد ارتباط دختری ۱۵ـ۱۶ساله باپسری درهمين سن وسال وياكمی بيشتر ازاو ميتواندصرفا روی احساس نباشد، سالم بماندودر يك جهت انحرافی گسيل نگردد شما از محيط سالم حرف ميزنيد اين درست است‌كه محيط سالم افراد سالم ميپروراند ولی شرايط اين محيط سالم برای مامهيا نيست وتا مهيا گردد كودكان ماجوان ميگردند پس همه آنچه كه ميگوييد فقط ميتواند برای جوان فردايك راه باشد نه برای دختروپسر امروز اگر عشق های قبل ازازدواج بشدت‌داغ وآتشين ميگردد ديده شده است كه بزودی هم به خامو شی ميگرايد و اين چه معنی دارد جز اينكه شناخت هاواقعی نبوده‌است .

من معتقدم كه نميتوان همه ضابطه هاو قرار داد هاوهمه سنن ومعتقدات را يكباره دور ريخت ولگدمال نمود، بايد مرحله به مرحله به پيش رفت محتاطانه قدم برداشت ومحدوده تماس هاو ارتباطات رااز خانواده گسترش داد، درچنين حالتی وبا نظارت مستقيم ودخالت جايزپدران ومادران اين تماس هامفيد است وميتواند نقشی درشناخت دختران وپسران ازوجود همديگر شان داشته باشد. طوری كه درايت وتعقل در لايه احساس وشور جوانی گم نگردد وعواقبی بدببار نياورد .

اسد راه تين :

بادرك شرايط زمان، توجه به سطح‌دانش وسواد اكثريت وذهنيت عامه بايد بدو نكته توجه نمود، نخست اينكه شرايط زمان، ايجابات زمان رابجوان امروز تحميل ميكند، سهم گرفتن دختران درشئون‌گوناگون‌اجتماعی وهمگام شدن آنها باپسران درمحيط درس وكار همين معنی راميدهد كه مابخواهيم يا نخواهيم، ردش نما ييم ياقبولش داريم اين تماس وجود دارد، هست وخواهد بود· اين دريك فيصدی كم ودرميان قشر تعليم يافته است .

نكته دوم توجه به ذهنيت عامه است ذهنيتی كه تاريك است وتعصبات باشكال گوناگون خو د بزرگترين بخش آنرا احتوا نموده است . اكنون درمورد ارتباطات و تماس دختران وپسران درمحيط كار ودرس بايد توجه نمود كه‌چنين تماس هافقط درشهر هاوآنهم درميان‌مردمی فراهم است‌كه مقدمات اجتماعی آن چيده شده است ، در دهات وباتوجه به ذهنيت بيش از۹۰ فيصد مردم ماهنوز سخن گفتن دختروپسری دور ازچشم پدرومادر شان نوعی گناه محسوب ميگردد.

اكنون بگويم‌كه برای تماس قبل ازازدواج چه محدوده‌ای راقبول دارم، بايد بگويم در محيط مابعضی حركات افراطی است، عده‌ای ازجوانان مابه فكتور آزادی زياد اهميت ميدهند وآنرا نوعی بی لجامی وبی بندوباری تعبيرمينمايند وهمين انگيزه است كه تماس دختر وپسر نيز باتجربه نسل پيرتربصورت گسترده‌اش ودرشرايط كنونی اجتماعی ما تائيد نميگردد واين انگيزه ای ميگردد برای بوجودآمدن وياشدت يافتن يك اختلاف ديگر ميان جوانان باپدران ومادران شان، برای جلوگيری ازچنين عواقبی بايد بادر نظرداشت شرايط محيط فكری بهتری راسازندگی نمود، بايد وسايل وامكانات گوناگونی رادراختيار جوانان گذاشت تاتمام افكارشان ووقت شان به اند يشيد ن بيجا صر ف نگر دد واز غرايزمايه نگيرد وبايد مطبوعات ورادیو در اين راه جديت بيشتری بخرج دهند تازمينه القاء فكری وتاثرپذيری ذهنيت عامه خوبتری رهبری شده بتواند و...

ليلی :

من به تائيد گفته های آقای راه تين معتقدم كه اخلاق مدنی، زندگی مدنی و ايجابات مدنی خودبخود دختران وپسران را دررده های اجتماعی مشتركی قرار ميدهد، و اين رده ها و در يك مسير قرار گرفتن‌ها لازمه اش تماس است بنابرين جلوگيری از آن نه ضرور است ونه هم عملی ولی اگر شرايط فكری جوانان خوب سازندگی گردد واگر دخالت هاچه ازجانب خانواده وچه از جانب استادان منطقی‌ومطابق باروحيه جوانان عيار گردد واگر برای جوانان سر گرمی‌های مفيدی وجودداشته باشد ميتوان اين تماس هارادرست رهبری‌نمود، بنظرمن جوانان بايد انجمن های بخصوصی داشته باشند كه وسايل تازه وامكانات تازه رادر بخش های درسی وتفريحی دراختيار شان گذارد وورزش وسپورت را عام‌سازد . دراين صورت‌ميتوان اعتقاد داشت كه تماس دختران وپسران به صورت مجموع ودريك كل مفيداست، سازنده است وزيربنای خانواده های سعادتمند و خوشبخت ودرغيرآن احساسات افراطی ودور ازتعقل وپيروی ازغرايز وياموقع دادن به تحريك اين غرايز وخواست ها نتيجه عكس ميدهد، وازدواجهای ناكام راشكل ميدهد .

شريف رويا توكلی :

باتائيد تمام آنچه‌كه گفته شد عقيده دارم كه بايد طرق اين راهيابی برای باز سازی فكرجوانان نمايانده شود ، بايد شيوه های ارتباطات سالم مشخص گردد، بايد فكتور سن ازنظر دور نباشد وبايد آنچه كه گفته ميشود زمينه تطبيقی داشته باشد وبا توجه به تمام شرايط خاص اقتصادی ، فكری و عنعنوی كنلوی، باتوجه به خواست های

لطفاً ورق بزنيد





منطقی غرایز بی‌لجام جوانان عیار گردد ودر این بخش هم جوانان وهم پدران ومادران، هم مکتب وهم اجتماع، هم تعصبات وهم بی بندوباری هانقش های دارند واثراتی را درموضوع میگذارند گفته شدکه فکتور سن باید درنظرباشد ومثلاتماس دختران وپسران باهم بعداز سن خاصی صورت گیرد و ازدواجها نیزهمچنین، این درست است ۰

ولی‌درحال حاضرچه راههایی برای کنترول این وضع وجود دارد ، من طرفدار عشق قبل‌ازازدواج میباشم‌ولی عشق راتفاهم‌وتوافق تعبیر میکنم نه احساسی رومانتیك آنطوریکه هست وریده میشود ۰

وعقیده دارم که عشق بصور ت متداول خود نمیتواند برای ازدواج یك ته بنای خوب ومفید باشد. کنترول غرایز، رهبری وهدایت آن دریك جهت مفید ومثبت وایجادوسازندگی عوامل برای توافق وتفاهم فکری انگیزه اصلی از دواجهای موفق است وبس.

پرسشگر : ازهمه آنچه که در مجموع گفته شد اینطور نتیجه گیری میگردد که ازنظرشما :

الف : موسسات اجتماعی به منظورفراهم آوری وسایل سرگرمی برای جوانان تاسیس گردد ۰

ب : خانواده هاواستادان تماس دختران وپسران جوان رانظارت نمایند ۰

ج: عشق معنی تحریك غرایز را ندارد ، توافق وتفاهم فکری وآنهم درسنین خاصی میتواند عشق تعبیر گردد.

د: مطبوعات نباید نقش تنویری خود را دراین زمینه فراموش نماید ۰

اکنون بادر نظرداشت آنچه که گفتید ساده ترین شیوه های عملی وتطبیقی رابرای پیشنهادات خود بگویید ؟

اشرف خوشبین :

تعلیم وتربیه مختلط یك راه اساسی برای مهار نبودن احساس غریزی ودور از تعقل وجلوگیری ازحرکات افراطی است که میتواند سالم نباشد ومعضلاتی را بوجود آورد، وقتی دختری وپسری ازکوچکی دریك محیط سالم وبانظارت معلمین آگاه بهم‌عادت نمودند ، ازیکسو درسنین جوانی کمبود های عاطفی بن بست های روانی را نمیسازد واز جانب دیگرشناخت ها وبر داشت‌ها واقعی‌تر وعینی ترمیگردد. این یك راه سازش فکری وجلوگیری ازحوادث وواقعاتی‌است‌که جوانان را درتماس هایشان افراطی میسازدوبی بندو بار اما‌اختلاط دختران وپسران یك راه خوب برای جوان فردا است ، **جوان امروزنخست** خودرا بشناسد ، عواطفش رادراك نماید ، وکمبود هایش را تشخیص دهد ، چنین شناختی ازوجود خودش اورا از کجروی و انحراف ازاحساساتی شدن وبی بندو باری بازمیدارد ، درقدم دوم جوان باید از اصل آزادی خود وازخواست‌منطقی خود دفاع‌نماید مبارزه پی‌گیر وودوامدار باهمه معتقدات و سنتی‌که جوان رااز یك هدف منطقی باز میدارد وظیفه اوست واین مبارزه راهی‌است برای غلبه منطقی تعقل بروموهومات وخرافات حاکم ۰

تورپیکی معروفی :

بوجود آمدن شیوه های تعلیمی متوازن باایجابات وروحیه زمان وتماس پدران و مادران بااستادان یك راه معقول و منطقی دیگر است که میتواند اندیشه وتلقی‌جوانان رارهبری نماید ۰ متاسفانه در حال حاضر شیوه های درسی نقایصی دارد و آنچه آموختانده میشود درمجموع ودر محتوی خود نمیتواند جوابگوی نیازها وضرورت ها ی جوان دراین بخش خاص باشد. بوجودآمدن یك نظام خوب درسی، وسازندگی شرایط تازه برای‌تربیت سالم جوان ازنیازمندی های مبرم واولی ماست.

اسد راه‌بین :

اگر این بحث راافغانستان شمول بسازیم ودرآن شرایط فکری وسنن ومعتقدات گروهی راازنظر دورنداریم ۰ تمام آنچه که گفته‌شد به تنهایی کافی نیست تادر زمینه ارتباطات جوانان باهم. سن قا نو نی ازدواج و بسا مسایل دیگر مربوط به همین پرابلم قوانین تدوین نگردد وبرای تطبیق آن زمینه سازی نشود، متاسفانه قوانین فعلی نقایصی دارد که چنین مشکلاتی رانمیتواند حل نماید ، درقانون فعلی ازدواج به اناطومی اراده‌کمتر توجه شده است، قانون مردراحاکم وزن را محکوم شناخته است‌واین بار مشکل‌راسنگین ترمیسازد ۰

شیوه تعلیم و تربیه مختلط یك روشی معقول است امانه برای جوانان دوره ما، این یکباره نزدیك ساختن نتیجه بدی میدهد باید کودکان راازهمان سنین خوردی باهم نشاند وآمیزش داد، دراین صورت این‌شیوه یك راه حل برای جوانان آینده خواهد بود، درشرایط کنونی من تیاتر سیاررا درپهلوی مطبوعات ورادیو پیشنهاد میکنم تیاتری با کمیت‌کافی وکیفیت خوب بزبان مردم وبرای مردم، مشروط باینکه محتوی این تیاترزبان گویای مشکلات خانوادگی‌باشد وپروبلم های اجتماعی درهمین رده وزمینه ومشروط باینکه تمام قشرآگاه ، باسواد وروشنفکر چنین تیاتری را حما یت نما یند ، اندوخته های خود را، تجارب خودرا وچشم دید خودرا از

بقیه درصفحة ٦١



کوتاه. دلچسب. خواندنی

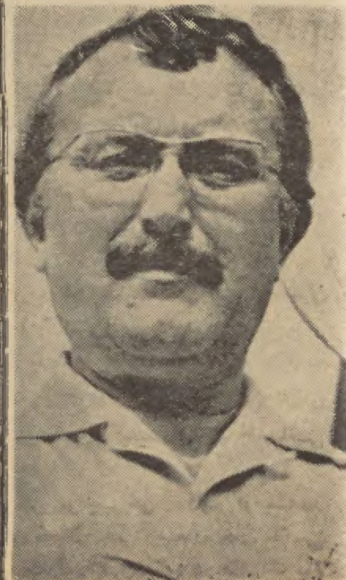
تهیه وترتیب ازحفیظه عمر

حکایت

گو یند شخصی نز دیکی ازحاکم‌های وقت رفت و شکایت کرد کـه دیشب اموال خانه او را به سر قت برده‌اند.
حاکم از آنشخص پر سید که : تو کجا بودی؟ آنشخص جو اب داد که: من خـواب بـودم. حاکم باز پر سید که: چرا خواب بـو د ی ؟ آنشخص گفت: بفکر اینکه شمابیدارهستید. حاکم را از آن سخن خو ش آمد و دستور داد تا سار قین ر ادستگیر کنند تاهمه بدا نند که ما هیچگاه در خواب نیستیم، سا رقین‌دستگیر شدند، اموال مسرو قه رابه صاحبش دادند واین پندی بود ازبهر جنگ یتکا ران دیگر.

مبارزه علیه چاقی

درین اواخر یك شر کت ادو یه سازی واقع در امریکا مو فق‌بساختن دوای گردیده که برای جلو گیـر ی از چاقی مفید ثابت شده است، این دارو علاوه از اینکه تأثیر مشروبات و موادی را که در چاقی کمك میکند از بین برده، جسم را در حا لتـی نگاه میدارد که بی حد لاغر وناتوا ن نگردد.



روش تازه ای برای رفع بیخوابی

اخیر در یکی از شهر های ییلاقی کناره دریای سیاه، واقع در اتحا د



شوروی، روش معا لجه روا نی‌جالبی برای درمان بی خوابی با مو فقیت بکار میرود.

۳۳۰ تخت خواب بامر کزرادیوئی درمانی مخصوص، ار تباط دارنـد. بیمار دراز می کشد، واز درون‌بالش کو چکی که‌زیر سر او قـرار دارد ؛ اصوات ملایم بر نامه در مانی برای مدت نیم ساعت پخش میگردد. این برنامه که شامل همهمه مددر یا ، سرو صدای جنگل، آواز پر ندگان وآهنگ های مورد علاقه بیما را ن است، تاثیر مثبت و آرا مش‌بخشی در بیماران بجا میگذا رد.

تعریفی ازکتاب

در یکی از مجلات تعریفی از کتاب راخواندم که بعقیده من مطا لعه ا ش برای شما هم خالی از دلچسپـی نخوا هد بود .



کتاب عبا رت است از مـقداری مطالب چاپی بر روی مقداری کا غذ. ما و قتی مقداری مطالب را برروی مقداری کاغذ چاپ کر دیم نام آنرا کتاب میگذاریم.
کتاب بر چند نوع است: در سی، عشقی، شعر، جنائی، تاریخی؛ علمی فلسفی، سکسی و غیره .
کتاب در سی فقط بـدرد در س خوانها میخورد. اینرا میگیریم‌هیچ.
کتاب عشقی خو بست، ولی برای آنهائی که عاشق پیشه اند. پس این کتاب هم هیچ.
کتاب شعر بد نیست ولی بیشتر بدرد شاعر پیشه ها میخورد اینهم هیچ.
کتاب پلیسی خو بست بـه شرط آنکه جیمز با ندی با شد، اگـر راستشی را بپر سید این نوع‌کتابها هم هیچ.
کتاب هایی تاریخی، علمی وفلسفی را اصلا باید پشت سر گذا شت‌زیرا نه‌خواننده دارد ونه ناشری هست که به چاپ آن اقدام کند. پس‌چنین کتاب هایی راهم باید درشمار هیچ بیاوریم.
واما کتاب های سکسی بهتر یـن کتابیست باید آنرا از نوشنا خت : زیرا هر چه نو تر باشد هم خریدار دارد وهم نا شر برای چاپ‌آن جدیت بخرج میدهد .

شوهر کودك

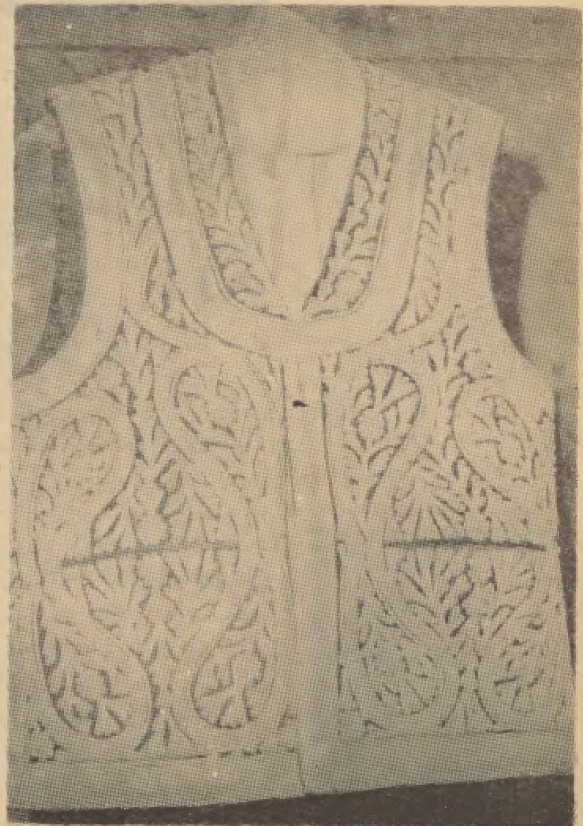
چندی پیش خانم «ماین» اهـل اوهایو واقع در امریکا به یکی ا ز محاکم آنشهر ر فته واز شوهرش چنین شکایت کرد: شو هرم‌درحالیکه بیش از چهل سال عمر دارد وموی سرش‌کاملا سفید شده. هر روزبامن جنگ می کند واز من میخوا هـد تاقبول کنم که او طفل کو چکـی بیش نیست. او از من تقا ضامیکند تا مثل بچه ها برایش شر ینی بخرم وگاه گاهـی او را در ر یکشای مخصوص نشانده در باغچه حو یلی بچر خانم. و جا لبتر اینکه ا کثـر وقت من، بخاطر مشغول سا ختن‌و خو ش نگهدا شتن شو هر کو دکـم سپری میشود واگر زمانی بخوا هم عقب کار های خانه و یا دیگر امور شخصی ام بروم. مثل بچه های‌کاملا خردسال به گر یه شروع کرده وبه حدی گر یه و سرو صدا می کنـد تا مـن مجبـور میشـوم دو بـاره پیشش آمده وبابازی های کود کانه مشغو لش بسازم.



زیر بنای انکشاف تجارت

از گل احمد زهاب نوری

- ازلحاظ ضرورت مملکت ، قدامت بهانکشاف صادرات داده شده است
- منظور از تدوین مقررات جدید تجارتی، رهنمونی تجارت کشور به راه سالم می باشد .
- برای انواع فعالیت های تجارتی جواز نامه های مشخص داده می شود .
- صادرات ما بیشتر از واردات ما میبا شد .





تجارت ومخصوصا تجارت خارجی برای کشور ما اهمیت زیادی دارد زیرا مابحیث یك کشور در حال رشد نفوس نسبتا کم ،با عایدقلیل هستیم ،که این امر قوه خرید اکثریت مردم کشور مارا محدود گردانیده است.

تولیدات صنایع داخلی برای استهلاك داخلی کشور تاحدی محدودمی باشد انکشاف صنایع برای مصارف داخلی آهسته آهسته با بلند رفتن عاید مردم ،توسعه پیدا خواهد کرد

البته تاآن زمان تولیدات ما و صنایع مابه استثنای بعضی موارد ضروری وغذایی ،بیشتر به تجارت خارجی متکی خواهد بود.

این ها فشرده اظهارات بناغلی محمد خان جلالر وزیر تجارت بود، که پیرامون وضع تجارت درکشور ما، روشنی انداخت .

وزیر تجارت افزود :

ـ به اساس نظر فوق ،تجارت خارجی در انکشاف ورشد اقتصادی کشور نقش بارز دارد ما باید از پروگرامی پیروی کنیم ،که منجربه از دیاد حجم تولیدات اموال صادراتی وبهتر شدن کیفیت اموال افغانی گردد.

به این ترتیب می توانیم ازصدور این اموال هم ،اسعار خارجی بدست آورده وضرورت های خودرا

... در کشور گذاشته شد



برای تورید اموال استهلاکی ، ـ اموال سرمایوی ، تادیه‌قروض ودیگر نیازمندی ،مرفوع سازیم،

وی علاوه کرد:

باه هر اندازه که عاید اسعار ی بیشتری داشته باشیم ،طبیعی‌است که‌در رفع ضرورت های خود ،کمتر به مشکلات اقتصادی مواجه‌میگردیم

از بناغلی جلالر میخوا هم، تادر باره پروگرام انکشاف تجارت در افغانستان کمی روشنی اندازد ، وی پس از لحظه یی‌سکوت میگوید

دولت پروگرام انکشاف تجار ت را که هدف اساسی آن ار تقا ی سطح زندگی مردم واهداف ذهنی آن از دیار. تولیدات ،تقویه مولدین وحمایه مستهلکین است، ،منظور نمود.

این پرور گرام کــه تـحت اجـرا قرار داده شده ،ساحه فعا لیت دولت را در تشبثات اقتصادی و ساحه فعالیت های خصو صی ر ا مشخص گردانیده است .

در آن مواردیکه منافع ملی‌ایجاب نماید وفعالیت های که در اقتصاد ملی حا یز اهمیت باشد ،دولت مستقیما به آن تشبث نمو ده وبه منظور حمایه منافع ملی، اقدام می نماید.



وزیر تجارت ادامه میدهد.

همچنان در سا حات دیگر ، متشبثین‌خصوصی رهبر ی میشوند تا **مطابق به اهداف پرور گـــرام** انکشاف تجارت دولت جمهور ی ، صادرات و واردات ، فعالیت ها ی تجارتی خودرا به شکل سالم توسعه وانکشاف‌بدهند.دربنمورد متشبسین درحدود قانون تشویق میگر د نـد ر پرو گرام انکشاف تــجار ت خطوط عمده فعالیت های وزار ت ، تجارت، به منظور بهبـود وانتـظام امور تجارتی تو ضیح گردیده است. **ازلحاظ ضرورت مملکت قدا مـت** بـ انکشاف صادرات داده شده است به این منظور در تشکیلات جدیـد وزارت تجارت ریاستی ، بنــام (ریاست انکشاف صادرات) تاسیس گردیده که باکمك های تخنیکی‌مرکز انکشاف تجارت بین المللی که‌یکی از موسسات اختصا صی ملل متحد می باشد ، در راه توسعه ـصادرات کشور فعالیت نماید .

بناغلی جلالـر وزیر تـجارت ، پیرا مون فعالیت های این ریاست میگوید :

ـ دریافت بازار های جدیدامتعهٔ افغانی ، بهتر ساختن کیفیت اموال صادراتی عنعنوی افغانای نظر بـه تقاضای بازارهای امروزی ،دریافت اقلام جدید صادراتی از تولیدا ت زراعتی و صنعتی کشور ، رهنمایی

موسسات صادراتی و تاسیس یك بانك انکشاف برای تهیه کرید ت و کمك های مالـی ، بموسسا ت صادراتی کشور ، درنظر می باشد.

وزیر تجارت در بـاره تجا رت خارجی اینطور توضیح داد :

ـ به اساس پرو گرام انکشاف تجارت و مقررات‌جدید ، فعالیت‌های تجارتی که بعد از منظوری دولـت نافذ گردیده است و با در نظـر داشت تسهیلا ت برای موسسا ت

بقیه درصفحه۵۸

از : علی اصغربشیر

قسمت -۱۵-

نجوم واحکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

اختیاروقت شایسته

از جمله خرافاتی که با ستاره شناسی آمیخته شده است و بین عوام بسیار رواج دارد ، اختیاروقت شایسته است که‌در اصطلاح نجومی آنرا اختیار یا اختیارات میگویند .

حتما شما هم بسیار دیده یا شنیده باشید که بعضی اشخاص بهنگام سفر یا معامله یا ازدواج یا نقل مکان یا پوشیدن جامه نو وامثال این اوقات ، در جستجوی ساعت سعد بر می آیند و بسیار اتفاق افتاده است که فرصت مناسب را از دست داده اند زیرا هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفته بودند چون همان لحظه را ساعت نحس‌می پنداشتند ، از عملی کردن تصمیم خویش خود داری نموده اندودر نتیجه هنگامی که بعقیده ایشان ساعت سعد فرا رسیده بود فرصت عملی کردن تصمیم گذشته بود در صورتیکه شرط عقل‌آنست که انسان در ماهیت عملی که میخواهد انجام بدهد ، بیندیشد که آیا مفید هست یا نه واگرمفید بود ، تاخیرشایسته نیست زیرا فرصتی که از دست رفت دو باره باز نمیگردد .

به هر حال ، اختیار وقت مناسب هم شعبه ای از نجوم شده است که تاثیر خرافی آن کمتر از پیشگویی های احکامی نیست و ما در اینجا شمه ای از قواعد اختیارات را یاد میکنیم وبار دیگر تاکید مینماییم که مسایل مربوط‌به‌اختیارات به‌هیچوجه جنبه علمی ندارد و نباید برای آن ارزش و اعتباری قائل شد .

منجمان احکامی که موضوع اختیارات را ترویج مینمایند ، وقت شایسته برای انجام دادن کاری‌را به شرایط ذیل موکول میدانند .

۱ ـ باید حال قمر نیکو باشد باین معنی که قمر درو بال و هبوط نباشد (وبال و هبوط قبلا تعریف شده است)وتحت الشعاع‌آفتاب‌نباشد (تحت الشعاع هنگامی است که در اواخر ماه قمری ماه در آسمان دیده نمیشود) و با آفتاب در حال تربیع نباشد ودر طریقه محترقه واقع نباشد (مقصود از طریقه محترقه موقعی است که‌قمردردرجه ۱۷ برج عقرب تا درجه سوم میزان باشد .)

۲ ـ حال برجی که قمر در آن می باشد نیک باشد یعنی کواکب نحس به آن نظر نداشته باشند و خود برج هم در خانه زایل الوتد نباشد (نظر کواکب وخانه زایل الوتد در شماره های گذشته تعریف شده است) .

۳ ـ سیاره ای که صاحب آن‌برج که قمر در آنست ، می باشدحالش نیکو باشد مثلا اگر قمر در برج سنبله است، سیاره صاحب برج سنبله که‌زهره است، باید در آن وقت حالش نیک باشد .

۴ ـ طالع وقت هم نیکو باشد یعنی برجی که در هنگام شروع به کاری درحال‌طلوع‌است،از ستارگانی باشد که برای‌انجام آن عمل مناسب باشد مثلا برای کار های منقلب‌مانند سفر کردن و نقل مکان نمودن برج منقلب مناسب است و برای کارهای ثابت مثل درخت کاشتن و بنیاد عمارت گذاشتن برج ثابت وبرای کار های دو جانبه مثل خرید و فروش و معامله برج ذوجسدین‌مناسب‌است (منقلب وثابت‌و ذو جسدین‌درشماره های گذشته تعریف شده است).

۵ ـ صاحب طالع هم حالش نیکو باشد ، یعنی سیاره ای که صاحب برج طالع میباشد ، حالش نیک باشد .

۶ ـ خانه ای که منسوب به آن کار می باشد از نحوست خالی باشد (منسوبات خانه ها قبلاتعریف شده است) .

۷ ـ کوکبی که منسوب به آن‌کار میباشد، حالش نیکو باشد. مثلا در خانه شرف یا خانه فرح باشد (شرف و فرح‌نیز قبلا تعریف‌شده است) .

درصورتیکه این هفت شرط موجود باشد، انجام دادن کار را جایز میدانند و در غیر این صورت توصیه میکنند که از انجام دادن آن کار خود داری شود .

برای اینکه تا اندازه ای به شیوه اختیار نمودن وقت شایسته آشنایی حاصل شود بدنیست که شمه‌ای‌از اختیار اتی که با توجه به وضع قمر (ماه) تعیین میشود در اینجا نقل کنیم .

طبق قواعدی که برای اختیار وقت مناسب تعیین کرده اند ، قمر در هر برج که باشد، اول می بینندکه آن برج منقلب است یا ثابت یا ذو جسدین و باز آتشی است یا بادی یا خاکی یا آبی سپس اتصال قمر را باسیارات در نظر میگیرند. اگر نظر قمر باسیارات نظر دوستی باشد حکم‌آن طوری واگر دشمنی باشد طور دیگر است .

اگر قمر به مشتری از یك برج منقلب بنظر دوستی اتصال داشته باشد برای کار های تجارتی‌مناسب است .

اگر به‌زهره ازیك برج منقلب بنظر دوستی ، بنگرد بریدن و پوشیدن لباس نو را مناسب می دانند .

اگربه مریخ از یك برج منقلب بنظر دوستی اتصال داشته باشد برای ورزش ها وسوار کاری مناسب است .

اگر به زحل از یك برج منقلب بنظر دوستی نگاه کند برای زراعت مناسب است اگر به آفتاب از یك برج منقلب بنظر دوستی ببیندبرای ملاقات بزرگان مناسب است.

اگر از یك برج منقلب به عطارد اتصال دوستی داشته باشد ، مناسبات عطارد را با سیارات دیگر در نظر میگیرند و طبق حکم آن سیاره حکم میکنند زیرا سیاره عطارد با سیارات سعد سعد است و با سیارات نحس نحس .

همچنین اگر قمر از یك برج ثابت به مشتری با نظر دوستی اتصال داشته باشد آغاز کردن کار های مهم مثل تاسیس شرکت یا بنای عمارت را مناسب میدانند و اگر هیمن نظر را با زهره داشته باشد ، برای زفاف مناسب می شمارند و نظر دوستی قمر از برج

ثابت به مریخ را برای مقابله با دشمن مناسب می پندارند و نظر دوستی قمر از برج ثابت به زحل را برای حفر چاه و کاریز و جوی و امثال آن شایسته میدانند وهمین نظررا بهآفتاب برای آغازماموریت نیك می شمارند اما با عطارد همان طو که در بالا گفته شد باید منا سبات ونظر عطارد با کواکب دیگر را در نظر داشت .

بهمین قیاس اگر قمر از یك برج ذو جسد ین آبی به مشتری با نظر دوستی بنگرد ، برای سفر دریا مناسب است و اگر این نظر از برج ذوجسدین خاکی باشدبرای سفر خشکی نیك است .

و اگر از برج ذو جسدین بنظر دوستی بازهره اتصال داشته باشد برای عقد نکاح و آغاز شرکت تجارتی مناسب است و اگر از برج ذو جسدین بنظر دوستی با مریخ اتصال داشته باشد ، برای تهیه لوازم حرب یا دفاع مناسب است و اگر همین نظر با زحل در میان باشد برای صید و شکار نیك است و همین نظر با آفتاب برای ساختن زیور های گرانبها مناسب است و البتهبا عطارد ، اتصالآنرا با سیارات دیگر نباید فرا موش کرد. بعقیده منجمان احکامی و طر فداران اختیا رات .

در وقت نظر دشمنی قمر با سیارات سعد ، از هر برجی که باشد ، هیچ کاری مناسب نیست و با سیارات نحسس اقدام به کار هایی از قبیل ویران کردن عمارت یا قطع درخت مناسب است و با آفتاب نیز برای انجام دادن هیچ کاری شایسته نیست .

آنچه گذشت گوشه ای از یك حکم نجومی بود که البته احکام مربوط به دیگر سیارات و روابط آنها با یکدیگر خود داستان جدا گانه ای دارد طولانی تر و عجیب تر از این کهبهتر آنست نامش را نبریم .

با توجه با آنچه در طی چندماه گذشته در این مجله و در ضمن این سلسله مقالات بیان شد ، واضح گردید که علم نجوم بطور کلی دارای دو جنبه است ! جنبه علمی و جنبه خرافی ،جنبهعلمی آن همانست که علم هیات نامیده میشود و از زمان بطلیمو س وبلکه پیشتراز زمان وی تا به امروز تکامل یافته است و اکنون یکیاز علوم دلچسپ و یاد گرفتنی شده است و هر روزی که میگذرد ، مطالب تازه تری کشف میشود و حقایقی از عالم آفرینشس آشکار میگردد ،اما جنبه خرافی نجوم قسمت احکام نجو م است که به دوشعبه پیش گویی و اختیار اوقات منقسم می گردد و اساس آن بر پایه و هم و گمان نهاده شده است ، البته آشنایی بااصطلاحا ت جنبه د وم نجوم برای پی بردن به مقاصد گویندگان و نویسند گان گذشته که اصطلاحات مزبور را در آثار خود به کار برده اند، بسیا مفید است همانطورکه دل بستن ومعتقد بودن به احکام نجومی بسیار مضر میباشد .

فرهنگ اصطلاحات نجومی

یاد داشت :

در این هفتهبعضی از خوانندگان محترم از نویسنده این سطور ، استیضا حی نمودند که با تشکر از توجه ودقت ایشان ،در اینجا به پاسخ استیضا حشان میپر دازم :

ایشان پرسیدهاندکه رسم وعادتبر این جاری شده وحقیقت نیزهمین است که وقتی سمت شمال روبروی ما باشد ،سمتراست ما مشرق وسمت چپ مغرب وعقب سرجنوب استاما در نقشهستا رگان کهدرشماره گذشته چاپ شدهاست دیدهمیشود کهسمت راست بعنوان مغرب وسمت چپ بعنوان مشرق معرفیشده،آیااشتباهی رخ داده است یا دلیل دیگر دارد .

سوال خوبی است ولی جوا ب دارد وآن اینست که نقشه مز بور طوری تنظیم شدهاست (تنظیمکننده آن همبنده نیستمبلکه توسط ستاره شنا سان بزرگ معاصرتنظیم شده) که باید خواننده محترم در حالی که رو بطرف شمال ایستاده است آنرا روی سر خود بگیرند بطوریکه نوشته آن روبپایین باشد. ،در این حال سمت راست مغرب وسمت چپ مشرق خواهدبود سپس مطابق آن به آسمان نظر کنند ستاره هایی که در نقشه یاد شده است در کمال وضوح در آسمان بنظر خواهد وضوح در آسما ن بنظر خوا هد رسید .از اینکه ذر شماره گذ شته از ذکر این نکته غفلت شده است معذرت میخوا هم . (نویسند ه)

نسر طائر :

ستاره ایست از قدر اول درصورت فلکی عقاب که عوام آنرا با دوستاره کم نو ر که در دو طر ف آن به یك خط مستقیم قراردارد، شاهین ترازو می نامند، رنگ نسرطائر سفید بسیار درخشان است و در این شبها تقریبا در ساعت ۱۱طلوع میکند ودر شبهای سرطان و اسد در اوایل شب بالای سرما درآسمان دیده خواهد شد فاصله نسر طائر از زمین ۱۶ سال نوریست .

نسر واقع :

ستاره ایست از قدر اول درصورت فلکی شلیاق بانور متمایل به آبی که از درخشا نترین ستارههای آسمان بشمار میرود ودر این شبها بین ساعت ۸و۹ طلوع میکندودر شبهای جوزا وسرطان در اوایل شب بالای سر دیده میشود ،فاصلهنسر واقعاز زمین۲۶ سال نوریست عوام این ستاره را با دو ستارهنز دیك آن سه پایه یا دیگدان می نامند .

نسرین :

نسرطائر ونسر واقع را با هم‌گویند .نسر در لغت بمعنی کرکس است ونسرین بمعنی دو کرکس وسبب تسمیهٔ نسر طائر آنست که آنرا به شکل کرکسی که در حالپرواز است تخیل کرده اند ووجه تسمیه نسر واقع آنست که بهشکل کر کس نشسته کهبالخودراجمع کرده باشد توهم شده است .

خاقانی گوید :

پرواز چرخ اخضرش پروازنسرین از فرش
پرواز سعد ین برسرش چند انکه پروا داشته

لامعی گوید :

کانون فلك ،پزنده بر آتشستارگان
نسر ین‌نسرین مرغ بر یان بر نوك پا بزن

کواکب علوی :

زحل ومشتر یومریخ را چونفلك آنها را بالاتر از فلك آفتا ب میدانند کواکب علوی نامیده اند.

کواکب سفلی :

زهره وعطارد را چون فلك آنهارا‌پایین تر از فلك آفتاب میدا نند ، کواکب سفلی نام داده اند .

روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

یکپایم را روی اسفالت خیابا ن گذاشته ام و قسمت بیشتر بدنــم هنوز داخل موتر است . محسن خان از موتر پیاده شده است‌و **باشگفتی** چشم به افسر پولیس دوخته است.

سر تا پای افسر پولیس را کــه جلوم را سد کرده است از نظــر میگذرانم و منتظر میشوم تا حرفــی بزند .

افسر پولیس باریك اندام وجوان ۲۶،۲۵ ساله‌ای اســت و لبخنــد استهزاء آمیزی لبانش را از هم‌باز کرده است .

افسر پولیس مثل اینکه دلش نمیخواهد حرفی بز ندوهمینطورنگاه مان میکند . سر انجام من بحر ف میایم و میپرسم :

ـ کاری دارید ؟

لبانش بیشتر از هم باز مــی شود و یك ردیف دندا نهای سفید و براقش را نشان میدهد و مــی گوید :

ـ کار ؟ ! بلی ! میخواهم بپرسم شما اینجا چه میکنید ؟

با اشاره انگشت محسن خان را نشان میدهد و باز میپرسد :

ـ با آقا نسبتی دارید ؟

پیشس از اینکه من حرفی بزنــم ، محسن خان موتر را دور میــزنــد و کنار افسر پولیس می ایستد و می گوید :

ـ بلی با من نسبتی دارند ! خانم نامزد من هستند .

نیم نگاهی‌بصورت محسن خان می اندازد ، انگار که وجود او ا همیتی برایشس ندارد میگوید :

ـ جوابم را ندادید خانم ! سوالم را دو باره تکرار میکنم : آقا نسبتی باشما دارند؟

مکث ، میکنم ، مکثی کوتاه کــه چه بگویم .

بهتر میبینم همان حرف محســن خان را تکرار کنم بهمین جهت می گویم :

ـ نشنیدید ؟ ایشان نامزد مـــن هستند !

با انگشتشس نوك بینی اشس را می خارد و میگوید :

ـ نامزد تان ، بلی ؟

ـ بلی !

نگاهی بصورت من و محسن خا ن می اندازد وبا تمسخر میگو ید :

ـ جالب است . اما باید اینحرف را جای دیگر هم بزنید .

محسن خان با عجله میپرسد :

ـ کجا ؟

ـ خیلی زود میفهمید .

آنوقت بدون اینکه دیگر صبــر کند از موتر ودر میشود وگــو شه دیگر سرك مو تری را کــه‌کلمــه پولیس در آن نقشس شده است ، نشان میدهد و میگوید :

ـ لطفا دنبال من بیایید !

دیگر معطل نمیشود ، حتی بــه به اعتراض محسن خان توجه نمــی کند و بطرف دیگر سرك مــیرود و سوار جیپ پو لیس میشود .

محسن خان با نا راحتی سرشس را تکان میدهد :

ـگل تازه‌ای برای ماشگفت چاره نداریم ، باید دنبالشس برویم .پشت جلو موتر می نشیند و بنز شیر ی رنگ را بحرکت در میاورد .

وقتی موتر به راه می افتد ،ترس و نگرانی کم کم در وجودم راه باز میکند، تر س از اینکه سر ا نجام کارم به رسوایی بیشتر کشیــد و قدم پو لیس هم بز ندگیم. بز ندگی آلوده و پر از درد و رنجم کشوده شد و معلوم نیست بعد ز این چه خواهد شد و بعد از این ، من چــه سر نوشتی خواهم یافت ؟

محسن خان وقتی نا راحتیم رامی بیند خنده‌ای میکند ومیگو ید :

ـ نا راحت نباشس لیلا ! همه‌چیز درست میشود .

این جوان نمیتواند درد ســری برای ما فراهم آورد .

ـ چطور ؟ ! او از ما خواستکه باید بدفترشس برویم .

خنده اشس به قهقهه یی مبدل می شود:

ـ باید هم از ما بدفترشس دعوت میکرد، در ملاء عام که نمیتوان همه کار ها را درست کرد .

حرفهای محسن خان برای مــن گنگ و نا مفهوم است و من از آن چیزی نمی فهمم و ترجیح مید هم تا وقتی وضع ما کاملا روشن نشده است دیگر چیزی در این مــور د از او نپر سم .

جیپ بسرعت پیش میر ود وما هم از دنبالشس .

یکمرتبه فکری بخاطرم میگذرد و میگویم :

لزومی نــدارد ما د نــبا لشــ برویم ، تو میتوانی در یکی از سرك های فرعی بپیچی و ...

محسن خان باپوز خندی حر فــم را قطع میکند : **بقیه در صفحه ۶۰**

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت‌میکنند

لیلا جان سلام !

امید وارم که بهتر از گـذشتـه باشی، منظو رم اینست که صحتت خوب شده باشد و از آنهمه شکنجه‌و عذاب روحی نجات یافته باشــی فکر میکنم حالا دیگر آهسته‌آهسته همه چیز برایت روشــن شــد ه و قضاوت خوانند گان هم برای تو ارزش خاصی یا فته‌است. چــرا که در شماره فوق العاده سال نـو‌نامه ای از تو در مجله ژوندون بــه نشر رسیده بود. نامه ایکــه درمحتوی امید وار کننده است ونامه ایکه اگر چه ظاهرشس را غم رنگ‌زده است و بطور محسوسی درنامه منعکس شده ولی با آنهم تو درین‌نامه بهار را و آمدن سال نو رابرای دیگران مبارك باد گفته ای و ازهمه یی که برای تو نامه هایی نــو شته اند تشکر کرده ای . حالا میدانـــم‌که آمدن بهار برای تو کیفیتی دارد وصدای پای بهار را میشنــو ی وزیبائیش را میبینی. وقتی احساس انسان ناامید در مقابل چیــز هــای‌که زمانی بدبینی ها تاریکش کرده بود و هیچ پدیده زیبایی و هیــچ موجود مهربانی برایشــ ا همیت نداشت، دو باره شگفتــه میشود و احیا میگردد فکر میکنم ر وزنه ای بسوی نوربازمیشود ومسیرزندگیش‌در آستانه یك خو شبختــی قــرار میگیرد. مگر نه اینطور است ؟

واما یك چیز دیگریکه بیادم آمد اینست که یاد داشت هــای تــو بالای خوانندگان ژوندو ن تاثیــر ی‌عجیبی کرده است بطور یکه مثــلا نامه های برای آقای دید بان میرسدکه سوالا تی در آن راجع به قصه‌ای تو مطرح میشود . معنی این همــه‌گپ ها در چیست ؟

اگر تو همین نامه ایکه در آخرین‌شماره ژوندون بچاپ رسیده خوانده باشی برایت مطلب بخوبی روشــن‌خواهد شد . منظورم همین نامه ای است که سوا لاتی از آقای دید بان‌شده است و او اهم جوابهای با این پرسشس ها ارائه نموده است مــن‌فکر میکنم که خوانند گان ژوندو ن قصه ترا با علاقه و دلبستگی خاصی میخوانند تاهر کدام شان راه چاره های برای تو پیشنهاد کنند. از این بابت ا ست که من میگو یم تــو دختر طالع مندی هستی . اگر نه ،هستند بسیاری از انسانی دیگری که در زندگی فریب خورده اند . ولــی‌تنها هستند و کسی را ندارند که در زندگی رهنما یی شان کند . دراینجاست که تو باید برای خود ت ارزشس قایل باشی و ازین به بعــد زندگی را از دید دیگــری ببینــی تا باشد که بخت باتو یــاری کنــد وازاینهمه عذاب رهایی یابی .

غلام حسین از کارته سخی



بدتر از مرگ

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت‌ماورای بهار انگلستان است که‌پس از کشته شدن معشوقش «تسا» دریکی‌از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان‌آندراکی‌رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین‌سازمان سمت مهمی دارد،دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصراراورا وادار میکند تابخاطر صیانت منافع انگلستان دریکی‌از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی‌را بپذیردواز جان ناکسوس میلیونر یونانی وهمسرش فلیپ که احتمال دارد از طـرف مخالفـین‌انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن‌آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

-تو اینهاراقتل عام‌کردی ؟
کریج‌جواب داد :
-آری .
-تنها خودت ؟
-آری
-دروغ میگویی . آن دیگری هم تپا نچه داشت.

درحالیکه سعی میکرد فلیپا هنوزهم میان اووکریج حایل باشد بطرف عقب‌برگشته‌بسوی گاریرسون فیر کرد. فلیپا که برای یك‌لحظه آزاد مانده بود بسرعت بعقب جست‌و باکری باریك وتیز خودضربت دردناکی بر خشکی‌پای شیبل وارد آورد . شیبل ازدرد فریادی‌کشید وفلیپا ضرت دومی را وارد آورده اززیربازوی او فرار کرد. شیبل یك لحظه تامل کردزنی راکه گریخت تعقیب کـند یا کـریج راکـه پیشاپیش اوایستاده بود وبعدبسوی فلیپـا آتش کرد. کریج ازدور دیـد که فلـیپا موازنه‌اش بهم خورد، بعد بایك قدم بلنـد به‌پیش حرکت کرده خودرا روی شیبل افگند ودرحالیکه بهم پیچیده بودند ، هردو اززینه ها لولان شدند. درسطح طبقهٔ زیرین‌درحالیکه کریج‌سعی میکرد برفشار خود روی بند دست شیبل که تپانچه دران قرار داشت بیفزاید شیبل هم بیکارنه نشسته بادست آزاد خود بهر جاییکه از بدن کریج میسر میگـردید، بامشت‌میزد. کریج بااستفاده ازیك فر صت باتیغهٔ دست دیگر خود ضربتی برفرورفتگی دست شیبل وارد ساخت . تپانچه ازدست شیبل دور افتاد وتازیر پله های زینه‌وزوز کـنان لغزید. درهمان لحظه شیبل بامشت خود ضربهٔ سختی برشکم‌کریج وارد آورده بعدهم خودرا عقب کشیده ازشانه های کریج گرفته اورا بعقب راند. کریج بز مین افتاد ولی‌بدون آنکه برای بر خاستن کوشش‌کند یك لحظه جابجا منتظر ماند. و قتی شیبـل بروی اوپـر ید، کریج چنان لگـد ی روی سینهٔ اوکوفت که‌به‌فاصله دومتر دو ر تـر بزمین خورد ولی بلافاصله‌بپای‌خاست .مجددا حمله ورشد واینبار کارد بزرگی در کف او دیده می‌شد . کریج د رحال بیرون آوردن کـلاه‌خود وماسك خود بودزیرا دود پراگنده شد . وغبار خفیفی در هوا باقیمانده بـود. آنوقت غرش کنان بسوی شیبل حرکت کرد. درجیب خودتپانچه یی داشت که کو چـك بود ولی ازفاصلهٔ نزدیك خیلی خوب کـار میکرد .

گاریرسون میتوانست بـه او کمك کـند اما به‌گفتهٔ لومیس اوخودش برای ماجرا جو یی سرش درد میکرد ویك آماتور بتمام معنی‌بود. دایما درمیان حادثـه حسیات خودرا مرورمیکند برای مقابله تصمیم گرفت باسلاح شیبـل مسلح شود . دست بزانو برد، ازمیان‌موزه‌اش کارد بزرگ بوتر رابیرون آورد. قساوتی که از شیبل بر فلیپا رفته بـود اورا سخت خشمگین کرده بود.

البته هیـچ شبهه نداشت که شیبل نیز درجنگ تن به‌تن واستعمال کارد، استادکامل است. بازاویهٔ چشم نگاهی به‌نوك تیغهٔ‌کارد افگند وحافظه‌اش یك لحظه اورا به‌آندرا کـی برگرداند . چنان بنظرش آمد که‌اینك‌روبروی اوستاورد با کارد خودش قرار دارد. شیبل خندهٔ وحشتناکی راسرداد ومتعاقب آن‌خـنده مستهجن به کریج حمله کرد. کریج‌منتظراین حمله بود بسرعت جای خودرا تغییر داده به پهلوی چپ شیبل حواله کرد و لی شیبـل هم بسرعت دور خورده مثل‌اینکه میر قـصد گرداگرد کریج گردید وباز حمله برد.درعین حال لگدسختی روی عینك زانوی کریج زد . نفس کریج بندآمد زیرا شدت ضربت لگـد علی الرغم کلفتی موزه اورا سخت ناراحت کرد. کریج کمی سست شد وبطائـت در حرکاتش پدیدار گردید. سعی میکرد ازپرزه های ستاورد کاربگیرد ولی خیلی زودسوزش کارد شیبل راروی چانهٔ خوداحساس کـرد. بیشتر احساس خستگی کرد ودردل گفت: ستاورود هم درکارد بازی نمیتواندحریف‌این غول شود.

چند لحظه چشمان خودرا بچشمان شیبـل دوخت تابتواند نوعیت اراده وحملهٔ بعدی اورا دریابد وازان جلوگیری بتواند. ولی‌ناگها ن نگاه سردآن چشمان کبود رنگ تغیر خورده شیبل ازجاپرید .کریج به‌یکسو گریخته‌بود ولی‌کارد شیبل تقریبا بموازات قلب اوفرود آمد ویونیفورم ضخیم اوراادرید. کریـج‌روی سینهٔ خود وجودیك قوغ‌آتش را احساس‌کردو درهمان لحظه کارد بزرگ خودرا در میا ن قبرغه های چپ شیبل فرو برد.

چشما ن شیبل کمنور شده یك‌لحظه‌به روبروی خود خیره ماند ووحشت در تمـام چهره اش منعکس گردید. آنگاه بز میـن‌فرو افتاد .

کریج یك لحظه به‌اونگاه کرد بعد بسوی زینه حرکت نمود وروی اولین پله بزانوافتاد. حال بدی داشت . فکر میکرد باید اززینه ها بالارفته از فلیپا خبر بگیرد وگاریرسون ر ا ماموریت هایی بدهد ولی قبل از انجام این کارها خواست یك لحظه صبر کند. سرخودرا به‌دیوار تکیه داد.

مثل این بود که درمیان تونل دورودرازی قرار داد .

فرو میرود وفرو میرود. خواست چشمان خودرا بازکند نتوانست . صدا هارامی شنید ودستها یی را احساس کردکه میخواهد سر اورا اززمین بلند کند. بعد ها وقتـی‌چشم کشود، لینتون مفتش پولیس راروبروی خود دید. نالید :

- به‌لومیس بگو یید شیبل مرد. فلیپاهم‌مرد زیرا شیبل اوراکشت.

لینتون جواب داد:

-خیر، فلیپا دربالاست واز پائین آمـدن می‌ترسد .وغیر ازشما طالب ملاقات هیچکس دیگر نیست.

سپس خم‌شده دکمه های لباس کریج ر بست وبعد یك بوتل ویسکی رابطرف اوپیش آورد کریج گفت:

-حالا نمی خواهم . اگر بخورم بـخواب خواهم رفت .

بزحمت خواست ازجا برخیزد . لینتون‌اورا کمك‌کرد. اززینه هابه آهستگی بالارفته‌ازکنار گاریرسون که‌ناله میکرد، عبورکردند. کریج میخواست آنجا توقف‌کند ولی لینتون او را بزور با خو د پیش برد . از دا خل اتاقی که‌جسد یك‌مرد وزن مدهوش دران افتا ده بود گذشتند کریج گفت :

-درپائین آشپز هاهم بایدباشند.

لینتون که‌برای شنیدن صدای خفیف‌او خم شده بود جوابداد:

-آنها همه رابیرون بردیم. تنها این هـا باقیمانده ‌اند . خوب برویم نگاهی باین زن بیفگنیم.

هردوبه اتاق بی‌سیم رفتند . آب تـمام اشیارا برباد کرده بود. دروسط اتاق یـك میز وروی میز یك‌چوکی دیده میشد.لینتون به‌کریج کمك کرد تانخست روی میز وازآنجا به‌چوکی بالاشود. کریج ازلبه های پنجـره چسپیده بزحمت خودرا بالا کشید.این‌نیرویی که‌بخرج داد سبب شد تاتمـام عضـلا تش دوباره بشدت به‌درد بیفتد . وقتی روی بام قرار گرفت، کم‌کم روی پاایستاد . کـمی دورتر پهلوی دود رو بخاری زن جوان‌مانـند مجسمه‌یی راست وبیحرکت ایستاده بود.مثل این‌بود که بدون احساس وقدرت بینا یـی چشمانش بسوی عابرین کوچه خیره مانـده است. باآن حال خراب، موهای آشفتـه و لباسهای چرك وچملك بازهم آیتی اززیبا یی بنظر می‌آمد. کریج‌آهسته‌صدازد:

_سلام !

زن یکباره بسوی اوبرگشت . ازکنارهٔ‌بام فقط یك وجب فاصله داشت ودراثر کمتر ین غفلتی که‌ازاو سرمیزد ، روی کو چه‌سرنگون می‌شد. فلیپا مثل‌کسی که‌از مرگ پروا یی نداشته باشد بجواب سلام کریج فـر یاد زد:

-بمن نزدیك نشو و الا خودم را پـرت میکنم .

کریج بزمین نشست وتنهٔ خـودرا بیکـی دیگر ازدود کشهاتکیه داده پاهارا دراز کرد آنگاه گفت:

-خوت مراخواسته بودی، آیا فـراموش کردی ؟ من کریج استم. برای نجات‌تو به اینجاآمده ام. حریق،استعمال گاز وعملـه اطفائیه پولیسها همه بخاطر تواینجا گـرد آمده اند. گاریرسون بخاطر تو زندگی‌خودرا بخطر افگند وچند نفرراکشت‌ومنهم‌شیبل را ازبین بردم.

زن بادقت پای عریان وزیبای خودرا پیش گذاشت ویك‌قدم بسوی کریج برداشت.کریج ادامه داد:

-من فکر میکردم گلولهٔ شیبل ترا کشته است.

- نه، فرار کردم. صدای فیر رادنبال خود شنیدم .پاشنهٔ کفشم درهمان لحظه شکست ومن روی زمین دراز شدم. بعد وقتی‌دیدم‌تو وشیبل دست‌وگریبان شده‌اید، کفشهایم را بیرون‌آورده فرارکردم.

کریـج‌دست‌بزخم صورت خود کشید ه گفت:

-نگاه‌کن چه‌بروز من‌آورده است. خیلـی خوب‌می‌جنگید ولی هنر غداری اش با عث قتل وشکست اوشد. ازچال خاص من بـی خبرماند.

- آیا ازکشته شدن اواطمینان داری:

- آری پیش چشمان خودم جان داد:

این‌راگفته به‌پشت تکیه دادوپاکت‌سگر ت خودرا بیرون آورد ،یکی هم‌به زن جـوا ن تعارف کرد ولی فلیپا بااشارهٔ سر از قبـول آن‌ابا ورزید .

کریج وقتی میخواست گوگرد را ازقطی‌آن بیرون بیاورد دستانش میلرزید ونمیتوانست آنرا روشن کند. ناچار بسوی فلیپانگریسته گفت:

-باید بمن کمك کنی فلیپ . خـوا هش می کنم.

زن‌خواه ناخواه یك‌قدم دیگر برداشته به اونزدیك شد خم‌شده گوگرد راگرفت وسگرت کریج‌راروشن کرد. کـریج‌نفس عمیـقـی از سگرت گرفت. زن دوباره ازاوفاصله‌گر فته بود.کریج‌گفت:

-اگر می‌خواستم می‌توانستم ازبند دستت بگیرم.

-چرانگرفتی ؟

-برای‌خود کشی راه ها وجاهای زیـا دی وجود دارد. معذلك من نمی خواستم ما نـع توشوم.

-کریج،اومرا خیلی شکنجه‌داد ولی بـاآن احتیاط میکرد چهره ام خراب وز خمی‌نشود . برای اینکه نزد ناکسوس سلامت بر گـردم می‌خواست باردیگر مرابه هیروئین عا د ت بدهد. ازمن خواست به‌ناکسوس مکتـو ب بنویسم . مکتوب راهم نوشتم ولی چـون نمی خواستم دگـرباره معـتاد شوم، امضاء نکردم.

-بتوگفتم که‌شیبل مردوناکسوس موافقـت نامه‌را باما امضا خواهدکرد. همه کار هـا روبراه خواهد شد ومنهم‌میتوالم مدتی‌استراحت کنم. راستی اکنون هم دوراه درپیش داری یاسوالی راکه میکنم بمن جواب‌خواهی گفت یاخودرا ازبام پرتاب می کنی . انتخـا ب کن.

–یعنی اگر من خودم راپرت کنم، تومانع نخواهی شد؟
–من دروضعی نیستم که بتوانم ازین اقدام توجلوگیری کنم.
–بخود خیلی اطمینان داری.
–حوصله ندارم زود تصمیم خودرا بگیر.
–بسیار خوب، من همه چیز رابتو خواهم گفت ولی کسی دیگری نباید اینجا بیاید. فقط من وتو.
–مطمین باش. کس دیگری نخواهدآمد.
دریموقع زن نزدیك کریج آمده یك سگرت برای خود برداشت وگفت:
–گاه گاه به ونیس میرفتیم. ناکسوس با کارهای خودمشغول میشد ومراتنهامیگذاشت بسیار خسته میشدم. تومیدانی که شخص معتاد به هیروئین نمی تواند به آسانی دل ازان برکند. بهرحال درآنجا بامارکسوی ون، تاول وپوسه آشناشدم. ازمن یك لحظه دور نمی شدند. آنهابمن گفتند.

که تو در انتر پول کار میکنی. چون بقول خود شان آنها بکار قاچاق سیگار مشغول بودند، قرار شد یکنفر را برای تحت نظر داشتن تعیین کنند. این کار را کردند و ناکسوس هم در کشتی خود به او یك وظیفه داد. این شخص سیبل بود. همینکه وارد کار شد بمن اطمینان دادهر هرموقع خواسته باشم، برا من هیروین تهیه خواهد کرد، بعد هم آنرا بوسیله بنکی خدمتکار من بمن رساند. هر وقت دیگر هم که مطالبه میکردم، تدارك میدید. سوی وی هم بیکار ننشست وناکسوس راتحریك کرد که گویا تو برای من هیروین داده بی حتی هیروین را در میان لباسها ی تو آنها قرار داده بودند.
–حدس زده بودم.
–همه از حماقت من بود. این من بودم که سبب شدم هم تو هم ناکسوس بدرد سر بیفتیند.
کریج سگرت دیگری برای او روشن کرد. وهمینکه زن جوان خواست آنرا گرفته ودور شود کریج دست اورا محکم گرفت واو رابسوی خود کشید:
–گوش کن. سوی وی هم کشته شدو شیبل هم بدنبال اورفت. دیگر کسی نیست که مزاحم تو شود وتو زنده خواهی ماند.
زن، بدون اینکه حرف بزند مدتی بدست کریج نگاه کرد. بعد سر بر داشت و تبسمی روی لبان زیبا ی او نقش بست:
–تو خیلی نیرو مند استی.
این را گفته دست آزاد خود را بگردن کریج افگند واو رابخود فشرده لبها ی خود رروی لبان تفت زده کریج قرار دادو بعد درگوش او گفت:
–اکنون میتوانیم پایین برویم. – استنطاق اصلی را از اوبعمل خواهی آورد کپتان عزیزم.

فصل بیست وچهارم

لو میس در حالیکه چشمانش برق میزد بسوی کریج مینگریست. پس از آنکه یك پیك مشروب برای خود ریخت باز هم نگاه از کریج نگرفت.
کریج سلامت خودرا باز یافته بود. سه روز استراحت در شفاخانه کاملاوراسر حال آورده بود. دریشی خواب ابر یشمین در برداشت جای زخم کاملا در صورتش آنقدر کوچك مینمود گویی درموقع تراشیدن ریش آنرا خراش کوچکی داده باشند سپیدی پلاستر بارنگ ارغوانی صورت او تناسب وهماهنگی عجیبی ایجاد میکرد. لومیس پرسید:

–بعد ازین قصد داری چه بکنی؟ آیا هرزه گی؟ کریج به پشتی خوبتر تکیه داده گفت:
–خواهش میکنم فراموش نکنی که دوکتور گفته است نباید بیهجان بیایم.
بعد دست پیش برده دو گیلاس راکه نزدیك او قرار داشت از کنیاك پر کرد. هر دوبسلامت هم نوشیدند.
لو میس گفت:
–ناکسوس موافقتنامه را مضا کرد. البته در پرتو مساعی و فداکاری تو. بعد هم یك غند عسکر به زارب ودوواحد پاراشوتی هم بحرم ارسال داشتیم.
یك حرکت کوچك نظامی تمام کار هارا درست کرد.
–قرار گاه شیبل چه شد؟
–آتش را خاموش کردیم. وانمود کردیم که یك عده کانگستر با استفاده ازفرصت وارد آنجا گردیده آن تلفات را وارد کرده اند حالا همه از حادثه فقط همین را میدانند.

–آیا زارب این حادثه را فراموش خواهد کرد؟
–چه میتوانند بکنند؟ قاتلها فرارکرده اند.
دلیلی هم در دست ندارند. اگر ازطریق دیپلوماسی هم اقدام کنند قضیه فرار دادن خانم ناکسوس افشا خواهد شد. لاجرم این کار رانمیکنند شنیده ام زن را نزد شوهرش فرستاده یی.
کریج باسر خود اشاره مثبت کردولومیس ادامه داد:

–فلیپا برای تو چه گفت؟
–زیا مهم نیست. گاریسون چطور است؟
–کم و بیش ناراحتی دارد. او را هم درشفاخانه بستر کردیم ولی در هر حال زخم او آنقدر هاخطرناك نیست. امافلیپیا اعصابش بسیار ناراحت است بعلاوه خیلی چیز ها میداند. ازین جهت اورا تحت نظر قرار داده ایم. دو ساینکاتریست روی او کار میکنند یکی از آنها سرما یتواست.
عقیده دارند که وضعش بزودی بهترخواهد شد اواز مدت ها ست به بیماری خود مضطرب بود و شکنجه ها ییکه از شیبل دید، زیادتر اعصاب اورا در هم کوفته است.
–اگر بدیدن اوبرویم، عیبی ندارد؟
– گمان نمیکنم و هم فراموش مکن که آن سلاح را تو در اختیار او گذاشته بودی.
کریج خاموش، چیزی برای گفتن نداشت.

لومیس سرفه یی کرده گلو ی خودرا پاك ساخت وروی چوکی خود جا بجا شد ودر آن حالت خیلی شبیه ماهی یونس بود که همان لحظه از آب بیرون پریده باشد.

کریج همچنان منتظر بود. لو میس دو باره بسخن در آمد:
–ولی من فکر میکنم این خانم ناکسوس واگر نه بینی خیلی بهتر خواهد شد، زیرا شوهرش روی او خیلی فکر میکند.
– درست است خود زنم از من چنین خواهشی کرده بود ولی آیا این گارد رسمی بوده میتواند؟
–مایتو خیلی امید وار است واز اینکه توبا اوبوده ای راضی بنظر میرسد. اینرا که چه چیزی موجب این خشنودی شده خدامیداند ولی در هر صورت کار را خیلی موفقانه به انجام رساندی ومرخصی رابه حق مستحق شدی. آیا دو ماه کافی است؟

–بخاطر اینکه دو باره برای قبول ماموریت آماده شده نمیتوانم؟
لو میس تبسم کنان از روی چوکی خودبلند شده جواب داد:

–گوش کن پسر. یکنفر دیگر هم برای دیدن تو در بیرون انتظار میکشد.
این راگفته بسوی در حرکت کرد وآنرا کشود. درچوکات درسلینا با لباس سبزی که معلوم میشد تازه از زیر انگشتان کریستان دیور بیرون آمده، ایستاده بود. باپاکتهای هدیه یی که در دست داشت. داخل شده نزدیك تخت خواب کریج آمده و درحالیکه روی او خم میشد رخسارش رابوسید. یك سگرت کیس طلا، یك بوتل کنیاك وچند دسته گل هدایایی بود که سلینا روی میز کنار تخت اوگذاشت. وگفت:
–سگرت کیس طلا ازطرف پدرم تقدیم شده است.

چند لحظه قبل توسط بیسیم با اوتماس گرفتم بیش از اندازه ممنون است. حرم بار دیگر زندگی عادی خود را از سرگرفته است.
–وتو هم اکنون میتوانی به کشور خود برگردی.

–خیر. من تنها نمیتوانم به آنجابرگردم در زارب هنوز دشمنان انتظار مرا می کشند.

لو میس داخل صحبت شد:
–ترا باهواپیما میفرستم.
سلینا جواب داد:

–غیر ممکن است پدرم اجازه نمیدهد سوار هواپیما شوم (بعد نگاهی به کریج افگنده) لازم است یکنفر محافظ با من همراه کنید.

لو میس خواست حرفی بزند ولی سلینا خنده کنان حرف او را از روی زبانش گرفت وگفت:
–درغیر آن ازشما به پدرم شکایت خواهم کرد.
مگر شما مسایل نیستدبا ما دوست بمانید؟

لو میس که میدید لو میس چقدر از ین بحث لذت میبرد، برای اینکه زیاد سخت نگیرد با لهجه تسلیم گفت:
–معلوم میشود در برابر شما نبایید زیاد مقاومت کرد.

کریج بسوی سلینا دیده چیز هایی به عربی به اوگفت. صدایش خشك وجدی بود سلینا چشمهارا پایین افگنده دستهارا راروی سینه نهاد وبا همان حال تعظیم کنان از اتاق بیرون رفت.
لو میس پرسید:
–خدایا چه خبر شده است؟ باز هم–
شروع بعرق ریختن کرده ام اینها چه معنی دارد؟
کریج در پاسخ او گفت:
–سلینا میخواست فورا حرکت کنیم. در هرحال یك دختر بیابان است و در رگ هایش خون جنگجو ی نژاد او جریان دارد خیلی نمو است معذلك به او توضیح دادم همینکه حالم بهتر شود، حرکت خواهیم کردمن نمی خواهم او حالت خسته و فرسوده مرابخاطر بسپارد
لو میس نخست عصبی شدورنگ صورت اش چند بار عوض گردید ولی در آخربه خنده در آمده گفت:
–میدانم، حق بجانت استی. می خواهی چند روز دیگر هم اینجا بمانی، چطور؟
–خیر عزیزم، اینجا دیگر چه کسی باقیمانده است. تنها کمی کار دارم و می خواهم یکنفر راملاقات کنم.

* * *

اتوموبیل بزرگ جاگوار غرش کنان توقف کرد.

کریج ازان بیرون پریده شتابان بداخل اپارتمان خود رفت او دختری را بیاد آورده بود که درآنجا انتظار او را می کشید ولی بزودی سعی کرد آن خاطره را ازحافظه اش بیرون کند. آن دختر مرده بودولی این دختر زیبا که دردوقدمی اوروی یك کوچ لمیده بود، جان داشت.
کریج یك لحظه در مدخل در ایستادوبا لذت سرا پای زیبا و خیال انگیزرا تماشا کرد. دختر خیلی خوشبخت ور اضی جلوه میکرد. باشنیدن صدای پای اوگویا مطالعه کاغذ هایی را که در دست داشت از یاد برد وبا هیجان زیاد فریاد زد:
–آه، توبودی؟

–شب خوش عزیزم.
پیا خنده کنان از جا بلند شد:
–نمی خواستم این جا بمانم ولی این موضوع را که کلیدرابایدچه کسی تسلیم کنم. نتوانستم حل کنم.
بعد پیش آمده روبروی کریج ایستاد وافزود:

–همین اکنون لباسهایم جمع میکنم.
درحالیکه با گفتن این جمله حتی یک وجب ازجای خود حرکت نمیکرد، پرسید:
آیا ماموریت هایت ادامه می یابد؟
کریج پلاستری را که روی زخم کوچك چهره اش قرار داشت بملایمت بر داشته جوابداد:

–خیر دیگر تمام شد لو میس سعی کرد وظیفه رسانیدن یکدختر رابه کشورش بمن بسپارد اما من ماندن پهلوی دلدار خود راترجیح دادم.

پیا به عمیق چشمان درخشان او نگاهی کرده ازسر خشنودی تبسمی بر لب آورد ولی باز هم گفت:
–میخواهی همین لحظه مرخص شوم؟

کریج رخساره های او رامیان دودست گرفته در حالیکه لبان او را می جست بیخ گوشش زمزمه کرد:
– عزیزم، اگر اینجا بمانی مینجر تو ناراض خواهد شد؟
پیا در حالیکه خود را خوبتر در آغوش اومی فشرد وچشمان خودرا ازفرط سعادت بسته بود نالید:
–مینجر چه کسی بتواندبا شد
وبعد هم جملاتی خیلی احساساتی و لطیف مبادله شد.

(پایـــــان)



آینده بهتر برای قلب های مستعمل

لویس بی‌رسل چهار ۴۸ ساله معلم صنایع هنری درمکتب متوسطه اندیاناپولیس اندیانا است که‌شهر مذکور یك شهر عمده تولیدی بوده دارای نفوس تقریبا ۷۵۰ هزار میباشد موقعیت آن در قسمت مرکز ایالات متحده امریکااست .

یکی ازجمله فعالیت های لویس بی‌رسل اینست که درحدود (۵تا ۱۵) بیانات‌مختلف درهرهفته در مکتب خود، اجتماعات ودیگر گروپ هاایراد مینماید· وبدون تمایل‌خودش نامش درتاریخ طبابت درج گردیده است‌و دلیل آن‌این‌است که شخص مذکور تاتاریخ ۲۴-اگست ۱۹۷۳ اولین شخصی بود که با قلب‌بیگانه مدت بیشتر از ۵سال زندگی مینمود که‌این عمل ،خودش یك تاثیر مفیدی روی تحقیقات صحی وارد نموده است ·حیات طولانی بینظیر رسل به‌جراحی پیوندقلب‌کمك زیادی نمود، تابین دکتوران ، مریضان‌وبقیه مردم عامه درین نوع‌جراحی هنوز هم جدید، اعتمادی خلق گردد· پیشرفت های تخنیکی‌که اکنون درایالات متحدهٔ امریکا تحت تحقیق‌و مطالعه است برای بسیاری از مریضان‌قلبی امیدواری زیادی را درزنده ماندن و صحت یافتن دوباره بمو جودآورده است· حتی‌بعضی ازناظرین پیشگو یی میکنند که انتقال قلب انسان از وجود یك شخص که‌تازه به‌مریضی مصاب شده به‌سینه یك مریض دیگر ، که برای بقای حیات‌خود، به‌آن ضرورت داردممکن است تاختم دههٔ ۱۹۷۰ مانند انواع دیگر جراحی های امروزی ، رواج پیداکند. اولین پیوند قلب انسان به‌انسان دیگر در سوم دسامبر ۱۹۶۷ صورت گرفت که بعدا تااول جنوری سال ۱۹۷٤ مجموعا ۲۲۷ مریض قلبی ،قلب‌های جدیدی رادریافت‌نمودند · عملیات توسط تیم های مرکب از ۹۶دکتوردر ۲۱مملکت‌جهان صورت گرفته‌است که‌ازجمله ۷۳تن ازاین مریضان تاهنوز هم حیات داشته وپانزده تن دیگر آن ازدوتا سه‌سال بیشتر زندگی نه نمودند . ودوبرسه حصهٔ ازین جراحی هادر ایالات متحده‌امریکا صورت گرفت که رسل نیز ازجملهٔ آنهااست· رسل نسبت مریضی‌قلبی که‌داشت‌توسط یك‌تیم‌جراحان درکالج‌طب ورجنیا معالجه گردید· چنانچه‌قلب یك‌پسر ۱۷ساله راکه دریك تصادم جان‌خودرا ازدست داده‌بود، بوی پیوند زند · رسل‌درآن وقت (۱۹۶۸) ازجمله ۳۵ نفری بود که‌دردنیا تحت‌جراحی قلبی‌قرار گرفته بود·

که‌بعدا بسیاری ازین جمله مریضان حتی نتوانستند بعد ازجراحی قلب شفاخانه‌راترك بگویند درهمان جابعد از چند روز ویا هفته زندگی خودرا ازدست دادند· این جراحی های پیوند قلب دردنیا جلب توجه‌کرده بر علاوه تبلیغات وسیع درزمینه ،طرف تحسین حلقه های بین المللی نیز قرار گرفتند که‌به همین منظور یکی از مبصرین صحی سال (۱۹۶۸)راسال قلب نامیده است· اما عدهٔ دیگر ازمبصرین درین‌قسمت شك داشته‌ایشان متیقین نیستند که‌آیاجراحی پیوند قلب فقط تنها یك راه طولانی زجر کشیدن‌مریضان قلبیست ویاطریقهٔ جدیدی که‌بر علاوه حفاظت ایشان به‌آینده بهتر نیز ایشانرا امیدوارسازد خواهدبود· ایشان به‌حیات محدودی ازبسیاری مریضان اشاره کرده در دو ناراحتی راکه‌بعد ازعمل جراحی به مریضان دست میدهد،یاد آورشده ومیزان بسیار گران تداوی بعدجراحی راکه (یك‌صد هزار دالر برای مریض‌پیش بینی شده)سنجیده اند· که عموما این مقدار پول توسط سهم گیری عامه به‌شفاخانه‌ها ویاتیم های جراحی صورت‌میگیرد·

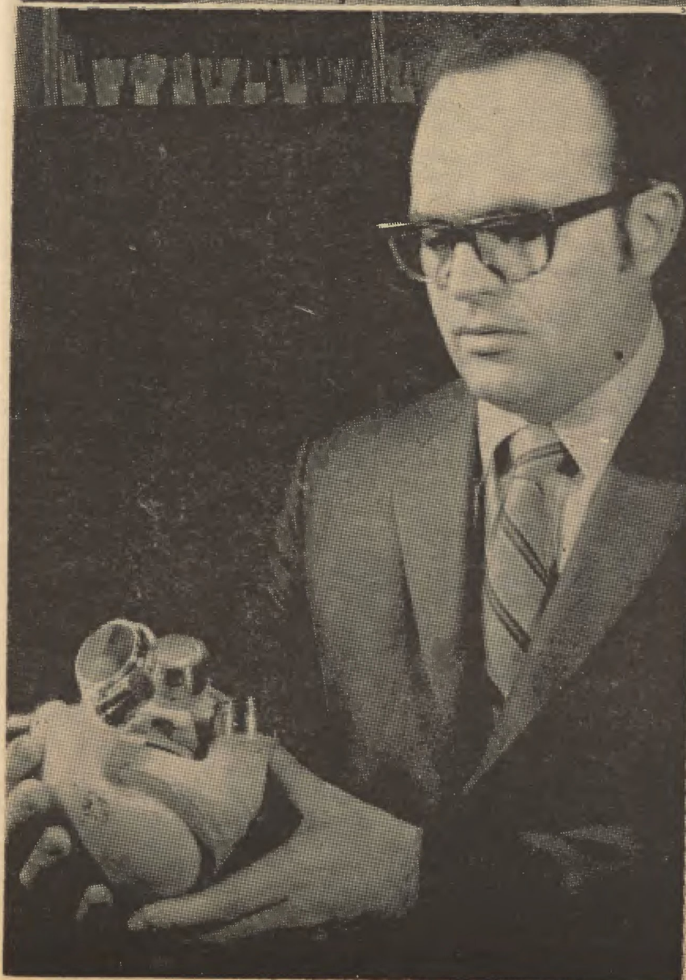
درنتیجه این انتقادات واشتباهات گزاف جراحی قلبی کسرشدیدی داطی نمود· که درسال ۱۹۶۹-٤۸ مریض درسال ۱۹۷۰-۱۶ مریض درسال ۱۹۷۱-۱۹مریض ود رسال ۱۹۷۲-۱۷مریض تحت عمل جراحی پیوند قلبی قرارگرفتند· درسال ۱۹۷۳ فقط یک تیم جراحان ایالات‌متحده امریکا تحت‌رهنمای داکتر نارمن شوی درپوهنځی طب‌ستانفورد درکلیفورنیا جراحی پیوند قلب را منظما دوام دادند· این تیم درظرف دوسال ماهانه یك قلب ویادوقلب را پیوند میدادند ·داکترشموی درسال ۱۹۶۰ درپوهنتون منی‌سو تا کوشش زیادی بخرج داد تاپیوند قلب درجهان‌انکشاف نماید· یکی ازشاگردانش که‌درپوهنتون منی‌سوتا درباره تحقیق میکرد داکترکرستان برنارد تبعهٔ افریقای جنوبی است که برای اولین بار بصورت عملی عملیه پیوند قلب راروی یك انسان در کیپتاون به اجرای عمل گذاشت · مریض داکتر بارنارد بعد از ۱۸ روز پدرود حیات گفت درسال ۱۹۶۷ مریض دومش برای بیشتر از۱۹ماه بعداز عمل جراحی زندگی نموده· وی که‌به اسم داکتر بلایبرگ بود، بعداز عمل‌جراحی کتابی راکه (داکتر بارنارد وهمکارانش برای دوام بقیه روزهای زندگی‌اش زحمت کشیده بودند)تشکر کرده به‌نشرسپرد·

گر چه‌بارنارد بعدا ۸عمل جراحی دیگررا انجام داد ولی مشکل اینست که اکثرا وجود مریضان قلب جدید را قبول نکرده . سبب خاتمهٔ زندگی شان میگردد · عدم قبول بیولوژیکی مانع عمدهٔ پیوند قلب‌است· زیرا این موضوع بصورت مستقیم یا غیر مستقیم علامهٔ است که مرتبا باعث ناکامی پیوندقلب ومرگ مریضان میگردد · گرچه‌داکتران آموخته اندکه میکانیزم عدم قبول را باقوی ترین ادویه فرو نشانند . اما دستگاه مبحث مصونیت که‌قلب تعویض شده وناحیه حیات راموردحمله قرار داده واز بین میبرد، عین همان دستگاهی است که‌به ویروس ها و بکتریا ها حمله میکنند این دستگاه بین قلب مفید ومکروب های ناخوش آیند فرقی راقایل شده نمیتواند · همچنان عمل‌ادویه بالای عمل ردکردن نیزتاثیرات ناخوش‌آیندی دارد·

تیم داکتر شموی مبلغ ۵ر۲ملیون‌دالررا برای یك پروگرام تحقیقاتی پنجساله ازطرف موسسه ملی قلب وشش امریکا جهت میتود های که‌از عکس العمل در مقابل قلب های نصبشده ،بدون اخلال دستگاه دفاعی مصونیت درمقابل حملات ، جلو گیری کند دریافت نمودند· تیم داکتر شموی دوای‌راکه بنام ای-تی-جی است در مقابل حملات که‌به قلب جدید واردمیگرد استعمال می‌کنند·

گرچه آلهٔ دیگری که‌وقتا فوقتا عکس‌العمل عدم قبول قلب جدید را بانمونه های‌کوچك آن برداشته بتواند دارند · که بدین طریق فهمیده میشود آ یا کدام عدم قبول صورت میگیردیانه ! ودر زمینه میتوانند تدابیر

بقیه در صفحه ۵۷



دخوشحال ختک

ادبي مرغلري

ګلزارته راغله ختي ګلګوني
دمخ شغلي يي ترلمر افزوني
پرخه پري نه‌ده پرته له شر مه
ترهر هرګل شوي خولي بيروني

* * *

ګلزار ته راغله ګلونه چوني
ترمخ‌يي نه‌دي لاله مخ روني
چه کورته درومي له ګلستانه
ګل يي لمن نيسي لاله ستوني

* * *

عشقه ستا واړه چاري اوتري دي
چه زوروريي واړه بهتري دي
ترمرګه پوري سره نظرلري
زلمي باز ونه جوته کوتري دي

* * *

عشق چه پخپلو موجونو سرشي
ترا باسينده لازوروړشي
بلايي لري‌هر څه په مخ وړي
چه کاني بوتي په مخه ورشي

* * *

که ښي ښي جونه که لباسونه دي
که ښه بازونه که ښه آسونه دي
خوشحاله زوړ شوي اوس داهوس مکړه
دښو ځوانانو داهوسونه دي

وروځي

دلړم لاشه يي ماته وي پەزړه کښي
چەيي نقش وي پەزړه ابروي داستا

* * *

ماچه خال دستا دورو ځو په منځ‌وليد
نه‌بل‌هسي رنګ امام شته نه محراب

* * *

کړي ما رحمان پەزوړ کښي نقش دمحراب‌وو
ستا ابرو يونقش دمحراب راځخه يووړ

(رحمن بابا)

دفلک جام

که ساقي تلخه باده دريايي شور کا
دفلك‌په‌جام به مست کله ميخور کا

آراسته وي تل محفل دخنده رويو
زمانه به دګل جام څه رنګ نسکور کا

چه‌په لاس کښي يي‌تل چوب لکه شانه‌وي
بي افسونه به نيول دتور منګور کا

دلتنګي کړم لکه ګل په خندا اور که
که‌مي بل دصبا باد په خونه اورکا

چه‌په سريي سر آسمان زري دستاربدي
عاقبت يي لکه شمع بياسر تور کا

لکه ګل کړي ګران بار تردامني
با ددي څه لکه غبار په کتف شورکا

چه اميد پخپل صورت دوفا نشته
«شيدا» خوك دخان آشنا باني خمسورکا

(کاظم شيدا)



اي شبنمه

اي شبنمه دلا له جام کښي سيماب‌يي
د غو تي پيا له کښي عطر د ګلان‌يي
ستاهنداره کښي صفا نور او خلا شته
بر خي‌ستاپه توره شپه کښي هـم رڼـاشته
ته دګل په مخ خو لي دشرم ونـازيـي
هم دآب هـم دآبرو سپيڅلـي رازيـي
دشنبلـي‌پـه تيره خو کـه هسي ښکـا ري
لکه‌اوښکي وي ښو بانـدي ولاړ يـي
هسي ښکاري دشينلو شيـن چمـن‌کښـي
پاولـي داره شيـن بخمل دپيغلي‌تن کښي
تـه‌صدف يي دسپين غابس خوله دغوتي کښي
يـي‌دستوري ګو شو اره غوږ دسپو ږمـي کي
ته دشپي تورتم کښي جـوړ آب حيات‌يـي
خو دورځـي بيا وږمه راز دممات يي
دنسيم‌په وزرا لوزي آسمـان تــه
ته‌په‌امر ميـن يي ځـي دعشق جهـان ته
ته چه والوزي دګـل مخ شي بـي‌آبـه
غوتـي واړه بـي پـردي شي اي‌سيما به
ته رونـي او ښکـي دستور و دژړا يـي
درښنه‌شپه ژاړي سبا بيا پـه‌ خندا يـي
ستا داني زما دنظم آب تـابـ بدي
هريو ځاځکي دي په در ګوهر حساب‌دي
پـه‌ګل پاڼي کښي فنا ته ښه اشراب يـي
دهنراو شعر جهان کښـي انقـلاب يـي

(فنا)

پسرلني مرغلري

له‌ګلو ډك دي غرونه رغونه
زرګو سره کړي پښي لاسونه

دسپينو زرو تختي ښکا ريږي
سړي چه ګوري نن آبشارونه

* * *

بهار ګل داوړو غرو اورغوته
دشپنو پام شو خپلو ناروته
زرکه ځان ولي بياله ګرنګه
مستي ختلي دغرو سرو ته

* * *

صحرا په‌ګلو څه ښه ښکار يږي
ګلان په ښکلو ښه ښکاريږي
غرونه رغونه دګلو ډك دي
بلبل په باغ کښي هسي کړيږي

* * *

خمکه تمامه شنه بخملي ده
نوي بهار دي دکال ځواني ده
دازوړ جهان چه بيرته ځوان شوي
اغيزه توله دپسرلي ده
ځمکي پخپل مخ ايښي ګلونه
ونو په‌غاړه کړه اميلونه
دکال ځواني ده وطن سمسور دي
خوشاله ګرزي زلمي اوجونه

(الفت)



(حميد)

دزلفو بوي

دګلرخ دسوي ميني درد اوداغ
دغمونو په پرده نغښتي فراغ

چه‌په مخ دګلبدن ستر ګي پرانيږي
غنچه نه کاسم کاته له دي دماغ

دايي خط نشو نما کاندي له مخه
يانري نري لوګي ځي له چراغ

چه نسيم يي دګلرخ لاس په ګريوان کا
شر منده دګلو بوي پاځي له باغ

دختن دمشکو فن شوراته سهـل
چه‌يي بوي دزلفو راغي تردماغ

وير ژړلي ناري کله په‌روغ زړه شي
دبلبلو ناري مه‌غواړه له زاغ

دحميد په‌خير بەورك سرپه صحراشي
خداي دي ورکه دځانه کړي بي سراغ

از سپوژمی رؤف

بخش دوم

کتاب فروش دیوانه

کوچه ها متعفن بود و بویی آزار دهنده وبدی هرسوپخش بود. یکبار متو جه شدم که این بوی بو ی آ شنا ست. چند ین سال عقب رفتم. بازگشتم‌به کودکی ام. آنوقت ها روز های جمعه میر فتم گور رستان کنار قبر پدر کلا نم سا عتها مینشستیم وزار زار می گریستیم .

گور ستان برون از شهر بود در راه‌آن سلاخ خانه بزر گی قر ا ر داشت تا بستا نها تعفن سلاخ خانه تا فاصله‌های‌بسیاردورپخش میشد- بوی گوشت گندیده وخون .

همه‌مابادو انگشت‌بینی‌خودرا محکم میگر فتیم. تعفن به آدم حا لت استفراغ میداد. قدم های خود را تیز تر میکردیم. پا های من کو تاه کوتاه بود زود خسته میشدم نفس نفس میزدم میگر یستم میگفتم.

- مانده شدم.

یکی از آنانیکه با من میبوند بند دستم را محکم میگر فت مرا در پس خودش میکشید بند دستم درد میگرفت بی اراده میدو یدم گاهی هم پاهای کو تاهم در هوا معلق میماند مرا میبردند. یادم آمد که یکی ازروز ها و قتی‌ازکنار سلاخ خانه‌میگذشتیم همانطور که با دو انگشت بینی‌ام‌را محکم گرفته‌ بودم سرم را پیش‌کردم درون سلاخ‌خانه را دیدم هر طر ف لکه های بزرگ و سیاه ازخون‌های خشکیده بجا مانده بود اینجا وآنجا لکه های سرخ ازخون تازه هم بود. گاو ها ، گو سپند ها شتر ها بلاتکلیف استاده بودند و آرام آرام مثره میزدند. گردنهای‌شانرا کج و راست‌میکردندواطراف شانرامیدیدند در اطرا فشان مردان نیرو مند وقوی باباز وان محکم و شا نه های عریض ایستاده بودند نگا های شان حا لت تهاجمی داشت لبا نشان چرب و سیاه بود مثل لبا سها یشان. به کمر های شان‌تیغهایی آویخته بودند که در روشنی آفتاب برق میزد. یکی از آنان روی دو زانو نشسته بود وگو سپندی را حلال میکرد هنو ز کارش تمام‌نشده بودکه خون‌ازگردن گو سپند فواره میزد. آنان بینی شان را نبسته بودند با همان تعفن خو گر فته بردند. بعد ها همین آدمها و سلاخ خانه و گو سپندان را شب های زیاد در خواب میدیدم واز خواب می پر یدم.

- بینی ات را چرا محکم گرفته ای ؟

صدای کتا بفرو ش بخو دم آورد. ما هنوز راه می پیمو دیم و بند دستم در بین انگشتا نش بود. گفتم.

- این تعفن ترا نمی آزرد؟

- نی

پرسیدم:

- این بوی چیست؟

بسیار خونسرد گفت.

- گو شت گندیده و خون.

-این نزدیکی ها سلاخ خانه یی است؟

-نی

سرش را بلند کرد با انگشتش سوی پنجره ها اشاره کردباز بسیار خونسرد گفت:

-بو از آنجا ها می آید .

ترس مرا فرا گر فته بود آدمهارا مید یدم که از پنجره های سرک میکشند.

از کتابفروش پر سیدم:

- تو با من چه کار داری .

-باتو گپ میزنم.

ازخود پر سیدم بامن چه گپ میزند اما به او دیگر چیزی نگفتم.

به‌میدان کو چکی ر سیدیم کتابفروش دستم را کشید و گفت:

- بنشین.

نشستم او هم نشست و بدو ن هیچ مقدمه گفت:

- همه کتابها یم را تو بخر.

باناباوری به او نگر ستم.

- نی‌نی من نمی خرم.

خشمگین شد وپر سید .

- چرا؟

- من آنقدر پو ل ندار م

گردنش را کج‌کرد :

- به تو ارزان مید هم.

- من هیچ پول ندارم.

- همه کتا بها را به تو مفت میدهم.

گیج شده بودم گفتم:

- من جا ندارم کتابها را بگذارم

- اما آنها را بگیر.

- نی نمیگیرم.

ملتمسانه گفت:

- ببین آنها را بگیر.

- نمیگیرم.

باز گردنش را کج کرد گفت:

- آنها را بگیر.

آوازش را آهسته کرد مثل اینکه در گو شم میگو ید ادامه داد :

- آنها را بگیر باز مثل دیگران برو در آخر آن کوچه ها آنها راپاره کن مچاله کن و دور انداز خو اما به من بگو: «کتابها را میگیرم» بگو.

من ساکت بودم لبانم به هم چسپیده بود. کتا بفر وش فر یاد زد:

- بگو

همانطور ساکت وبی حر کت اورا نگاه میکردم. باز بند دستم رادربین انگشتا نش محکم فشرد. خیالم آمد بند دستم شکست از درد بخود پیچیدم. کتفا بفرو ش بند دستم را بیشتر فشرد و گفت:

- از پشت من تکرار کن «کتابها را میگیرم».

از پشتش تکرار کردم.

- کتابها را میگیرم.

آوازم بنظرم بسیار زیر وخفه‌آمد. دستم را رها کرد. بند دستم در د میکرد انگشتانم از اختیارم برون شده بود. به پشت دستم دیدم رگها یش بر جسته و کبود شده بود.

- خو کتا بها را میگیری ها؟

از من خوش شدی یك لبخندی بز ن گیج شده بودم ارتباط این پرسش ها را بهم نمیافتم رقرق او ر ا میدیدم ، تمام کتابهایی که در دکانش دیده بودم و منظم درقفسه‌ها چیده شده بود زیر نظرم تاو یا لا میر فت عنوان های کتابها زیر نظرم بزرگ و بزرگتر میشد.تکرار کرد :

ـ يك لبخند بزن ببين بزن.

من مثل همه مردم شهر لبخند نداشتم لبها یم بهم چسپیده بود. خشمگین باز بند دستم را گر فت و شروع کرد به فشردن و گفت:

ـ گفتم لبخند بزن.

چطور لبخند بز نم ؟

آوازم بنظرم بسیار زیر وخفه آمد. همانطور که شنیده بودم که او شبها رو بروی آیینه مینشیند و خودش را شکلك‌هایی میسازد.

دو سرانگشتش رادر دوکناردهنش فرو برد و دو کنج دها نش راسوی گو شهایش کشید دندانهای

گفت:

ـ اینطور.

به او خیره شده بودم حا لت

دهانش به هیچ لبخند شبا هت نداشت. او هم لبخند زدن یادنداشد من مثل اینکه سنگ شد ه بودم لبانم‌بهم چسپیده بود آرام آرام‌مژه میزدم و اورا میدیدم. کتا بفروش خشمگین تر شده بود. لبا نش می لر زید. رگ های گر دنش برجسته وکبود شده بود چین های پیشانی ودور چشما نش عمیق تر شده بود نفس نفس میزد. انگشتش را به علامت تهدیدبلندکرد باخشم‌فریادزد

ـ اگر لبخند نزنی حلالت میکنم مثل يك مرغ

انعکاس صدایش دو باره بگو شم آمد.

ـ اگر لبخند نزنی حلا لت میکنم مثل يك مرغ.

روی دو زانو نشسته بود قصا ب سلاخ خانه یادم آمد. نمیدا نم چرا از هیچ نتر سیدم با چشمان خالی اورا می نگر یستم اما لبانم را ازهم دور کرده نمیتوا نستم. کتابفروش خیره خیره به من مید یدخشمگین‌تر شد یکبار با سر عت حر کتی کرد با دو دستش مو هایم را کشید

سرم تکان خورد مو هایم در هوا چرخی زد و دو باره روی شانه هایم لغزید پو ست سرم را سو ز ش گرفت.

ـ لبخند بزن.

دندانهایم بهم قفل شده بو د لبانم بهم چسپیده بود بی حر کت اورا میدیدم مثل آینکه سنگ شده بودم. لبا نش به شدت لر زید ن گرفت دور چشمانش سرخ شد رگهای کو چك چشما نش هم سرخ شد نفس ها یش فش فش صدا میکرد یکبار جهید و پنجه ها یش‌را در گردنم حلقه کرد همانطور که گلویم را میفشرد نعره زد.

ـ لبخند بزن... لبخند به.ز.ن.

دهانش را بیش از حد باز کر ده بود هر دو رشتهٔ دندنها یش تاآخر دیده میشد زبان سرخ رنگش پهن شده بود. تکرار کرد.

ـ لبخند ب...ز....ن..

من به درون دهنش به حلقش به ساختما ن پیچیده و سرخ رنگ حلقومش میدیدم ساختمان پیچید ه و سر خ ر نگ مرتعش بود. حلقهٔ پنجه ها یش در گلویم تنگ و تنگ تر میشد انگشتانش استخوان گر دنم را به سختی می آزرد نفسم بند شده بود دو دستم بدو طر فم افتاده بود مثل اینکه سنگ شده بود. نمیخوا ستم دستم را به تنش بزنم از او بدم آمده بود رق‌رق به سا ختمان‌پیچیده وسرخرنگ حلقو مش میدیدم که مرتعش بود. فریاد میزد.

ـ لبخند ب..ز..ن .

حلقهٔ انگشتا نش بسیار تنگ شد لکه های سیاهی پیش چشمم رقصیدن گرفت... بعد لکه های درخشان. خیالم آمد که آدمهای‌پشت پنجره ها هم به گلوی هم افتاده‌اند وبه یکدیگر شان نعره میزنند.

ـ لبخند ب..ز..ن .

لکه های سیاه ودر خشان پیش چشمم بزر گتر شد دیگر چیزی ندیدم خیالم آمد از دور ها صدا ی خفهٔ میشنوم.

ـل...ب...خ ...... ن... د... ب...ز...ن....

(پایان)



بهار آمد و ...

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند

زیر نظر : گل محمد ادبیار

ای عشق !

چه چیزی وز کدامین جایی ای‌عشق

که هرجا مایه یی غوغایی‌ای عشق
کتاب افتخارات بشر را
بهین سرلوحهٔ زیبایی ای عشق
اگر جان فی المثل گلخانه باشد
تو از خوشبو ترین گلهایی ای‌عشق
وگر دل ساغری باشد پر از می
تو در آن نشئه صهبایی ای عشق
گهی در کسوت زیبای مهتاب
زمین را روشنی افزایی ای عشق
گهی چشمک زنان در شکل اختر
دل از پیرو جوان بربایی ای عشق
گهی اندر لباس سبزه و گل
طراز دامن‌صحرایی ای عشق
گهی در جلوه گاه سرو قدان
خرام قامت رعنایی ای عشق
گهی در گوش اهل ذوق و مستی
نوای بلبل شیدایی ای عشق
گهی در دیدهٔ آتش نگاهان
نگاه دلکش و گیرایی ای عشق
یکی دریاست روح آدمیزاد
توچون گوهر درآن دریایی ای عشق
ره آورد نفیس اهل بینش
ز سیر عالم‌بالایی ای عشق
جهان بی تست وحشتزای و تاریک
مگر مهر جهان آرایی ای عشق
بشیرت را به سوزی آشنا ساز
و لیکن سوزهر معنایی ای عشق

بسوزان مرغ جانش را پر و بال
که تاب شعلهٔ سینایی ای عشق

از(علی اصغر بشیر)

دل بی پیر

فصل گل شد، چیست ای دردی کشان تدبیر ما ؟
صید صحرای جنون شد عقل دامنگیر ما
سبزه هابوی جنون دارد به صحرای‌بهار
عاقلان!فکری به عقل پای درزنجیر ما
در بیابان وارث مجنون سر گردان‌منم
کی کمند‌عقل گیرد گردن نخجیر ما
سبزه میروید بصحرا تا مرا بستر شود
لاله میروید بدامان از پی تاثیر ما
پای‌کوبان میروم تادامن دشت‌جنون
چارهٔ دیگرندارد این دل‌بی پیر ما
ساقیا جام نشاط ازکف منه کامد بهار
غصه مستی‌مخور کز می بود اکسیر ما
جام در گردش آورغصه دنیا مخور
ساقی روز ازل تاچون کند تقدیر ما
من جنون پروردهٔ عشقم مترسانم‌زمی
بی نگاهی‌کافر آیین کی توان‌تسخیر ما
گر بسر غلتیده مینا پیش ساغردم‌مزن
مستی میناوساغر نیست جزتصویر ما
دربهار توبه سوز عشق اگر رفتم‌ز دست
در ازل باعشق شد خاک‌وگل و تخمیر ما
همتی ای چشم‌ساقی نشا سر شاربخش
وز نگاهی‌خانه ویران سعی در تعمیر ما
از(سر شار روشنی)

بی نشان

باز زیب فر آمده فصل گل و فاخته
لاله بدشت ودمن‌شعله ای افروخته
مرغ سحر میزند زخمه برگهای من
عمر زکف رفته را باز بیاد آورد
کیستم اندرجهان ، گمشده ، بی‌نشان
بادیه پیمای رنج خسته دشت‌سراب
عالم نا دیده را دیده ولب دوخته
برق گنه سوخته خرمن پرهیز را

باز به آب و گلم آتشی اندا خته
در و بملک چمن رایتی افراخته
چون دم خنیا گران کار مرا ساخته
ناله‌هر قمری و کو کوی هر فاخته
خویش فرو هشته وبر همه‌پرداخته
تشنه لب جاویدان ، آرزونشناخته
ازغم دل سوخته، با غم جان‌ساخته
زهر ریا میدود یا خته تا پاخته

صید زخود بیخبر گشته ام ودر پیم
دام زمین در کمین ، تیغ زمان آخته

از :(پروانه پاك)

کوکب بخت

کوکبی دیدم به پهنای خیال
همچو امید دل، از من دور بود

پاك گوهر، خوشگل وپر نور بود
باقره، پی آهو وغرق جلال

* * *

عشوه سر داد مرا بیهوش ساخت
دیده امبوسید وسوی دل دوید

گرد باد یاس شد در دل پدید
شمع امید مراخاموش ساخت

* * *

دیده شد بی نور و دل بی آرزو

درسر من‌گرد سودا آشیان
باغ دل پر گشت از خارزیان
گشت گلهای خرد بی رنگ وبو

* * *

مشعل بی نور دل شد محو دود
شیشه شفاف چشمم شد کدر
غیر اوهامم نیامد در نظر
دل به پهنای خیالم ره نمود

* * *

دیدم ، آن کوکب پس آنجا برده‌رخت
در دلم کاوزد شرار نیستی
گفتم : ای محتاله کوکب چیستی ؟
گفت :وهم پوچ تویعنی که‌بخت !

از : «الهام»

جام هوس

یاد آن شب در کنار جوی بار
روی فرش سبزه ودر بزم ماه
می نهادم سر بروی سینه ات
می شکستم ساغر شرم و گناه

* * *

ماه ازلای درختان می‌گذشت
دست براموا ج مویت می کشید
عشق نورنگ از رخش بر چیده بود
بوسه‌ها بوست بپایت می تپید

نیم شب در سایه ابر سیاه
ماه و کوکب‌راز ما را می شنود
آبها مستانه اندر گوش سنگ
نغمه عشق و هوس را می سرود

* * *

مست از جام هوس تا بامداد
سر بدامانت نهادم بیخبر
چشم بگشودم که بوسم ساغرت
زهر می باك كرد آنجا گذر

از بهجت

درخت یاد

ای‌تك درخت سبز !
درسینه چمن
خاموش وبی فغان
چشمت باسمان
درآسمان ، خاطره ها راکنی نثار
مانند بروزگار تانقش جاودان

* * *

چون چشم اختران
بارنگ آسمان
تابیده ماه من
درسایه های تو
باشید شامها
درصبح بخت من
چون شاخ ارغوان

در چشم من فتاد

* * *

با خنده های گرم
باحرفهای عشق
در آبگیر دل، آورد موجها
آن موج های سرکش وسوز آفرین او
شد ناقرار تر
درقلزم دلم
پرواز کرد مرغ هوس ریز سالها
باز آمدم بپای توای تکدرخت عشق
عشق
تا بازا زتوگیرم آن یادگار ها
درسایه تو چشم ز گردون فگنده ام
از:(دکتور سهیل)

قدیری هنرمندی کلوله وشوخ طبع


قدیری در درام عاطفه

بازی اودر (عاطفه) پراز موفقیت بود واین موفقیت درزندگی اداری اوتغییر فاحشی راببار آورد.

* * *

دومیراث بزرگ که برای قدیری باقی مانده چیست . . . ؟

* * *

قدیری را در افغان ننداری دیدم ،البته قبلا او را در را دیوهم دیده بودم و اگر راستی عرض کنیم باراول اوراهنگام بازی درکمیدی «پابرهنه درپارك » دیده بودم• آدمیست میانه قد،کلوله باموهای کم ونیمه سپید و چهره گرد کاهی کلاهی پیك دار هم بسرمیکند،آدم وقتی طرفش می بیند لازم نیست او بگوید من هنرمندی هستم برای ایفای نقش های کمیدی، زیرا قدوقیافه اش هم به کمیدین هارفته است•

ازش پرسیدم:

ـچه وقت هنرمند شدن راآغازکردی ٠٠٠؟

قدیری از جایش بلند شد• ابتدا ترسیدم ، خیال کردم حرف من بالا یش بدخورده و میخواهد مخلص خبر نگار کم جان و جثه ژوندون را ازپنجره منزل دوم کابل ننداری به کمپ نساجی پرتاب کند امادیدم لبخندی بلب دارد، نزدیك آمدوکنارم نشست آ نگاه گفت:

ـبیادر گل من ازسیزده سالگی به هنر شوق داشتم ٠٠ امامیدانی چه شد ٠٠؟

ـچه شد ؟

ـتعصبات فامیلی مانع آن میشد تااستعداد خودرا بکار اندازم ولی بالاخره ده سال قبل برای اولین دفعه دربیدار ننداری هنرنمایی کردم•••

من وقدیری هردو چندشوپ چای راقورت داده دوباره صحبت ما نرا ادامه دادیم ،گفتم:

ـبعدچه شد ؟

ـبعد درسال ٤٩ کورس آرت ودراماتیك را درثقافت وهنر تمام کردم•

گفتم :

ـخوب کرد ی •

اوگفت:

ـمن در درام «عاطفه »بصورت حق الزحمه یی بازی نمودم گفته میتوانم که بهترین خاطرهٔ حیاتم همان شب اول بازی دردرام عاطفه است، زیرا من جدا مورد تشویق قرار گرفتم حتی مقامات افغان ننداری موافقه نمودند که من و ظیفه رسمی خودرا در افغانستان بانك ترك گفته بصورت رسمی شامل کار در افغان ننداری شوم، البته امتیازاتی هم برای من قایل شدند•

قدیری اززندگی خصو صی خود هم صحبت کردوگفت:

ـمن ازدواج کرده ام دوپسر یکی سه سا له ودیگر ی یك ساله دارم درزندگی خانوادگی نهایت خوشبخت هستم خانمم هم کار رسمی دارد، من سی وهفت سال دارم•

گفتم:

ـولی موهای تان کمی سپیدشده•

قدیری می خندومیگوید :

ازپدر برای من خانه ،موتر ،پول یا چیز دیگری میراث نماند، صرف سپیدی زودرس مو وریزش مو بمیراث ماند •

گفتم:

ـفرقی نمیکند به اینصورت بدون مکیا ژ میتوانید نقش آدم های چهل وپنج ساله ر ا بازی کنید او هم می خند د و اضا فه می کند :

ـازینکه بصورت کلی واردکار هنر ی شده ام خوشحالم ومیخواهم تاآخر عمر د ر خدمت هنر باشم قدیری که خوش داردهمیشه نقش های کمیدی را بازی کنیددر درام های «پابرهنه درپارك» و «عاطفه» خوب درخشیده است•

پرسیدم :

ـدر اولین داستانی که بازی کردی (البته دررادیو) کدام است ؟

گفت:

ـاسم داستان رابخاطر ندارم، فکر میکنم از داستان های جلال نورانی بود، همکار ی من بارادیو فعلا هم دوام دارد•

صحبتم راباقدیر ی خاتمه بخشیده دستش را فشردم وتعمیر کابل ننداری را تر ك گفتم ٠٠



سمبول سکس

جو لی ایك که سمبو ل سکس لقب یافته از ستاره های مشهو ر هالیود است او عقیده دارد که زیبایی یك زن در صحت وسلامت جسمی اوست وسلامتی وجود بستگی بکاروفعالیت دارد .او اوقات بیکاری اش را به پیاده گردی می پردازد.

. جولی میگوید هیچ زنی نمی تواندبدن عر یانش را در مقا بـل کـمره عکاسی قرار دهد ویااینکه در مقابل چشم دیگران بدون اندا یشـه‌ای برهنه شود .مگر هنگامیکه احساس کند اندامش برای دیگران وبخصوص مردان خوا ستنی است .



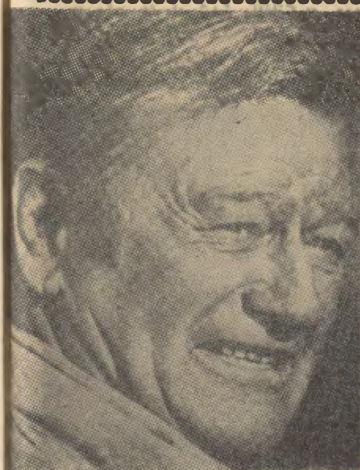
سوفیالورن در فیشن شوی پاریس

اخیرا سو فیا لورن ستاره تنازایتالوی در یك فیش شـوی کـه در



پاریس بر گزار گردید با ما د رش به دیدار تازه ترین مـود هـای سال ۱۹۷٤ ،می رود بی خبراز ینکه بایده ۲۰۵ هزارفرانك برای خریداری لباسیکه زیبایی خیره کننده داشت بپردازد اولباس را میخرد، جالب تو جه اینکه برای حا ضرین خود سو فیاالگـوی خوبی بود تاسایر مانکن ها دریـن فیشن شو .

جان واین مرد شکست ناپذ یر



جان وین هنر پیشه مشهـــو ر سینمای هالیود اخیرا تصمیم گر فته قرار داد های هـنری اش را بـــا کمپنی های فلم برداری تجد یـد نماید. این خبر گرچه کاملا واضـح نیست ولی سرو صدای زیـادی را ایجاد کرده است. زیـرا جان‌وایـن که مبتلا برمرض سرطان است معلوم میشود. در مبارزه باین مر ض فایق آمده است ونیروی آنرا دارد تا به کارش ادامه دهد .



آخرین فلمی که بر تن ولیز با هـم بازی میکنند (هرگز بهاری ندار یم) نام دارد ،لیز وبرتن هـم اکنـون مصروف گذشتا ندن تعطیل هستند ژوندون

قتل عام در روم

یك گرو گشتی از پو لیس المان درکوچه یی از روم موردحمله پارتیزانها ایتا لیائی قرار میگرند ونیم از آنها کشته میشوند .قومانهان کاپلـــر (ریچارد بر تن) مامور میشود تـــادر زمینه رسیدگی کند. کاپلر افسر بیرحم نازی باوجـود ی میانجیگر ی پاپ به تعداد ۳۳۵ نفر را قتل عام میکند .

را برات کاتز بر مبنای این واقعه کتابی نوشته است که اخیرا فلمی از آن بنام (قتل عام در روم) ساخته شده است .قتل عـــام در روم را را کار لو پو نتی تهیه کرده است.

صفحهٔ دوستان

از: محمد ناصر «نصیب»

تمنا

بهار لا له افـرو ز ت مـبا رك
اداو حسـن فـیـرو ز ت
نزا کت آ فرین بر ماهر و یا ن
بخو با ن غمزه آمو ز ت مبا رك

* * *

بهاران نگهت از روی تو دا رد
بنفشه عطر گیسو ی تـو دا رد
نظر انداز پـر کیف غزا لا ن
نشا ن از چشم جا دو ی تو دارد

* * *

بنازم جلو های شو خ و شنگت
ظرا فت های مقبو ل و قشنگت
عطو فت از تـو دارم چشم ، اما
نـدارم تا ب ا ستغنا و جنگت

* * *

بآ زارم مـکـن اصرار ، چندا ن
بمن کم الفت و یا غیـر خندا ن
نسا زد گر و فا یت دستگیری
چو مجنو ن سر بر ا ر م در بیابان

* * *

به عشقت زنده می باشم دل آرام
لباس ما کسی ات زیـب انـدام
مهٔ نازی! کمـی بشنو، نیا ز م
تحمل تا کجا ای شو خ گلفا م

بت نازك مزاج و تند خو یـم
بیا نیمـی نگا هی کن بسویم
من مسکین تکـلیف آ ز مو دن
سرت گردم پـذیر این آرزو یم

* * *

برخ گل، در بیان چون‌عنـدلیبی
چه خوش تر کیب و زیبادلفریبی
زبس نا ز آفر ینی و ز تغا فـل
غم د ل ، آ فت جا ن «نصیبـی»

فرستنده : نریمان ـ ن

شب بهار

بوی بهار بمشام میرسد اولیـن گلها خفته سر ازخـاك بیـر و ن کرده اند .

میان ابر ها فریاد پرند گانی که ازسفر زمستانی‌بازگشته‌اند بگوش میرسد .

دلم میخواهد از خوشحالی فر یادبزنم ، دلم میخواهد بی اختیار گریه کنم . راستی آیا آنچه میبینم راست‌است ؟ آیا ممکن است رویای کهن در دل شب ناگهان تحقق یـا فتـه باشد ؟ ماه و اختـران در آسمـان لبخند میزنند و میگویند ، آری » ! گلهای سرخ زمز مه کنان وبلبـل سحری فریاد زنان‌تکرار میکنند «که‌آخر امشب بهار آمده است » .

خورشید زیبا تر از همیشه مـی درخشد. گلها همه جا سر از خـاك بدر کرده اند . روز ها یکی پس‌از دیگری دلپذیر تر وفرحبخش تر ند

حتی هوایی شا مگهان نیز از عطـر گل آگنده است. گو ئـی از آسمان که زاد گاه روز های درخشان است همراه رو شینائی روز خر من گل به زمین میریزد . در آخر مگر نه در گردشس فصول ، بهار فرحبخشس فرا رسیده است ؟ .

(راز دل)

ایکه یك عمر زعشق من وتو می گذری
تو هنوز درپی عشق و هوس‌زود گذری
بتو روز ها گفتم بتو ماه هـا گفتم
بتو سالها گفتم
دست بر دار ز من
نه من آنم که تو میپنداری
نه تو آنی که دلم میخواهد
بگذر از من که مباد رو ز ی
سخت از کرده پشیما ن شوی
دور بگریز و فرا موشم کن
که مرا نیست ز تو امیدی
راه من راه وفا و را ستیست
راه تو با لهوس و گنه است .



محمد عمر وفا

از وحیدالله ، رحیمی

داغ تمنا

دیشب نظرم برخ زیبای توافتاد ‌ ‌ دل‌مست‌وشدو باز بسودای‌توافتاد
تاچشم نظرباز من افتاد به‌خالت ‌ ‌ یك سر بدلم داغ تمنای تو افتاد
آندم که‌بدیدم‌به‌چمن روی‌چوماهت
شوقم بدل زار زسیمای تو افتاد ‌ ‌ در بزم حریفان نکشم منت ساقی
تادیده به‌آن نرگس‌شهلای‌توافتاد ‌ ‌ از اول‌شب‌تا به سحرمحوتو بودم
دل ناله کنان‌رفته ودر پای‌توافتاد
صدشورونواازدل‌شیدا شده‌برخوابیست ‌ ‌ تا دورکمر زلف‌سمن سای‌توافتاد
هر چندوفایت نبودای گل زیبا ‌ ‌ آوازه‌به شهراز رخ زیبای‌توافتاد

دعبدالقیوم ژباړه

په شوروی اتحاد کښی دتیاترونو څرنګوالی

اوس په شور وی اتحاد کښی (٥٣٥) حرفه ای تیاترونه سره د دایمی ترو پونو شته چه لوبغاړی پرامونه اوپه ٤٥ ژبو دصحنی په مخ تمثیلوی .

دلته هر تیاتر د ننداری لپاره ځانته یو ثابت او ټاکلی ځای‌لری. پدی هیواد کښی هر کال (١١٤) میلونه خلك تیاتر گوری. دلته د تلو یزیون پر مختګ دتیاترو نو دننداره کوونکو دشمیر په کمولو کښی کوم تاثیر نـدی راوستلی . مثلا د ١٩٦٠ څخه د ١٩٧٠ کـال پوری دتیاتر په ننداره کوونکو کی لس ملیونه نفره زیاتوا لی راغلی دی .

پـدی هیـو اد کـی ١٤٤ دماشومانو اوځوانانو خاص‌تیاترونه جوړ شوی‌دی. دلته اوس په نظر کی دی چه په پنځه‌کلنه جاری دوره کی (١٩٧٥–١٩٧١) ٤٩ نور تیاترونه دماشومانو لپاره نوی جوړ شی .

په شوروی اتحاد کښی خاص د ما شو مانولپاره‌هم موزیکال‌تیاترونه وجود لری چه‌په مسکو کښی‌واقع شویدی، دلته دماشو مانـو لپاره کمیدیانی او ایرگانی دروس دملی فدراسیون دهنرمندی‌ناتالیاساکس‌تر نظر لاندی اجرا کیږی. دلته تیاتر داتو میاشتو په موده کی دیو ملیون څخه زیات ماشومان ننداره‌کوونکی درلوده .

د مسکو اکادمیك هنری و تیاتر په شوروی اتحادکښی اولنی تیاتردی چه خپل هنر مندان یی په ١٩٢٢ کال‌کی باندینو هیوادو ته‌واستول په ١٩٧٢ کال کښی دشوروی‌اتحاد دتیاتر ٢٣٠ ترو‌پونه‌باندنیو هیوادو ته سفر وکړ .

د ١٩١٧ کال داکتوبر د انقلاب څخه دمخه په روسیه کښی تنها د هنر دغه عالی موسسی موجو دی وی. چه اوس په شوروی اتحادکی دهغو موسسو پـه ساتـنه (٦٣) موسسی جود لری‌چه پدی موسسو کښی دتیاتر ټولی څانګی تد ریس کیږی .

اوس ځانته دمسکو دتیاتـر د هنرونو په دولتی انستیتوت کښی ذزرو نفرو څخه زیات په تحصیل بوخت دی. چه دوی د څلو پښتو ملتونو دهنرزده کوونکی‌دی .

په شوروی اتحاد کښی دتیاتر دری ډوله موزیمونه اوجود لری چه دایی دتیاترونو په څنګ‌کښی (لکه په مسکو کی دګورکی په نامه‌هنری (اکادیمك تیاتر دی) اوشل مو زیمه ذزرو خاطراتو دیادونی په نوم ډی چه دایو وخت دغوره هنری څیرو کورونه‌وه. چه اوس په موزیم بدل شویدی. دذی موزیمو اود دوی د کتابخانو کتنه په رایگان ډول سره ده. دمسکو د سینمایی هنرمندانو تیاتر فقط په‌داسی اشخا صو پو ری اړه لری چه دسینما لوبغاړی دی . دایوازنی تیاتر ددرام ددنیا دی چه ټول هنر مندان‌یی‌سینمایی لو بغاړی اوسـتـوری دی. دا اوس‌د ٢٦٠ سینمایی لوبغاړی او هنر منـدان لری .

سره لدی په شوروی اتحاد کی دوه زره شوقـی او اماتوری مـلی تیاترونه هم شته .

چه ددغی‌ډلی څخه‌ځانته اوه‌سوه تیاترونه چ د شوروی آتـحاد پـه فدراسیون کښی فعالیت کوی پـه یوه کال کښی‌د پنځلس زرو څخه زیاتی ننداری دستیج په مخ خلکو ته ښیی .



داستان دودل



سوژه از: ابوالمعانی بیدل
سناریو از : شرف رشیدوف
و . ویتکوویچ

ترجمه از : غ - ح - اونگوت

تااینجای داستان

مودن جوان زیبای هنرمند بادیدن‌تصویرکامدی رقاصهٔ ز یبای سرای عاشق‌بیقراراو میگردد و در سراغ او راه سرز مین دوردست‌ناشناخته را در پیش میگیرد وسر انجام پس از عبور از مر زیخ - سرزمین ارباب‌انواع به‌پایتخت‌فرمانروای هند میرسد وبیاری بهونادجی باغبان ومحمد محسن فانی‌نخشبی‌شاعر موفق میشود در سرای باریابد و در محضر فرمانروا ومهمانانی که ازهفت اقلیم‌دعوت شده اند باتنبور سحر آمیز بسراید وهنر نمایی کند.

ماجرای عشق در پرده نمیماند و مودن‌گلوبند گرانبهای مرجانی را که فر مانروابوی می‌بخشد ، درپای کامدی می افگند و آتش‌خشم وحسادت فر ما نروا را برمی انگیزد به شحنه ها دستور داد میشود تا اورابجرم این گستاخی و جسارت از مرز مملکت بیرون بکشند ودربیابانی بی‌آب وعلفـرهایش‌سازند . ..

صدای گرفته و غمگین نقاره‌از دوردستها بگوش میرسد .

شب‌است . انبوه ستار گان در آسمان چشمك میزنند ... شعلهٔ ضعیف آتش درباغ میدرخشد .

بهونادجی پیر با نواسه‌خود در کنارآتش نشسته است .پیرمرد با کلمات بریده‌بریده حرف میزند ،قصه میگوید:

... او فر مانروایی بس‌دهشت انگیزبوده حتی روزی نسبت به‌سایه خویش بد گمـان گردیده و دستور داده‌است تاسر سایه اش را قطع نمایند.میگویند ازآنروز تا کنون‌سایهٔ وی بدون سر در جهان ، آواره میگردد ...

پسرك بدقت گوش نهاده است. ازعقب ، دربرتو خیرهٔ ستارگان ، گلها بنظر میرسند. شجی سپید رنگ در بین گلها حر کت‌میکند، اما پسرك آنرانمیبیند. بهونادجی قصهٔ خود را دوام میدهد :

- بدین سان سر انجام فرمانـروا در آستانهٔ مرگ گام نهاده وسنگهای لحد اورا در آغوش خویش گرفته اند.

اما سایه اش نتوانسته‌بدون سر ، داخل قبر گردد . میگویند که سایه آن فرمانروای وحشی تاکنون هم در گوشه و کنار جهان آواره میگردد وسر خودرا میجوید ...

بهونادجی پیر لحظه‌ای خاموش میما ندو بصدای محزون نقاره که از دور دستها به گوش میرسد دقیق میشود وآهی از دل‌بیرون میکشد :

- آه ، ای‌دقایقی که‌بمرز نیستی نزدیك میشوید ، ای افسانه هایی که در حال‌فرو-ریختنید وای روز هایی که بسرعت‌میگذرید وراه دیار نا بودی می پیمایید وحتی اثری هم از شما بجا نخواهد ماند !....

پسرك حیرتزده چشمان خود را باز میکند ودر حالیکه بگوشه‌ای چشم میدوزد نـاگهان فریاد میکشد .

شجی که در میان بته های گل برنگـ سپید جلب نظر میکند، نزدیك میرسد .

- کامدی؟

-پیرمرد دهشت زده ازجا بر میخیزد.

- ها ن ، فقط خود اوست - پسرك ازجابر میخیزد وبادهان باز ازتعجب خیره-خیره سوی او می بیند.

کامدی ترسان و لرزان میگوید :

- مرا ازینجا بیرون بکشید!

پیرمرد بدقت سوی او چشم میدوزد :

- مگر چه‌واقع شده است ؟ چشمانت ...

- اورا با خود بردند .. - کامدی اینرا میگوید و عقده‌گلویش بشدت میترکد -مودن را بسویی بردند ، وازسوی دیگر روزروشن درنظرم شب تار گردید . مرا ازینجا بیرون بکشید ! تا باری‌اورا ببینم وازینکه بادیدن وی قلبم چه‌حالی دارد، چیزی برایش‌بگویم! سوگند یاد میکنم که تا دمیدن صبح برخواهم گشت ، پدر جان، مرا ازینجا بیرون کنید! بهونادجی با بزرگواری میگوید :

- آه وزاری تو ، در قلب‌من راه دارد! بهر حال برو!

- ودروازه را میگشاید .

کامدی دوان دوان درقلب تاریکی شـب فرو میرود . پیر مرد نزدیك پسرك آمـده میگوید :

- فرزندم ، تونیز برو ، همراه‌وهمسفرش باش !

پسرك نیز از عقب دختر می‌بر آید و دوان دوان پیش میرود .

آواز نقاره که از دور دستها نواختـه میشود ، کم‌کم بگوش میرسد . فرمانروا در تالار کوچك قصر خود نشسته و دوتن از پاسبانان رو برویش استاده اند ویکی از آنها تنبور مودن را در دست دارد . فرمانروا بالهجه ای آمیخته با خشم و ستیز میگوید:

- این تنبور مجرم ! ... به قطع سخنان فرمانروا متهم‌است. ما اراده فرمودیم تا او بقتل رسانده شود.

پاسبانان بهمدیگر نگریسته میگویند :

- به «قتل رساندن» تنبور ؟!

- هان ،نخست آنرا بشکنانند و آنگـاه درخاك مدفونش سازند !

پاسبانان به فرمانروای هند تعظیم‌میکنند وبسوی در حرکت می نمایند . امافرمانروا آنها را باشاره متوقف ساخته آهسته‌میگوید:

- ما تصمیم گرفتیم تا تنبور مذکـور شبانگاه ، طور نهانی بخاك سپرده شـود گودال را هرکه بکند ، اونیز بقتل رسانده شود،تا هیچکس نتوانددر هیچ زمانی ازوجود تنبور گنهکار اطلاع یابد !

پاسبانان تعظیم کنان میگویند :

- امر عالی رابه‌جا می‌آوریم - و از در خارج میگردند .

چشم فرمانروا از عقب آنان دوخته‌میشود طوطی زنگارگون که در نزدیك او بر حلقـهٔ رنگین نشسته است ، تمام پرهای خود را باز کرده ، بیکطرف متمایل میگردد .

فرمانروا نفسی عمیق میکشد و با شك‌و تردید سوی طوطی می بیند :

- آیا تو سخنان ما را شنیدی ؟

طوطی با یکچشم سوی فرمانروا می‌نگرد اما جوابی نمیدهد .

- چرا جواب نمیدهی ؟ - وباز هرخندی ادامه میدهد - خوب ، مرغ احمق ، همینطور بخاموشی ادامه‌بده !

صدای نقاره که در فواصل دور نواخته میشود ، اندك اندك بگوش میرسد ...

مودن را از شهر بیرو ن میبرند. راه‌در کنار دریا امتداد دارد. درختان انبوه‌پربرگی که بر ساحل دریاقرار دارند، در روشنایی شب برآب سایه افـگنده اند. محافظـی که‌در جلو حرکت مینماید، بر نقاره مینوازد.مودن همچنان راه می پیماید وهرلحظه‌به عقب‌نظر می افگند .

کامدی وپسرك ازپی رهروان وادی‌اندوه وفراق میرسند . موهای رقاصه‌پریشانست.

اوبی اختیار فریاد میکشند:

- مودن !..

جوان نیز باشنیدن صدای او باتمام‌نیرو فریاد میکشد:

-کامدی!- وخودرا بسوی اومی افگند،اما شحنه ها او را سخت میگیر ند وبیکطرف تیله اش میکنند. آنها به کامدی نیز اجازه نمیدهند به‌مودن‌نزدیك شود. کامدی‌درحالیکه قطرات اشك از چشمانش سرازیر میشوند، به امیر یکه سر کردهٔ شحنه ها ست،ازراه عذر والتماس روی می آورد:

- خداوندیار ومددگارت باشد وبه‌آرزویی که دردل داری برساند، اززندگی جز رمقی برایم با قی نما نده است، آرزو مندم این آخرین شب زندگیم را امتداد دهید ومودن‌را تادیدن صبح بامن بگذارید! خواهشمندم‌این التماسم را رد نکنید.

امیر یك چشم نگاه معنی داری بسوی کامدی می افگند:

- سخنانت بطلا میماند،اما ازین حرفهای خشك در دست من چه باقی خواهد ماند؟

کامدی باصدای مرتعش میگوید:

- ازشما خواهش میکنم تا مدتی تبعید رابه تاخیر افگنید! وپاس باقیماندهٔ شب‌را بما ببخشید !...

مرا بامودن تنها بگذارید... خدا بشما نیکی نصیب کندا..

امیر یك چشم میکوشد مقصد خودرااواضحتر افاده نماید:

- توهم چیزی برای ما ببخش!..

او بانگاه معنی داری سو ی کامدی‌خیره میشود.

کامدی درحالیکه د چار سراسیمگی شده است، میپرسد:

- چه گفتید؟

- توچقدر نافهمی، و بسوی گوشواره‌ها وکره های او اشاره میکند.

کا مدی به عجله تمام زیورات گرانبهای خویش را کشیده به امیر یکچشم میدهد. محافظان بر اساس هدایت امیر دستان مودن را میکشایند وخود کنار میروند.

کامدی ومودن خیره خیره بیکدیگرمینگرند اما نه حر فی میتوانند بر ز بان آرند ونه میتوانیدبه همدیگر نزدیك شوند . بالاخره کامدی گامی بجلو میگذارد، مودن نیز یك گام بجلو می آ ید.. بهم نز دیك میشوند وسخت از دستان همدیگر میگیرند، امابازهم لال وخاموش میمانند.

محافظان بگوشه ای‌رفته آتش می‌افروزند. پسرك درکنار راه بر علفهایی که روی شان خاك نشسته است، دراز میکشد.

کامدی ومودن از دیدارهم سیر نمیگردند وچشم از روی هم بر نمیدارند.

سر انجام کامدی جرأت میکند ولب بسخن میگشاید:

- ای غر یب ستمکش ایام
گرد صبح طرب شکسته بشام
غر بت آتش نشین احوالت
بیکسی داغ صو ر ت حالت
کردی از بهر من وداع وطن
خا ك بر فر ق آشنا یی من

صدای قلب مودن بگوش کامدی چنین انعکاس میکند:

- داشتم دستگاه مستی گرد
دامن افشاندنت قیا مت کرد
ای سرا پای من پر یشانت
بعد ازین من کجا و دامانت؟

شحنه ها درکنار آتش مصروف قماراند آواز خشن آنها که کلماتی نظیر «هفت»... «یازده!»... و «بینداز!» را تکرار میکنند، شنیده میشود.

کامدی و مودن بر سبزه زاری درکنارهم نشسته اند، کامدی میگوید:

- با یدم طرف دامنت گیرم
در هوای تو پر فشان میرم

بقیه درصفحه ۵۹



نقش زن در زندگی

زن ، در جامعهٔ امروزی ، موقف بس حساس دارد . البته برخی از ما دران دانشمند بدین نکتهٔ مهم متوجه هستند که وجود شان در شرایط کنونی ، بالاتر از پرورش **و تربیهٔ کود کان برای خدمات اجتماعی ، خیلی ارزنده می باشد .**

زیرا ، این طبقهٔ زن است که در حقیقت بنیان گزار زندگی نوینی محسوب می گردند و حیات اجتماعی **و خانواد گی مردان را با نیرو ی** تدبیر و اندیشه خود خوشایند و **دلپذیر می سازند .**

بایست ، آن عده زنان چیز فهم و پر معلوماتیکه موقعیت برازنده **و مسوو لیت اصلی خویشش را در** کلهٔ شئون زندگی اجتماعی خو ب ذرك کرده اند ، بادر نظر گرفتن موقف سازنده ای که دارند ، برای **شناساندن شخصیت اصلی برخی از زنان دیگری که تا هنوز به مسوولیت های خویشش پی نبرده اند رهنمایی خوبی باشند .**

به آنها بیاموزند که زنان امروز هما نهایی نیستند که چون گذشته در گوشه ای می نشستند و به هیچ وجهی ، حق ابراز وجود نداشتند .

باید به پاخاست و مردانه وار ، در **پهلوی مردان به کار های همت گماشت که سزاوار مادران خوب و زنان واقعی است .**



زن از هر نگاه

من زن را طبیعت نام گذاشته ام زیرا آباد کردن از یکسو و ویرا ن کردن از سوی دیگر ، شیرینکاری های استاد طبیعت است .

(توفیق الحکیم)

* * *

زیبائی زن دوست کوتاه است

(روسو)

درمان چاقی

اشخاص که نظر به مریضی مبتلا به چاقی باشند همیشه کسل و خسته اند ، کم عرق می کنند و رنگ صورت شان زرد است .

اینگونه چاقی نشانهٔ پر خوری است و پر خوری هم علامهٔ ضعف نفس است که مصیبت های بی شماری بدنبال دارد . مثلا آدم چاق زود تر مریض می شود و در مقاومت با امراض کمتر طاقت دارد **زود خسته می شود ، به ضعف قلب** دچار میگر دد ، در حر کت آزاد نیست . به همین جهت است که **باید چاقی را هر چه زود تر درمان کرد ، تا این مصایب خود بخو د از بین برود .**

آدم فربه برای رهایی از اثر چاقی باید کمتر بخورد و بیشتر در فضایی آزاد ورزش کند .

بایست رژیم غذایی خود را بکلی تغییر بدهد . مثلا چربی و مواد نشایسته ای نخورد و از گوشت و امثالش بپرهیزد ، همین شان به شیرینی و کلچه های قندی حتی دست هم نزند . باید در نوشیدن آب صدا عتدال را نگهدارد .

علاوه بر این لازم است تا که **بتواند راه برود و روز ۲ ساعت پیاده روی کند و اگر بیشتر بتواند راه برود بهتر خواهد بود .**

طرز صحبت در مجالس

روش خوب یابد در هر یك از شئون زند گانی انسان ظا هر می **شود . اعم از رفتار ، گفتار ، لباس پوشیدن ، معاشرت ، وضع اسباب منزل و حتی انتخاب دوستان همه اینها نمایاننده سلیقه و اخلا ق ماست .**

بعضی از خانمها همینکه به منزل شخص دعوت می شوند کود شان

بقیه در صفحه ۵۸

پیوند زندگی



خانمی را می شناسم که خیلی چیز فهم و پرمعلومات است همیشه کتابی در دست می گیرد و مطلبی به حافظ می سپارد . در هر رشته از هنر های روز چیز ها میداند و روز انه صدها نکتهٔ باریکتر از مو پیرامون ارزشهای زندگی تقدیم دیگران میکند ، اما خودش نمی داند که در زندگی خانوادگی خویش چه روشی را در پیش گیرد . چه گونه خوشی شوهرش رافراهم کند و به چه صو رتی با دوستان و نزدیکا ن پیش آمد نماید .

همینکه شوهر ش عصر هنگا م که از اداره به خانه می رسد ،خانم بدون اینکه از تاخیر وی در خار ج منزل چیزی پرسیده باشد ، دادو فریاد می کند که چرانیم سا عت پسانتر از وقت معین به خانه آمده ای ؟

بطرف من چنین نگاه کردی . مثل اینکه برایت بی تفاو ت شده باشم .

در حالیکه توآدم خیلی کوچك و بی ارج و بهایی بودی و من بودم که بتو شخصیت دادم . حدا قل اگر خانه وموتر هم میداشتی باز يك چیزی !

این خانم آنقدر از خود راضی خویشتن نگر است که هیچکس‌را به حساب نمی آورد .

به عقیده او ، وضعی که دارد بسیار پسند یده و بجا می باشد . اگر خواسته باشد ، بدون کدام دلیل منطقی از طریق تلفو ن هم گاه گاهی در اداره به شوهرش نا سزا می گوید . اینکه وی در مقابل رفقا و همکار ان برا ی خود شخصیتی قایل است ، بحال خانم چندان فرقی ندارد .

ازین رو بیچره شو هر د ایم بابیم و هراس به سر می برد و همیشه از وضع نا مناسب خانمش رنج و ناراحتی می کشد .

در حالیکه زنان چیز فهم و نکته دان ، خلاف این نظر ، در زندگی خانوادگی به یادآوری عقل واندیشه

بقیه در صفحه ۵۸

به‌کودك‌تان بدبینی نیاموزید

عقده حقارت ، یکی از عواطف مزاحمی است که مانع رشد فکری و روحی طفل می شود و از بسط و تکامل شخصیت او جلو گیری می کند .

معمولا اطفالی که دچار این بیماری خطرناك روحی هستند ، از شرکت در بازی های دسته جمعی خود داری می کنند و در کنج‌عزلت و انزوا می خزند وظیفه مادران و پدران است که با تهیه ـ طرحهای عاقلانه آنها را تحت حمایت و هدایت خویش در آورند و ازگوشه گیری آنان جلو گیری کنند ، تابه تدریج طفل ، متکی‌به خویشتن‌گردد و به ارزش استعداد های درونی خود ، پی برد و خودرا موجو دی حقیر و نا توان احساس نکند . بر انگیختن عواملی که طفل را وارد محیط همسالان کند ، اگر چه بسیار مفید است ، لیکن يك عیب هم‌دارد و آن این است که چنین اطفا لی ممکن است به آموز گار یا مادر و پدر علاقه و دلبستگی شدید پیدا کند و بدون آنها باز هم فلج و نا توان باشند .بهترین راه این‌است که با هدایت وراهنمایی های عاقلانه آنها را وارد میدان مبارزه با حس حقارت کنند ، بدون اینکه همیشه بدنبال آنها باشند .

کود کانی که دایم‌مورد سرزنش یا استهزای بزر گان یا همبازی‌ها قرار می گیرند ، یا اینکه همبازی ها از پذیرفتن آنها خود داری می کنند ، در معرض چنین بیماری‌خطر ناکی‌هستنداطفال‌کم استعداد،اطفالی‌که گرفتار نقص عضوی هستند وحتی اطفالی که در نامگذاری آنها دقت کافی نشده و نامهای نا مناسب و زشت برای آنها انتخاب شده در معرضی این بیماری خطر ناك هستند .

اطفالی که از همسالان خود ، نیروی فکری یابد نی بیشتری دارند در عین اینکه ممکن است در میان همسالان و احیانا بزر گسا لان محبوبیت خاصی پیدا کنند ، گاهی بر اثر همین بر تری ، مورد قبو ل آنها قرار نمی گیرند و چون وشد عقلی و اجتماعی آنها از اطفال بزرگتر از ایشان نیز کمتر است ، در آن دسته هم پذیرفته نمی شوند در نتیجه انزواو تنهایی و بالاخره هم عقده حقارت آنها را تهدید می کند . چنانکه ممکن است گرفتار خود خواهی و خود ستایی شوند .

لیکن مادران و پدران چیز فهم می توانند که‌با رهنمایی های درستی آنها را از هر نوع خطر احتما لی حفظ کنند .

مودوفیشن



سه نمونه آرایش موی

از: سیویل استاکس

ترجمه‌وتلخیص«رز»

سرگذشت درد

مدتی بعد، با «ایزادورا» دریك کافهٔ پاریس صبحانه میخوردم واوازخاطرات روسیه صحبت میکرد:

-یکشب که من سر گرم رقص بودم، ناگهان بر قها خاموش شد ومن روی صحنه بیحرکت باقی ماندم. در صحنه‌تنها چراغ تیلی کوچکی باقی مانده بود که‌نور چندانی نداشت. تماشاگران که دهقانان روسی بودند، مدتی خاموش ماندند. و لی من دریافتم که که‌این خاموشی آنان دیری نخواهد پایید. ازینرو ،برای آنکه نگذارم سرو صدا به‌راه اندازند، درنور بسیار کمفروغ چراغ تیلی جلو تر رفتم وبه تماشا گران گفتم «تاکنون من‌هنر خودم رابه شما نشان دادم. حالاممکن است شما چیزی از هنر خودتان به‌من نشان بدهید؟ من آرزو دارم آهنگها ی عامیانهٔ روسی رابشنوم.»

این سخنها سخت برای جمعیت جالب افتاد. آنان به‌صورت دسته جمعی شروع کردند به خواندن آهنگهای دهقانی. این کار یك ونیم ساعت طول‌کشید. دهقانان پشت سرهم آواز میخواندند.

درتمام این مدت من چراغ تیلی کوچك رادردست داشتم. سخت خسته شده بودم ودستم‌را دردگرفته بود. بااینهمه نمیتوانستم چراغ رابگذارم، زیرا بااین کار مطمئن‌بودم که سرو صدای تماشاگران بلند خواهد شد.

بعدتر، احساس کردم که آواز های آنان به‌پایان میرسد وبا به‌پایان رسیدن آوازهایشان هیاهویی برخواهد خواست. ازینرو، برای آخرین بار از آنان خواستم که آواز دیگری هم بخوانند وآنان شروع کردند به خواندن آهنگی که‌از دمیدن سپیده دم تازه‌یی نوید میداد.

ودر همین لحظه حادثه شگفتی انگیزی اتفاق افتاد. چراغهای صحنه آرام آرام روشن شد وصحنه بار دیگر غرق درنور گردید. تماشاگران شادمانی بی نظیری ازخود شان نشان دادند. چنین شادمانی خیلی کم دیده ام.

ازکافهٔ که برآمدیم ، «ایزادورا» میخواست تا «مارسی» باتکسی برویم. من به او گفتم که‌این کار خیلی گران استوما ازعهدهٔ‌پرداخت پولش برآمده نمیتوانیم. ولی او اصرارداشت که‌بایدباتکسی برویم وراننده تکسی که بینی سرخرنگی داشت، اورا به باد تمسخرگرفته بود.

***

مدتی بعد ، یکروز بمن تیلفون کردو گفت:

-همین حالا همراه «جی» به‌اینجا بیایید. خبرهای خوبی‌دارم.

ساعت نه بود که به هوتل «ایزادورا» رسیدیم ،فکر میکردیم که اوراتنها خواهیم یافت، ولی او تنها نبود. یك‌مرد میانه‌سال امریکایی نیز باوبودو «ایزادورا» بامعرفی کردن مان به‌همدگر وقت را ضایع نکرد.

به‌نظر میرسید که مرد امریکایی ازدیدن ماچندان خوشحال نیست وهنگامی که‌موقعیت اورا دریافتم، دلم به‌حالش سوخت : به‌نظرم وی آنروز برای نخستین بار «ایزادورا» را ملاقات کرده بود وبااو یکجا به‌استدیویش آمده‌بود. در استدیو به‌سختی زیر تاثیر فضاء وشخصیت «ایزادورا» قرار گرفته‌ووعده کرده‌بود نمایشی دایر خواهد کرد که پنج هزار فرانك برای «ایزادورا» عاید داشته باشد.

«ایزادورا» هم‌وعده داده بود که شام‌را با اوبخورد.

روز بعد «ایزا دورا» به‌من اعتراف کردکه «آنچه من بایستی بکنم، این بود که شام‌را بااو صرف‌کنم بایداز اومیخواستم که‌پول را همان روزبه من بدهد ومن ازاوتشکر کنم. امادرآنشب هیچ چیزی ننوشیدم بغیر ازچای تیره. ولی فکر نمایش مرا ازخود برده بود. میدانستم که‌کار احمقانه یی میکنم، و لی چاره یی نبود»

مرد امریکایی به من گفت که با کارسخت وپیگیر توانسته است از حالت جوانی‌در به‌در بیرون آید وشامل حلقه «چار صد» نیویارك گردد.

ازهمان لحظه‌یی که من و«جی» واردشدیم، «ایزا دورا» به‌مسخره کردن امریکایی بیچاره شروع کرد.

به‌نظرمن «ایزادورا» گناهی نداشت ، زیرا یگانه چیزی که درنظر داشت این بود که‌وی یك هنرمنداست وهنرمند باید در پیرامون خودش چیز های زیبارا داشته باشد. اما در مرد امریکایی چیز زیبایی به نظر نمیرسید.

کم‌کم به‌نظر می‌آمد که «ایزادورا» به گذشته هارجوع میکند ، همان «ایزادورا»ی گذشته هامیشود - زنی که‌قلب بزرگترین مردان رالرزانیده بود.

گفت :

«امشب اندوه خودم را فراموش میکنم. خوشحال میباشم. آنقدر خوشحال میباشم‌که وقتی به‌بستر بروم، بیدار شدن فردا رادرنظر نخواهم داشت. حتی فراموش خواهم کرد که‌دوستان نزدیکم دیگر به فکر من نیستند.»

من و«جی» به‌اوگفتیم :

«حالا دیگر بایدشام بخوریم.»

وی امریکایی میانه سال را نشان داد و گفت:

« دوست من به‌عهدهٔ مان شام خوبی خواهد داد. »

من گفتم :

«بهتر است شما به تنهایی شام تان را بخورید.»

«ایزادورا» گفت:

«نی،حتما باید بیایید.»

سپس به‌سوی مرد امریکایی دید:

«چطور، نیایند ؟»

مرد امریکایی باآوازی که بیمیلی ازان‌پیدا بود، جواب داد:

«اگر بیایند، خوشحال میشوم »

سرانجام در رستورانی پشت میزنشستیم این شام را ازیاد نخواهم برد. «ایزادورا» مرا درکنار راست مرد امریکایی جادادومن درطول مدتی که‌شام میخوردیم، به‌این فکر بودم که خرج مرد امریکایی چند خواهدشد.

درینحال «ایزا دورا» از گذشته هاقصه میگفت :

«باری یك امریکایی ثروتمند مرابه شام دعوت کرد. ووقتی صورت حساب رابه او دادند، چهره اش سخت تغییر کرد. او مرد خسیسی بود...»

شروع کرد به‌خندیدن ،من هم دلم شد بخندم ،ولی توانستم از خنده جلوگیری کنم. بانگاهی‌جدی سوی «ایزا دورا» نگریستم تاوی رامتوجه زندگی گفته هایش بسازم.

ولی اوبه خندیدن ادامه داد. وقتی آدم خندهٔ اورا میدید، می پنداشت قصهٔ امریکایی ثروتمند خنده دار ترین قصه ییست که‌او تاکنون شنیده است. خندهٔ «ایزادورا» مرد امریکا یی میانه سال رانیز وادار ساخت بخندد. اما خنده یی اوخنده‌یی زورکی‌بود.

مرد امریکایی به‌سوی من نزدیك شد و گفت:

«میدانید، من دارای خصوصیت‌بزرگی هستم؟ من میتوانم برخودم مسلط باشم. همین چند لحظه پیش دلم شد که میز راترك کنم، ولی به‌خودم گفتم «نی، میز راترك‌نکن. همینجا باش. ترك کردن میز علامت‌ضعف است.» ومن اکنون تصمیم گرفته ام تا رسیدن صورت حساب در همینجا ، پشت همین میز بمانم ».

«ایزادورا» به‌سوی مرد امریکایی دید و گفت:

«بهتر نیست که «جی» مهربانی کند واین سخن رابگوید ؟»

مردامریکایی پرسید:

«کدام‌سخن را ؟»

«ایزا دورا» گفت:

«بگو یدکه‌شامپین بدی‌نبود.»

مردامریکایی گفت:

«ها ،خیلی مهربان است اگر اینطور بگوید.»

سپس دوباره به‌سوی من نزدیك شد:

«شما به‌ادبیات علاقمند هستید. خوب، شایدبرای تان دلچسپ باشد یانباشد، و لی باید بگویم که‌دیشب من بهترین داستان‌کوتاه جهان راخواندم. میفهمید، و قتی این‌داستان رامیخواندم، گریه‌کردم؟»

«ایزادورا» سخن اورابرید وپرسید:

«شمامثل والت ویتمن گریه‌میکنید؟»

مرد امریکایی جوابداد:

«من‌والت ویتمن رانمیشناسم.»

سپس بازهم متوجه من شدوادامه داد:

«همانطوری که‌گفتم ،این داستان کوتاه واقعی ترین داستانی بود که‌من خوانده ام. این‌داستان درمجلهٔ «ستردی ایونینگ‌پوست» چاپ شده ومن یك‌شمارهٔ این مجله رادراتاق خواب درهوتل یافتم. اگر بعداز صرف شام بامن به‌هوتل بیایید، این داستان رابرایتان میخوانم.»

مردامریکایی «ایزادورا » رادرك نمیتوانست کرد. جهان بینی او ازجهان بینی «ایزادورا» بسیار دور افتاده بود. این وضعیت مرابه‌یاد گذشته ها انداخت :

آنروز من پارچه هایی راکه از روزنامه‌ها بریده بودم، ترتیب میکردم. یك خانم آوازخوان انگلیس نیز در اتاق اوبود. به‌نظر میرسید که‌این‌خانم بغیر ازهمان آوازش ،هیچ چیز دیگری ندارد. او درباره یك نمایش مشترك با «ایزادورا » صحبت کرد. نمیدانم این زن چرابه فکر نمایش مشترك افتاده بود- ولی این‌زن وضع دگرگونه‌یی داشت. او درحالی بریك چوکی نشست وپاروی پا انداخت ،گفت:

«من خیلی اشتیاق دارم که‌درین نمایش‌آواز بخوانم. البته شماکسی راسراغ دارید که برای برگزار ساختن نمایش پول بپردازد؟»

«ایزادورا» جواب داد :

«من‌کسی راسراغ ندارم که‌حتی یك پول سیاه برای این کار خرچ کند. »

آواز خوان انگلیسی‌گفت:

«درینصورت لازم نیست ازین موضوع صحبت کنیم. من فکر میکردم شما پول به‌دست‌آورده میتوانید.»

در حین صحبت چشمهایشان با کنجکاوی همدگر را مینگریست و هرکدام درتعجب‌بود که منظور از خلقت آن دیگرچیست.

«ایزادورا» گفت:

«من فکر میکردم که‌شماپول دارید.»

«اوه، نی ...»

«شاید مردثروتمندی رابشناسید که‌این پول رادر اختیار تان بگذارد.»

«اوه، نی !»

«زن ثروتمندی راهم نمیشناسید ؟»

«نی!»

این زن راتاپایین هوتل همراهی کردم. درآنجا بمن گفت :

«دوست شما زنیست که‌شناختنش بسیار دشوار است.»

وقتی دوباره نزد «ایزادورا » بر گشتم ، گفت:

«این زن کاملا یك انگلیس است. وقتی صحبت میکرد، به‌نظر می آمد که آواز میخواند ومن حتی می شنیدم که آهنگ« آیا گلهای مرا نمیخرید ؟» رامیخواند. اگر من مرد میبودم، از اوهیچ چیزی نمیخریدم.»

این حادثه به صورت غیر آگاهانه به‌خاطر آمد. آنشب ، بعد از صرف شام من ومرد امریکایی «ایزادورا» را با«جی» تنهاگذاشتیم

من بامرد امریکایی برآمدم تااورا تشویق کنم که از وضعیت امشب چیزی دردل نگیرد،ولی به اوگفتم که‌میخواهم‌آن داستان کوتاه را بشنوم.

درحالی که‌درپیاده روقدم میزدیم، مرد امریکایی گفت:

«میفهمید، هرگز تصور نمیکردم که «ایزادورا » اینطور باشد ؟»

برسیدم :

«چطور باشد ؟»

جواب داد :

دناك ((ایزادورا))

«این قدر مصرف • »

گفتم:

«ولی او همیشه اینطور نیست • امشب کمی به هیجان آمده بود •»

مرد امریکایی گفت:

«راست میگویید ؟ خوب ، من‌خوشحالم که‌افتخار شام خوردن رابا او داشتم •سالها پیش که‌در کشور خودم رقص اورا دیدم، این آرزو دردلم پیدا شد که شبی با« ایزادورا» شام بخورم • ولی دیگراین‌آرزورانخواهم کرد- این آرزو ها تنها یك باردردلم پیدا میشود •»

ازین سخن مرد امریکایی خوشم نیامد،زیرا احساس کردم که «ایزادورا » برای او حیثیت یك منطقه توریستیك را داشته بوده است • بااینهم پیش از شنیدن به‌هوتل او، کوشیدم برخی از پهلوهای شخصیت «ایزادورا » را برای او تشریح کنم، ولی این کارمن مثل آن‌بود که‌کسی بخواهدبازغال توس قزح را رسم کند. تلاشهایم ثمری به‌بار نیاورد.

هنگامی که‌به اتاق داخل شدیم، مرد امریکایی بیدرنگ مجله رابرداشت و شروع کردبه خواندن داستان • داستان به نظرم طولانی آمد• زمان به‌کندی میگذشت و مرد امریکایی کلمه هاراغلط تلفظ میکرد• داستان قصهٔ زنی بود باشوهری حق‌ناشناس• بااینهمه زن به‌شوهرش وفادار میماند• در سراسر داستان مرد امریکایی تنهایك بار خواندن رابس کردوگفت:

«این قسمت است که مرا به گریه میاندازد • »

وقتی هم که داستان به پایان رسید،

«آیاقشنگ نیست ؟چه‌زنی !»

میخواستم بگویم :

«بسیار خسته کن‌است !»

ولی چیزی نگفتم واو ادامه‌داد :

«کمتر زنی پیدا میشود که مثل قهرمان این داستان خوب ودوست داشتنی باشد • زن بیچاره ! قصهٔ این زن آدم را به گریه میاندازد • این زن اززنانی که امشب بااو شام خوردیم ،کاملا فرق دارد •»

گفتم :

«خوب شد اورابه یادم دادید• «ایزادورا» گفت که‌شما میخواهید نمایشی برای او برگزار کنید• ازین موضوع بسیار خوشحال هستم• »

مرد امریکایی به دقت مرانگریست تا مطمئن شود که‌جدی هستم وگفت:

«من میخواستم نمایشی برای او برگزار کنم •ولی دیگر از تصمیم خودم گشته ام • خوشحالم که‌اورامـلاقات کرده ام• و وقتی به‌امریکا برگردم، ازین ملاقات به‌دوستانم قصه خواهم کرد. اما درصدد نیسم برای اونمایشی برگزار کنم• »

به‌سختی توانستم خودم را ازدست این‌مرد رهاسازم وبرای دیدن «ایزادورا» و«جی»به هوتل رفتم •وقتی به‌طبقهٔ سوم رسیدم،دیدم‌که دروازهٔ اتاقش نیمه بازاست ونور از اتاقش به‌دهلیز میافتد •

آهسته به‌درون رفتم ودوبار اورا صدازدم جوابی نشنیدم وبه اتاق خواب داخل شدم •

دیدم« ایزادورا» تنهاست• به‌پشت روی بسترش افتاده بود• دهنش بازبود وخرخر میکرد•موهای سرخش روی بالش پریشان شده‌بود و به‌نظر میرسید که‌چهره اش‌درمیان موجهای خون قرار داشته باشد• «ایزادورا» خسته وسالخورده معلوم میشد •تنها یکی از چراغها روشن بود ونور این چراغ همهٔ اتاق راپر ازسایه روشن ساخته‌بود•

درحالی که درمقابل تخت خواب او روی یك چوکی‌نشستم ،به‌یاد کلمه های «آرنولدبنت» در کتاب «داستان پیرزنان» افتادم • قهرمان داستان به‌خاطرم آمد که پس از سالها دوری ، جسد بیجان‌شوهرش رامی بیند. «آنچه بر اوسخت تأثیرکرده‌بود، این بودکه شوهرش روز گاری جوان بود،بعد پیرشده‌وحالاهم‌مرده بود.همین وبس.این‌پایان جوانی بود• همیشه پایان جوانی همین‌است، همه‌چیز به‌این نقطه میرسد •••»

دیدن «ایزادورا» مرابه یاد این کلمه‌ها انداخت •باخودم گفتم:

« روز گاری این زن ، عشق میورزید. آتشین مزاج وپرخاشگر بود• عمر و رجوانی داشت• »

بعد به فکرم آمدکه‌غمنامه «ایزادورا»قصهٔ مرگ نیست، قصه یك زند گی تلخ‌است • باخودم گفتم:

«این‌زن چقدر ازقهرمان داستانی فرق دارد که‌مرد امریکایی برایم خواند.خیلی‌ازاو قشنگتر است• »

به‌نظرم آمدکه «ایزادورا» هنوزهم‌زیباست همانگونه که «ونیس» هنوز هم‌شهرزیباییست حتی خرخربلندش به‌زیبایی غم‌انگیزاوصدمه‌یی نمیتوانست زد•

پس ازمرگ «ایزادورا » یکی از دوستانم به‌من نوشت:

«خیلی متاسفم که هنگام مرگ «ایزادورا» دراینجا نبودید• اگر میبودید، درجملهٔ‌ده‌نفری میبودید که تمام شب رادر استدیوی «ایزاورا» درکنار جسد اوبه سربردند•»

این سخنان برای من ارزش به خصوصی نداشت . شاید به نظر این دوستم‌جمع‌بودن به‌گردیك جسد بیجان غم‌انگیز بود، علامت احترام بود•به‌نظرمن - شاید برای بعضی از مردم عجیب باشد- دیدن «ایزادورا» پیش‌از مرگ بیشتر غم انگیز بود تادیدن جسد بیجان او•

درآنشب‌روی بستر ، زن سالخورده یی رامیدیدم که‌فراموش همه شده بود• خبر مرگ او همدردی همگان رابر انگیخت ، ولی اواین همدردی رابیش ازمرگ ضرورت داشت وبسیار هم ضرورت داشت•

یکی ازدوستان «ایزادورا»به‌من‌گفت:

«وقتی خبرمرگ دو کودکش راکه در اثر یك‌حادثه ترافیکی مرده بودند،به «ایزادورا» آوردند، وی احساس کردکه دیگر دلیلی برای زنده ماندن خودش وجود ندارد• هیچکس کاری نمیتوانست کرد• سرانجام منشی او دوگیلاس کوکتیل آورد وازاو خواست که‌گیلاسی‌بخورد وهمه چیز را فراموش کند • «ایزادورا» هردو گیلاس رانوشید ، ولی چیزی را فراموش نکرد• »

این قصه کوچك همه چیز رادر باره ایزادورا تشریح‌میتواندکرد• هر کسی این قصه رامی شنید، دلش برای این زن میسوخت. حتی آدمهای سختگیر بعدااعتراف کردند که «ایزادورا» هر کاری میکرد، برای این بودتا خودش رافراموش کند •

•••

صبح روز بعد ، «ایزادورا» ضمن اظهار تاثر از حوادث شب گذشته‌گفت:

«ولی‌این امریکایی بسیار خسته کن بود• »

گفتم:

«درست‌است• امااو برای برگزارشدن نمایش تان پول میداد •»

پرسید:

«خوب، چه پروا دارد ؟»

ولبخندزد• من گفتم:

«بسیار پروادارد•»

گفت:

« زیاد مهم نیست. حالا دیگر زیادمهم نیست•»

پرسیدم:

«چراحالامهم نیست؟»

گفت:

« برای اینکه امروز صبح که بی«میتری» گرفتم . من باید به پاریس بروم •»

واو واقعا رفت ومن خیلی ازخودم خجل هستم که چرا برای مشایعت اوبه ایستگاه نرفتم• گاهی هم برخودم خشمگین هستم که چرابه‌جای بوسیدن اوبه عنوان حافظی، تنها ازپنجره اتاقم‌اورا تماشاکردم•

یکروز پیش از آنکه هوتل را ترك کند، نامه‌یی از منتظم هوتل دریافت کرد•در نامه نوشته‌شده بود که‌اگر تافلان وقت پول هوتل رانپردازد ، ناگزیر است هوتل را ترك گوید•

بقیه درصفحه ٥٦



نیمرخ «ایزادورا» کار «ژان کوکتو»

ملاقات بیرونی با کوپرنیک

نوشته : فیض الله یف

تر جمه :شبتاب

قسمت اخیر

فانتزی علمی

کوپرنیک : این مسئله بسود شما حل شده است . آیا در زمان شما این عقیده که ـ مفکوره هیلیو سنتریزم به نتیجه پیمایش حرکات روزانهٔ ستاره ها خلل میرساند، وجود داشت ؟

بیرونی: آری ، عادتاً اینطور فکر میشد ، اما نتیجه ای که من در آن زمان بدست آورده بودم چنین بود .

حرکت دورانی زمین هیچگونه خللی به قوانین استرونومی نمی رساند ، بلکه تمام پدیده های استرونومیك با این حرکت متوافق اند .

کوپرنیک : آیا کسانی هم وجود داشتند که با این نظر مخالف بودند ؟

بیرونی : البته هم قبل از من و هم در زمان من بسا ستاره شناسان در جهت انکار از حرکت زمین تلاشش کرده اند . ما در بارهٔ حرکت زمین نه در گفتار ، بلکه در عمل ، نسبت با آن دانشمندان دارای اندیشه هایی ژرفتر بودیم من افکار خودرا درین زمینه در رساله ای بنام (مفتاح الهیه) بیان داشته ام. اما متاسفم که آن رساله نتوانسته است از گرداب حوادث زمان سالم بدر آید .

کوپرنیک : من حالا باشتباه خود پی بردم : حرکت سیارات پیرامون خرشید بر محور های دائروی کاملا مطابق واقعیت نبوده و نیز چرخش ستاره های (فاقد حرکت) دراطراف خرشید ، نادرست بوده است .

بیرونی : سیستم شما یکی از مودلهای است که توسط انسان بوجود آورده شده... ونسبت بتمام مودلهایی قبل از خود کاملتر و چنان مودلی است که میتوان با استفاده از آن در ساحهٔ دانش معلومات جدیدی بدست آورد . دست آورد های نوین علوم طبیعی مثلا معلومات جدید در زمینه نظام شمسی ، کشف مجمع الکواکب ها کوازر ها و پولسر ها از زمره همین معلومات جدید اند و اینکه گفته اند ممکن نبود بدون استفاده از سیستم شما منظره کنونی جهان را ترسیم نمود ، سخن معقول و بجا است .

کوپر نیک : پیوسته این سوال ذهنم را بخود مشغول میداشت که تا زمان من برای دیگران آزادی آن داده شده بود تا بمقصد روشن نشان دادن جهان ستارگان ، انواع دوائر فلکی را کشف بکنند ، پس چرا من نتوانم از ینگونه حقوق مستفید گردم . اساسا تمام کار از همینجا شروع شد .

بیرونی : کار درستی کرده اید سود نبردن از امکانات شیوه دانشمندان نیست . حالا که صحبت بر سر دوایر فلکی است، باید بگویم که اگر بطلیموس به هشت فلك متعقد بود وفلك هشتم را کره ستارگان بیحرکت می پنداشت ، علی قوشچی علاوه بر آنها فلك نهم را نیز پذیرفته بود که بنام کره بزرگ یاد میگردید .

درین فلك هیچگونه ستاره ای که نسبت بستارگان دیگر فرق داشته باشد ، وجود نداشت . مصلح الدین انصاری درین باره معلومات مفصل ارائه کرده است دانشمندان مذکور ضمنا چنین گفته اگر بعقیده بطلیوس کرات سماوی متناهی اند ، ازنظر ستاره شناسان سمرقند کره نا محدود منبعی است که نیرو های محرکه در آن جا گزینند .

کوپرنیك : در جریان ترویج سیستم بطلیموس ، عموما تعداد دوائر فلکی خیلی فزونی یافته بود .

فقدان قوانین عمومی دراستفاده از (اپی سایکل ها) ، (اپی سنترها) و مختل شدن پرنسیب های حرکت یکنواخت ، تضاد های منطقی موجود در سیستم مذکور را حدت بخشید .

بیرونی : علاوه برین فقدان صراحت در محاسبه ، تفهیم و توضیح ، عدم امکان درك مناسبت بین ثقل وحجم اجزای مرکبه سیستم جهانی و اهتمام زیاد به غیر ضروری بجای ضروری ، تمام اینها نشان دادند که فرضیه بطلیموس (ژو سنتریزم ـ م) کاملا مصنوعی و سر انجام نادرست بوده است . اینها سخنان من نیست دیروز درین باره به تفصیل صحبت کردند .

کو پرنیك : حالا معلوم شد که من در جریان تحقیقات خویش برخی ازین مسائل را مورد توجه ، قرار داده بودم .

بیرونی : ضمن سخنرانی ها و مناظرات علمی اشتراك کنندگان جلسه از میخانیك و فلسفه متکی بر پرنسیپ های حرکت اجرام سماوی و حرکت اجسام زمینی ارسطو که سخت مورد تایید و پشتیبانی پندار گرایان قرار داشت ، بحیث معضلات متودولوژیك یاد آوری گردید و حقا که بحث جالبی بود . فرقی که بین دو نوع حرکت متضاد حرکت مستقیم و حرکت مستدیر از زمان ارسطو شروع گردیده بود ، در نزد شما از بین رفته است ... اکنون همان حرکت مستدیر را که زمانی بنام کاملترین نوع حرکت محسوب می شد ، زمین نیز انجام میدهد ..اما طوریکه درینجا اظهار داشتند گالیله با وجود اطلاع از حرکت مستدیر شما و حرکت بیضوی کپلر کوشیده است اندیشه ارسطو را در مورد برتری حرکت مستدیر حفظ نماید و با نتیجه حرکت ناشی از عطالت را دایروی دانسته است فقط نیوتون بود که این حرکت را بر اساس خط مستقیم مستدل ساخت .

کوپرنیک : طوریکه از بیانات بر می آید عدم مرز بندی دقیق بین حرکت مستقیم و حرکت دائروی هنوز هم وجود دارد . مثلا بوخ گولتس ، لوری ، لیوی شیویت و املدی در کتابهای خویشی ضمن اینکه قانون عطالت را بر اساس خط مستقیم تعریف کرده اند، از عطالت حرکت مستدیر نیز حرف زده اند .

بیرونی : شماسر انجام دائروی فلك را بزمین انتقال دادید . سابقا حرکت زمین را طبیعی ، جبری و مستقیم میگفتند . من وابن سینا درین باره خیلی با هم مشاجره کرده ایم . اما نمیدانم چرا در نزد شما هم مانند بطلیموس حرکت مستدیر فقط یکنواخت است ؟

کوپر نیك:... من برای نزدیك ساختن حرکت نایك نواخت(تعجیلی) با حرکت یکنواخت خیلی مساعی بخرج داده ام .

بیرونی : در جلسه راجع به نظر آنیشتین درین باره گفتگو بعمل آمد و این قول او را نقل کردند که

(قدما) (حتما باید منظور شس مــا باشیم) به نسبت اینکه با میخا نیك نظری آشنایی نداشتند ، کوشیده اند تمام حرکات‌مرکب قابل‌مشاهده را بحیث حرکت دائروی یکنوا خت تعبیر کنند .

کوپرنیك : از نظر بطلیمو سس حرکت فقط یکنواخت است ، امــا همزمان با آن حرکت تعجیلی نیــز بمشاهده میرسد ...

بیرونی : شما از میان بر داشتن نایکنوا ختی حرکات ستا رگـان را یکی از وظایف مهم خویشس قــراه داده بودید، مگر چنین نیست ؟

کوپرنیك : .. مگر نتوانستم‌این وظیفه را کاملا بانجام رسانم و نــا گزیر از اصول (اپیی سایکل ها)و (دیفیر نت ها) ی بطلیموس استفاده کردم .

بیرونی : بهر‌حال‌شما توانستید بااساس گذ ا شتن سیستم خــود کثرت دوائر ، اپیی سایکـل ها و ... را از میان‌بردارید. در زمان خود کلیپ هفت کره و ارسطو ٥٧ کره بتعداد اپیی سایکل های ایودوکس (قرن ٤ قبـل از میـلاد افـزو ده بودند .

کوپرنیك : بلی ، من سبب‌آنرا قرار نداشتن زمین در مرکز دوائر فلکی حساب کرده ام .

بیرونی : فکر شما درست ازآب در آمد . اما در نزد شما هم مانند بطلیمو سس نا یکنوا ختی در حرکت سیا رات بمشاهده میرسد .

کوپرنیك : و از همین نقطــه نظر نا گزیر شدم‌اصول اپیی‌سایکل ها را با همان قوت شان نگهدارم و این امر طوریکه در جلســه گفتند از در جه تفوق نظریه من بــر نظریه بطلیمو ســس تا حــدود ی کاست ...

بیرونی : این اندیشه نا درست که حرکت یکنو اخت را (بهتریــن ترتیب) می پنداشتند ، باعــث آن گردید تا نجات از اپیی سایکل ها و دیفیریت ها بزودی و آسا نــی دست ندهد .

کوپرنیك : درســت است و از همین رهگذر من نتوانستم ازگرداب انبوه پدیده ها خود را بیرون بکشم و راهی را که از پدیده تا ماهیــت وجود دارد، کا ملا طی نما یم.

– بیرونی : ماهیت این امر فقط توسط کپلر نشان داده شده است.

– کوپرنیك : فقط بعد از آن‌بود که استرو نو می است از تسلــط اپیی سایکل ها رهایی یابد . امــا اند یشهٔ شما در باره اشکال دیگر اجرام سماوی غیر از شکل کرو ی شگفت انگیز بوده است .

– بیرونی : بعیقده ارسطو جسم کروی در حرکت بدور محور خــود مستلزم خلا نیست ، بر خــلاف ، اجسا میکه دارای اشکال دیگرند ، نمیتوانند بدو ن خلا حرکت کنند

بیرونی: واین دوام همان‌سخنا نی بود که‌در جر یان مخا لفت‌باندیشه قبل الذکر ارسطو گفته میشد .

کوپرنیك : ضمن سخنرا نیهــا اندیشه های دانشمندان در مــورد چگونگی اشکال هندسی اجــر ام سماوی بترتیب ذیل توضیـــــح گردید :

دائروی (ارسطو ، قرن چهارم قبل از میلاد)

بیضوی متشکل از قطع مخـرو ط (اپو للونی ، قرن ۳ قبلا از میلاد)

بیضوی شکل بودن اجرام‌سماوی (ابوریحان بیرونی ، قرن دهم)

حرکت‌دائروی‌سیارات (کوپرنیك قرن ١٦)

حرکت بیضوی آنها (کپلر ،قرن ١٧)

اثر ادیبی چون سوفو کل– ایلکترا تصور میکنند که خرشیدتمام چیــز ها را می بیند . هر گاه بدقت نگاه کنید ، چنین بنظر میرسد درجهان ستاره گان وظیفهٔ رژیسور را اجرا مینماید .

بیرونی : طبعا این گفته شمــا بمعنی استتیك خود است .

کوپرنیك : هر گاه قدرت جاذبه ستار گان را در نظر بگیریــم ، میتوان گفت که بمعنی لیــریــك (تغزلی –شاعرانه) خود هم است.

بیرونی : این گفته آنیشتین‌برای من خیلی خوشایند است : (مــا خاطره کسی را که راه رهایــی‌خــرد را از زنجیر خرافات و معتقــد ات مسلط بر علم‌نشان‌داد ، با خرسندی و سپا سگذاری تجلیل میکنیم)طبعا



اما این گفته با حقیقت نا ساز گار است .

مثلا تخم یا کدو را در نـــظــر بگیریم ، برای حرکت آنها بدو ر محور شان وجود خلا شرط نیست .شکل فلك کروی نه ، بلکه بیضوی است .

کوپرنیك : ... بعد از من وشما کپلر اولین کسی است که توانست شکل بیضوی را در آسمان تصور نماید .

گامی که شما درین عرصه بــر داشته اید ، خیلی بزرگــ بــود ه است .

اساسا حرکت سیارات بــدو ر آفتاب در مدار بیضوی بوده است.

بیرونی : حالا میدانیم که تمــام پدیده ها در تحت تا ثــیر قا نــو ن عمومی جاذبه قرار داشته اند و در زمینه تمام آنها سیستم‌هیلیوسنتر – لیستی موجود بوده است .

کوپر نیك : اساسا چرا درمرکز چنین دستگاه شگفت انگیزی بجا ی آفتاب عالمتاب ، چیز دیگری قرا ر داشته باشد ؟

اینکه برخی آفتاب را چــرا غ کاینات ، برخی جان جهان و برخی هم مرکز اداره آن تصور کرده اند بی چیز نبوده است .

حتی بر خی از فضلا خــر شید را رب النوع مرئی پنداشته اند . در این سخن در باره شماست .

کوپر نیك : در باره همه ما و شما است .

بیرونی : این گفتار دیگر انیشتین را بشنوید : چون‌زمین مرکز کاینات نبوده و بحیث یك سیاره عــا دی قبول شده است ، لذا پندار هــای دایر به رول‌اساسی ساکنین آن‌نیز تصوری غیر عملی است .

بدین سان کو پر نیك بــا آثــار بزرگ و شخصیت بزرگ خویش انسانها را به تواضع و فروتنـــی فرا میخواند .

شاید از تا ثیر شدیداین سخــن بود که چشم از خواب گشودم .

(پایان)



دور اول مسابقات کلاس اول تا چهارم پهلوانی خاتمه یافت

دور اول مسابقات کلاس اول تا چارم پهلوانی برای انتخاب تیم ملی که روز ۱۵ حمل در غا زی استدیوم آغازشده بود روز ۱۷حمل پایان یافت .

کمیته موظف ریاست المپیک نتایج مسابقات این سه روز را در کلاس های اول تا چهار چنین‌اعلام کرد .

در کلاس اول وزن ٤٨ کیلو گرام :

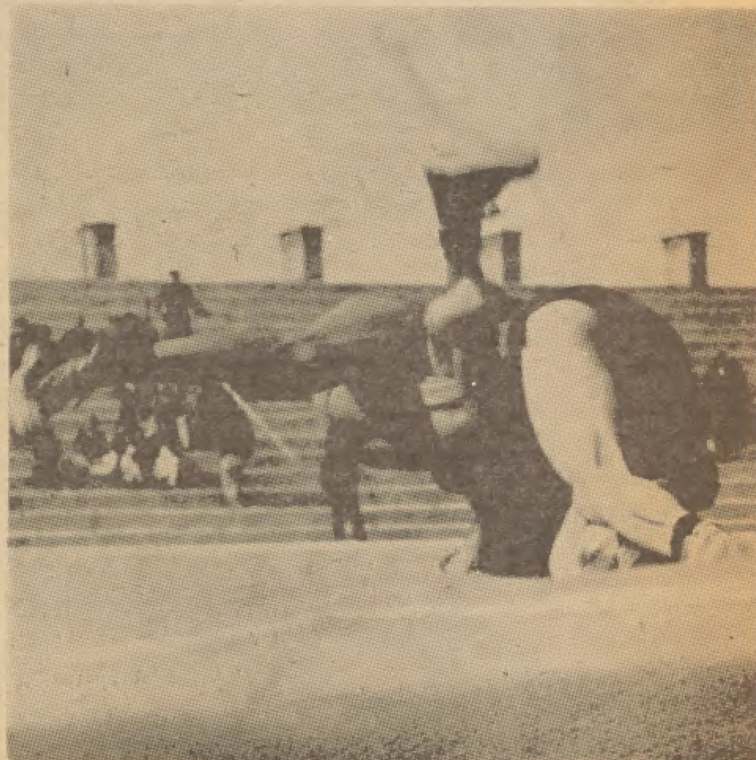
بناغلی ملا محمد عضو کلپ‌افغان قهرمان .

بناغلی نجف علی عضو کلپ میوند دوم و بناغلی محراب الدین عضو کلپ فیض سوم در کلاس دوم وزن ٥٢ کیلو گرام .

بناغلی محمد اسلم عضو کلپ میوند قهرمان بناغلی توکل عضو کلپ میوند درجه دوم بناغلی محمد عارف عضو کلپ معارف درجه سوم در کلاس سوم وزن ٥٧کیلو گرام .

بناغلی محمد اسمعیل عضوکلپ میوند قهرمان بناغلی میاگل عضو کلپ معارف درجه دوم و بناغلی میر علم عضو کلپ میوند درجهٔ‌سوم در کلاس چهارم وزن ٦٢ کیلو گرام .

بناغلی احمد جان عضو کلپ پنجشیر قهرمان بناغلی عبدالرزا ق بلال عضو کلپ رهین درجهٔ دوم و بناغلی محمد کبیر عضو کلپ اردو سوم درین مسابقات اضافه از دو صدو پنجاه پهلوان از کلپ ها و نقاط مختلف کشور اشتراك ورزیده بودند .



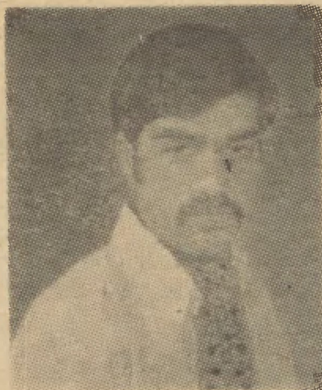
هیات پنج نفری پنگ پانگ بازان افغا نی مصرو ف اجرای مسا بقات در جاپان هستند

هیئات پنگ پانگ بازان افغانی در دومین مسابقات پنگ پانگ کشور های آسیایی که در شهر یوکو هامای جاپان بر گزار گردیده اشتراك دارند هیئت پنج نفر ی افغانی عبارت اند از بنا غلی عبد السلیم حمکتی بناغلی عطا محمد بناغلی‌اختر محمد بناغلی عبدالولی کریمی و بناغلی کریم‌الله امیری .

این عده جوانان در تور نمنت بزرگ پنگ پانگ که به اشتر اك همه کشور های آسیایی - افریقایی و امریکای لاتین در پیکنک انعقا د یافته بود نیز اشتراك داشتند .

مسابقات پنگ پانگ که از ۱۳ ۲۷ حمل در شهر یوکوهاما جریا ن دارد نظربه تجویز قبلی جلسات کشور ها ی اشتراك کننده در تورنمنت‌سال گذشته‌منعقدجمهوریت مردم چین بر گزار گردیده و هیئت پگنک پانگ بازان افغانی باز هم متشکل از پسران است در حالیکه از کشور های‌دیگر دختران واطفال نیز اشتراك دارند .

چهره ورزشی



بناغلی معراج الدین (نوری)

یکی از ورزشکا ران لایق و پر آوازه لیسه پلخمری بناغلی معرا ج الدین (نوری) می باشد .

وی از مدت چهار سال باین‌طرف بحیث عضو فعال تیم - والیبال لیسه پلخمری ، رشته والیبال را پیشس ابرده است .

بناغلی نوری که در صنف یازده لیسه مذکور مصروف فر ا گر فتن دروس می باشد علاوه از رشته والیبال ، به شنا و اسپ دوانی نیز دسترس دارد .

موصوف اظهار امید واری نموده میگوید : قبلا در پلخمری وسایل ورزشی و زمینه پیشرفت آن محدود بوده ولی با مستقر شدن رژیم جمهوریت امید واری زیادی در دل های ما پیدا شده که ورزش بعد از این در سرا سر افغانستا ن انکشاف متوازن خواهد نمود .

تورنمنت بهاری ورزش درولایت بلخ آغاز یافته است

تو ر نمنت ور زشی بهاری ولایت بلخ ۱۰ حمل شرو ع گردیده اکنون جریان دارد .

آمر یت ورزشی ولایت بلخ ذر جواب سوا لی گفت: که نور نمنت مذکور پنج هفته دوام خواهد کرد .

درین تور نمت‌بازی های فوتبال والیبال باستکبال واتلتیك شا مل بوده که در هفته اول بازی فوتبال و در هفته سوم باسکتبال والیبال ودر هفته اخیر بازی اتلتیك انجا م خواهد شد .

آمریت سپورت ولایت بلخ علاوه کرد که در تور نمنت بهاری امسال بر علاوهٔ تیم های ورزشی مکاتب شهر مزار شریف ولسوالی ها ی مربوط ولایت بلخ تیم های ور زشی کود و برق ، تفحصات پطرول لوای ژاندارم شامل است .

درین تورنمنت تیم های الفوب شامل میباشد به این مفهوم که تیم های مکاتب متوسطه در ردیف ب و

بقیه ذرصفحه٥٨

کرس ایورت تینس بازبر ازنده امریکا

هنگامیکه وی، برای‌بار اول سه سال‌قبل داخل صحنه تینس امریکا گردیدبنام «دخترك آفتاب» و «سندریلای‌دوم» یاد میشد اخیرا یکی از روز نامه نگاران اورا به نام «خرپول کوچك»یاد کرد .

زیرا کرس ایورت ستاره تینس‌امریکاکه روز یازده دسمبر بیست ساله گردید سالانه پنجاه هزار دالر تنها از راه نامگذاری خود دریك کلکسیون لباس تینس زنانه دریافت میکند .

این ستاره تینس که دارای‌پنج فت پنجانچ قد و یکصدو پانزده پوند وزن میباشد در بین بهترین پلیرهای نسوان جهان درجه سوم را اخذ نموده‌است .

وی معتقد است اگر می خواهید خوب بازی‌کنید باید احساس کنیدکه‌خوب هم بنظر میرسید هدف من‌همیشه این بوده که پلیر نمبر اول‌جهان گردم پس چرا خوش‌لباستراز دیگران هم نباشم ؟ »

در مقابل عایدات وی جیمی ایورت پدرو منجرکرس قرار دارد که هفته وار یکصدو شانزده دالر از راه‌تدریس پروفشنل‌تینس‌در لودرویل فلوریدا جاییکه کرس زندگی‌نمودمو درس می‌خواند دریافت میکند .

داستان کرس ایورت هنگامی آغاز یافت که وی، فقط شانزده‌سال داشت . در آنوقت وی دراولین تورنمنت تینس آزاد ملی در فارست هل نیویارك اشتراك کرد . این‌متعلمه لاغر اندام خونسرد با دو دست برق آسای خود فضای تورنمنت را محصور خود ساخت وبالاخره در مسابقات سمی فاینل بعد ازیك مسابقه‌شدید توسط بیلی‌جین‌کنگ‌دفیع گردید.

کرس ایورت سیزده سال را ازجمله‌نزده سال حیاتش باریکت تینس به جنب وجوش گذشتانده و هنوز هم تینس را بحیث یك مشغولیت تلقی میکند .

وی میگوید «من حقیقتا به تینس علاقه دارم باوجودآنکه همه ازمن میپرسند که‌چقدر مدت دیگر به‌بازی تینس دوام میدهم اما من نمیتوانم مدتی برای آن تعیین کنم‌در حال حاضر من به مسافرتها ورفت‌و آمدها‌علاقه دارم .»

پیغله ایورت اخیرا یك پیشنهاد«وسوسه‌انگیز» را جهت اشتراك دریك مسافرت پروفیشنل جدید تینس برهبری بیلی جین ـ کنگ ردنمود . زیرا وی‌تصور میکند که‌اعضای آن از اشتراك در ویمبلدن وفارست هل دو تورنمنت که‌وی مخصوصا می خواهدبرنده‌شود ممنوع میشوند .

درنتیجه کرس ایورت در اتحادیه تینس‌لان ایالات متحده امریکا داخل گردید .

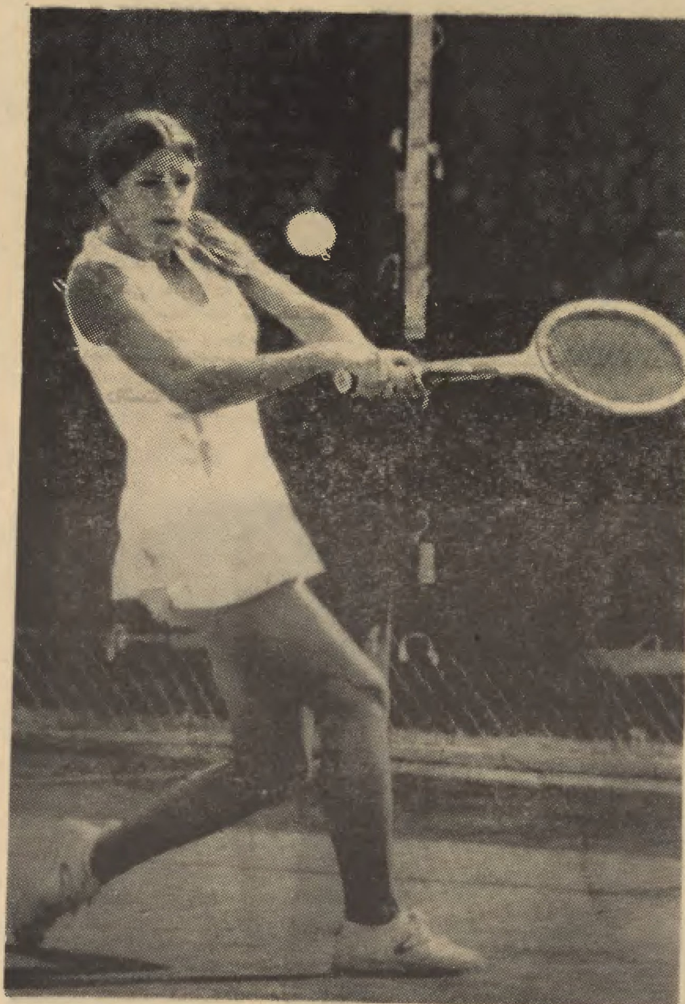
پیغله ایورت که در افراطیه تینس‌معروف است گفت: «اگرمن‌تورنمنت راببرم میخواهم بهترین اشتراك کننده آنرا مغلوب سازم.»

درظرف چند ماه وی بیلی جین کنگ تینس بازدرجه اول را در شش میدان چهار مرتبه شکست داد باوجود آنکه نانس ریچی کنترکه درجه دوام داشت کرس را پنج بار مسلسل مغلوب‌ساخت .

قبل از اینکه وی درجهان تینس داخل گردد پدرش ـ کرس ـ خواهر چارده ساله اش جینی برادر هژده ساله اش دروو‌کلبیرده ساله‌زیر یك رژیم سخت تمرینات گرفته‌بود.

هنگامیکه ایشان بهتر شده رفتند پدرشان قوانین‌تمرینات تینس را محکمتر ساخت. هر روزبعداز مکتب تمرینات تینس برای‌دوساعت صورت میگرفت . این تمرینات در روز های رخصتی به‌سه ساعت و روز های تابستان به‌چهار ساعت تمدیدمیافت . معذرت هیچکس درغیر آنکه مریض‌می بودند و یا روز های بارانی می‌بود پذیرفته نمیشد .

میرمن ایورت‌وظیفه داشت تادر غذای ایشان موازنه گوشت ـ کچالو و سبزیجات را مراعات کند . وقت خواب درطول هفته ساعت ده شب وروزهای رخصتی برای‌بزرگتر ها یازده‌ونیم شب بود .



همانطوریکه فامیل ایورت در بازی تینس پیشرفت کردند داخل تور نمنت های اماتور گردیدند‌درسال۱۹۷۱فامیلی ایورت مبلغ چهار هزار دالربرای شمولیت فامیلش ددین‌تورنمنت هاپر داخت .

فامیلی ایورت که‌یك شخص دارای‌دسپلین قوی می‌باشد تنبلی‌را درمیدان تینس قبول نتوانسته وهیچنوع تشویش هم ندارد اگر اطفالش از عکس‌العمل های حرکات نادرست شان در هنگام بازی آگاهشوند .

کرس تا سال ۱۹۷۲ در حدود دو صدو پنجاه نشان ظفر کمایی کرده است.

چیزیکه پیغله ایورت به علاوه تازگی در تینس زنان‌وارد نمود عادت غیر معمول‌بازگشت توپ با هردو دست‌بود .

هنگامیکه وی بازی تینس را با پدرش آغاز نمود نمی توانست ریکت‌را هنگام بازـگشت توپ توسط یك‌دست‌نگهدارد بناء آنرا باهردودست محکم میگرفت و هیچگاه هم این عادت‌راترك نکرد . وی معتقد است‌که محکم گرفتن ویکت با هردو دست اورا کنترول‌بهتر میدهد.

وی‌دوسال قبل از مکتب فارغ گردیدکرس دربیست ویك تورنمنت و چهل وپنج‌مسابقه مستقیم بدو ن کدام شکست قبل ازظهورش درفارست هل درسال ۱۹۷۱ برنده‌شده‌است.

بازیهای وی‌عمومادفاعی‌بوده و ترجیح‌میدهد تا در بیس‌لاین ایستاده شده و بدون‌خستگی حملات راجواب بدهد .امادر حال حاضرآموختن حمله بالای نت وآموختن سرویسهای قوی‌تر رانیز تمرین میکند . وی‌بااطمینان و سرعت بازی نموده‌وتاکنون حتی یك‌علامه‌عصبانیت‌در چهره اش هنگام‌بازی‌به ملاحظه نرسیده‌است.

پیغله ایورت معتقد است‌که وی در حدود شصت هزاردالر را نظر به‌نرسیدن به‌پروفیشنل قبل ازسن هژده از دست داده است اما درین قسمت هم‌عقیده‌داردکه سالهای زیادی‌را پیشرو دارد.

روان شناسی برای جوانان

پیمایش شخصیت

روان شناس، معلم وحتی اشخاص عادی در باره مجموعه صفاتی که شخصیت یکنفر را تشکیل میدهد دلچسپی و علاقه دارند برای تصنیف شخصیت ها مساعی زیادی بخرچ رفته و کوشش کرده اند اشخاص رابه اقسام مختلف تقسیم ودسته بندی نمایند اما هیچ یك ازین تدابیر تا کنون به صورت کامل موثر نیفتاده بعضی تدابیر یکه برای پیمایش شخصیت بکار برده میشود عبارت است از موجودی صفات مقیاس درجه بندی آزمایش طرز تلقیات و آزمایش دلچسپی های شخصیت است . اصول موجودی صفات این است که یك فهرست طولانی طولانی سوالات به نفر داده میشود که جواب گوید مثلا : ایا درباره خورا کست جنجالی هستی ؟آیا ازرفتن بنزد داکتر واهمه داری ؟ آیا درواب سایه بخشت میکند ؟ آیا از تنها بودن خوشت می آید ؟آیا در اثر گفتگوی دوست یا رفیقی را از دست داده ئی ؟آیا معلمین در بارهٔ تو رعایت انصاف نامی نمایند ؟ آیا علی العموم به تشویش می افتی ؟

این سوالات علی العوم بدون رعایت ترتیب عرضه میشود امابنزد ممتحن بصورت جداگانه ترتیبی وجود داردکه به اساس آن نفر رانمره داده وشخصیتش را تعین مینماید .

مقیاس درجه بندی چنین است که نزد ممتحن لیستی از صفات وجود دارد از قبیل صبرو حوصله ،ثبات بی قراری، لیاقت ذهنی ، ساز گاری به زمینه های جدید لیاقت اجتماعی، انهماك در امور و غیره ممتحن درباره نفر مطلوب فکر میکند که تا کدام اندازه حایز یك صفت است وهمان درجه رابرایش قایل میشود بعضی اوقات یکنفر دیگر را درجه بندی میکند و بعضا خود وی را موظف میسازد که خویشتن رادرجه بندی نماید یگانوقت هر دوطریقه را بکار انداخته ونتیجه هردو راباهم مخلوط میسازند . آزمایش های دلچسپی وطرز تلقی بصورت غیر مستقیم شخصیت را پیمایش میکند وبه مرحله روشناس مزید می افگند . مثلاهرگاه طرز تلقی شما گرد بیك عده از مسایل جاریه محافظه کارانه باشد نتیجه گرفته شده میتواند که محافظه کاری از جمله صفات مشخصه وی میباشد هرگاه امتحان دلچسپی بیك دختر شانزده ساله داده شود وآشکار گراند که مستی راخوش دارد ناول های ماجراجویی رازیاد میخواند و بهجنس مقابل کدام علاقه ندارد عدم ساز گاری خودرا بحیث یك دختر جوان ونورمال هویدا خواهد ساخت .



یاد داشت سوم

آداب سخن گفتن



در این هفته عده از دوستان نامه های برای مافرستاده اند که همهٔ این نامه ها مربوط میشود به آداب معاشرت ومااز جمله یکی را انتخاب نمودیم که اینك خدمت شما تقدیم میگردد .

پیغله فریده از لیسه ملالی ضمن مکتوبی در قسمت آداب سخن گفتن چنین نوشته اند :

خوب ودرست حرف زدن یك هنر است ،هنریکه همه آنرا دارند مشروط بر آنکه از آن بخوبی استفاده نموده وآنرا درست بکار برند .در موقع سخن گفتن محل ، محیط و موضوع صحبت وموقعیت خود و طرف را باید مدنظر داشت .باید کوشش شود که صحبت شما برای همه جالب باشد قبل از اینکه به

بقیه در صفحه ۵۹

یک نامه از چند نامه

به مدیریت محترم مجله ژوندون صفحه جوانان :

واقعا جای بسی خوشی بـرا ی جوانان است که در مجلهٔ زیبا ی ژوندون ستون بنام (یـك نـامه از چند نامه) دیده میشود . زیرا بـا باز شدن این ستون که نه تنهـا برای تشویق یك عده از جوانا ن است ابلکه برای االنعکـاسـ دادن آرزو ها ، درد دل ها و انتقادا ت

معقول جوانان خیلی‌مفید و باارزش شمرده میشود . درین جابحیث یك جوان میخواهم نکته را یاد آو ری نمایم و شاید این مسئله بار ها در جراید و مجلات‌نشر شده باشدولی من خود را ناگزیر میدانم که یکبار دیگر این موضوع را بیان نمایم ویاد آوری کنم :

از دیر زمانی است که جوانا ن ما در قسمت تفریح های‌سالم کمبود احساسی میکنندو البته‌بشما خوبتر معلوم است که در پهلوی درس و مطالعه جوانان به تفریح های سالم احتیاج مبرم‌دارند و این احتیاج روز بروز محسوس تر میگردد . بحیث یك جوان امید وارم که این آرزوی‌ما جامه عمل پو شیده و ازین بـی پرو گرامی نجات یابیم .



شماره سوم

جوانان وروابط خانوادگی

نظم وسیلقه در همه امور زندگی برای هرجوان‌لازم است.زیرا زندگی منظم وخالی از هر گونه جنجال‌برای انسان فرحت وخوشی بار می‌آورد. چون هر انسان به‌آرامش ضرورت دارد لازم است که برای خود محیط آرام وخالی از هرگونه مشکلات را خلق نموده تا بهتر به‌امور زند گی‌و کار های خود رسیدگی بتواند .مثلا انسان برای مطالعه یك محیط آرا م را بکار دارد وباید تا حدامکان و با وسایل دست داشته خویش ایــن امکان را بو جود بیاورد .

خو شبختانه امروز نسل جوا ن ما این موضوع‌رادرك نموده واز همین جاست که‌هر جوان نظر به استطاعت



مالی خویش تاحد امکان این وسایل رامهیا ساخته‌اند ومحیط خودراباذوق وسلیقه خویش سازشـ داده وآن‌را آماده‌کرده‌اند چنانچه‌بسیار دیده شده

که دخــتـران و پســرا ن جوان از خــود اتـا قـی جدا گا نــه برای‌استراحت ومطالعه خویش‌دارند وازین یگانه اتاق حداعظم استفاده رامی نمایند البته‌نباید فراموش نمود که‌ان یگانه اتاق دست‌داشته خویش

را بصورت نامنظم وبدون اینکه‌سلیقه دران بکار برده شده باشد مـو رد استفاده قرار گیرد بلکه لازم کــه تا حدامکان منظم‌بوده وذوق وسلیقه در آن بکار بریم، باید خاطر نشا ن کرد که دختران بیشتر نسبت بـه پسران در این کار موفق بوده انـد ولی در عکس شما میتوانـید اتـاق یك پسر جوان راکه نما یندگـی از ذوق او میکند ببینید اگر چه بظاهـر این اتاق تا اندازه بی نظمی بچشم میخورد ولی باآن هم کاملا یــك محیط بچگانه بوده وانسان در آ ن آرامش احسا س میکند .

معلو مات برای جوانان

کالرو ی چیست ودر کدا مواد بیشتر است

کالروی مترادف با انرژی بوده کـه برای وجود قوت وانر ژی تو لید میکند.

کالری در گوشتها :	
گوشت گوسا له	۱۵۰کالری
گوشت گاو	۲۵۰ کالری
گوشت گوسفند	۲۵۰کالری
گوشت مر غ	۳۰۰ کا لـری
کالری در لبنیات:	
در مسکه	۲۵۰ کا لـری
درشیر خشك	۳۲۰ کا لری
درپنیر وشیر گاو	۲۵۰ کالری
کالری در میوه جات :	
سیب	۵۰ کا لر ی
مالته	٤۵ کالری
انگور	۸۰ کا لری
ناك	٦۰ کالری
گیلاس	۸۰ کالری
انجیر	۹۰کالری
آلو	٦۵ کالری
کالری در سبز یجا ت:	
در بادنجا ن رو می	۲۰ کالری
زردك	٤۵ کا لری
بادنجان سیاه	۳۰ کالری
سمارق	٤۵ کالری
پالك	۳۰ کا لری
کرم	۳۰کالری
کاهو	۲۰ کالری
پیاز	٤۵ کا لری
لوبیا	۵ ۳۳ کالری
کا لری در غذا های مختلف :	
نان سفید	۲۲۵ کا لری
برنج	۳٦۰کالری
مکرو نی	۱۵۰کالری
کالری در مواد مختلف :	
جکر گوسفند	۱۳۵کالری
مغز	٤۱۰کالری

درجستجوی دوست

من غلام جیلانی لبیب ما یلم تـا با جوانانیکه به شعر ، اد بیـا ت موسیقی ، آواز نا شناسی وخصوصا به جمع آوری آثار،فو لکلوریك ملی **خود علاقه داشته باشند مکا تبـه** نمایم .

آدرس : هرات ، لیسه سلطـان صنف دوازدهم (با) .

* * *

میخواهم با خواهر نائیکه به‌جمع آوری تکت پستی علاقه داشتــه باشند مکاتبه نمایم .

آدرس :

فوزیه متعلم صنف‌نهم‌لیسه آریانا .

* * *

آرزوی مـکاتبه با بـرادران و **خواهران که به شعر و اد بیـا ت** علاقه داشته باشند دارم لطفا به‌این آدرس مطابه نماید .

محمد فرید از لیسه شیر خـا ن کندز .

* * *

اینجانب محمد عثمان آرزو ی مکاتبه را با خواهران و برادرا ن خویش را کــه به ورزش و سینما علاقه داشته باشد دارم لطفا به این **آدرس نامه بفرستید :**

محمد عثمان متعلم صنف دهــم لیسه حبیبیه .

* * *

من محمد کبیر مایلم با جوانانیکه به مضامین سیانس علاقه داشتــه باشند مکاتبه نمایم .

آدرس :

لیسه استقلال ـ صنف‌یازدهم .

* * *

کسا نیکه به تاریخ اسلام علاقه دارند لطفا به این آدرس مکاتبــه نمایند .

محمد کاظم از لیسه شیر خـان کندز .

برگزیده

آلفرد هیچکاک



نوشته‌از : الکزاندربودل

مترجم، نیرومند

ورثه‌خواهان مرگ او بودند

مهمانان عمه لبینی تاسر حدمرگ وحشت‌کردند، زیرا عمهٔ پیر درمقابل چشم آنهاجان سپرده بودعمه لینی ثروت فراوان داشت‌ودووارث داکتر عدلی گفت: مرگ اوبواسطهٔ خوراندن زهر اتفاق‌افتاده است٠

کمیسر الف‌بورنمن به‌قیافهٔ داکتربانگاه پرسشگری خیره نگریست واظهار داشت: «داکتر هیچ تردیدی وجودندارد ؟»

داکتر دوباره به‌روی جسد خم‌شده،مجدداً پلکهای مرده رابااانگشت امتحان نمودوسپس خود شرا راست کرد جواب داد:

« اگر تمام رویداد، طوریکه مقابلم قرار دارد غیر از آنچه که‌من تشخیص مید هم نباشد ،عامل مرگ‌استرکنین‌میباشد٠ »

کمیسر سرش راتکان داد :«امااستر کنین ازخود طعم بخصوصی دارد وفورا مزهٔ‌آن فهمیده‌می‌شود٠ «قاعدتا» بلی همانگو نه که گفتید استرکنین بصورت عادی طعم تلخی دارد٠ راپور نهایی از معاینات را فردادریافت میدارید٠ »

داکترخدا حافظی نموده، بیرون رفت و کمیسر الف بورنمن یك بارد گر متفکرانه‌جسد مرده را ازنظر گذشتاند : یك‌زن پیروموقر با موهای‌سپید وصورت پراز چین مقابلش قرار داشت٠ داکترچه گفته بود ؟ استرکنین اشخاص مسن رادرفاصله ۱۰ دقیقه بدیسار نیستی می فرستد ...

او دروازه سمت سالون‌راباز کرده، مهمانان شامل دعوت رامخاطب قرار داد : بسیار معذرت می‌خواهم که‌بازهم شمارا در ینجامعطل می‌سازم این محفل به‌علتی یك جشن تاسف انگیز بشمار می‌رود که هفتادو مین سالگر د تولدی خانم ایورینگ ،روز مر گش هم می باشد ٠ »

معاون کمیسر لستی ازاسمای حاضر ین درپارتی رابه اوداد وکمیسر یك نگاه به‌تمام کسانی که‌آنجا حضور داشتند افکند: دوخانم نسبتا کهنسال تر، یك‌زن وشوهر نسبتا پیر ودوجوان حاضر بودند ٠کمیسر به‌طرف‌دختر جوان باسر اشاره‌یی کرده پرسید :«وشما برادر زادهٔ مقتوله معذرت می‌خواهم متو فی هستید٠ من اولتر باید باشما درین باره‌چند کلمه حرف بزنم ٠لطفا بفرمایید، اینجا بیایید ٠»

«اسم شما انگریدبریورینگ است ویك محصلهٔ ۲۰ساله می‌باشید ؟ تصور می‌کنم،خانم ایورینگ یکی از جملهٔ خواهر های پدر شمابود؟»

«بلی، وحشتناکست صحنهٔ مردن او٠ یقینا احساس درد فراوان نمود وآنهم درحالی که شعورش درست کار میکرد وهوشش سر جا بود ٠ شمامی‌توانیدرونالدرا گرفتارکنید، زیرا غیراز اوکسی دگر دستش رابچنین جنایتی آلوده نمی سازدوهم‌اوست که‌قادر به‌چنین‌عمل زشتی می‌باشد٠ »

کمیسر سگرتی برای خودروشن کرد و پرسید :« شمانسبت به‌برادر خود نظرخوبی ندارید ٠»

انگرید سرش راشور داده سپس به کمیسر حکایت نمودکه‌برادرش برای سو مین بار کاروبارش را تغییرداده است وفعلا هم‌به فروش موتر اشتغال داردواگر اریك ر وز نتواندموتری بفروشد ،همان روز را پو ل نخواهدداشت٠ میراث پدررا‌هم مدتهاپیش‌خاك ودود کرده وازان چیزی برایش باقی نمانده است٠ وروناله بارها ازعمه‌اش هم‌باپررو یی ودیده درایی پول گرفته‌بود٠ وموفق‌به‌حصول پول هم‌شده بود ؟»

«نی، اگراوبه راستی کارمی‌کرد، می‌توانست ازعهدهٔ خرج دختر هاورفیقه هایش شخصا بدرشود٠ ومن اجازه نمی‌دادم که‌اوپول های مرابه مصرف معشوقه‌هایش برساند٠»

«وشما هردو ورثهٔ خانم ایورنیك‌هستید؟»

«تصور می‌کنم که‌بلی ٠ زیرا غیرازماد‌گر قوم قریبی وجود ندارد٠

کمیسر لختی به‌اندیشه فرورفته سپس سوالش رااینطور طرح‌کرد: «وبرادرشماچطور توانسته است زهر رافراهم‌سازد؟»

انگرید شانه‌هایشراتکان داد :«درین مورد بهتراست ازخودش بپرسید٠ »

«اینکار را خواهم کرد٠ علاوتا شمابصفت یك محصله دررشتهٔ طب حیوانی هم از زهریات یك مقدار بدانید٠ به‌نظر شماچگونه ممکنست عمهٔ شمامسمو م شده‌باشد؟ وتوسط چه‌نوع زهری؟» دوردهان قشنگ دختر جوان بشدت کش‌شده درپاسخ گفت: «منهم فو را باخودفکر کردم باچه وسیله‌ی می توانم علیه آن اقدامی نمود٠ عارضه ابتدا شبیهه یك رعشه ظهور کرد ومی‌تواند استرکنین باشند اماطوریکه رونالد باعمه ٠٠ آقای کمیسر ! لطفا هدایت د هید که پاکت بو ره را تحت‌نظرقرار دهنداهمین‌حالا به‌فکرم‌رسیدکه: عمه لسین یکی دو مرتبه گفت که‌قهوه طعم تلخی دارد٠ »

کمیسر باسر اشاره نموده گفت :«ازشما بسیار تشکر می‌کنم، مادموازل ایورنیگ ٠ تصور می‌کنم شما کارمرا ساده ساخته‌وزحمت مرا بسیار تقلیل بخشیدید٠ حال برادرتانرا نزدم بفرستید ٠ »

مرد جوان که چند دقیقه بعدوارداتاق‌شد، لاغر اندام باصورت‌بی‌رنگی بود٠ به‌شد ت ناراحت می‌نمود ٠ او دروضع نامطمین حر کت میکرد وازنگاه کردن به‌طرف کوچی که‌جسد مرده درآنجا افتیده بود، بازحمت نراوان‌احتراز می‌نمود کمیسر شروع کرد به‌حرف زدن«آقای ایورینگ ،شما ـچندساله‌هستید ؟»

«۲۳ ساله باشم٠ »

«پس‌بزرگتر ازخواهرتان هستید ومن‌فکر نمی کردم٠ شمابرخلاف جوانتر به نظر می‌آیید ٠عمهٔ شمارا کشته‌اند٠ »

مردجوان اظهارداشت : «اوه خدای من، وحشتناکست٠٠٠ من عمه ام رابسیاردوست داشتم ٠»

کمیسر نگاه متجسسانه به‌صورت رولاند افگنده پرسید: «راست می‌گویید ؟ شما اورا بسیار دوست دا شتید ؟ شما درحا ل حاضر چه‌مشغولیتی دارید ؟»

«من فروشنده موتر هستم٠ »

«درجه تحصیل تان ؟»

رونالد خنده خفیفی کرد وگفت : «آقا ی کمیسر ،درس‌چندانی نخوانده ام٠ دو مرتبه ناکام مانده، سپس شامل یك کورس‌تجارتی شدم٠ ولی آنجا هم حوصلهٔ ادامه درس رادر خود ندیدم وبصفت نماینده مقرر شدم٠ اما عایدی نداشتم و٠٠ »

«وشما برای دختر هابه یك مشت پول احتیاج داشتید ؟»

این مطلب رانگرید ٠٠به‌شماگفته‌است ؟

«این بلی درست است٠ من ٠٠٠ من به «بلی٠ همینطوراست که‌اوگفته؟» بسختی می توانم تنهایی‌را تحمل کنم.من... خوب بهرحال بمن بنگرید: مگرمن به‌مرد ی میمانم که‌دختر ها ازسرو شانه هایش بپرند؟ باید همیشه پول خرج‌کنم »

کمیسر باسر حرفش راتایید کرد:«می‌فهمم وسر انجام شما به‌این فکر افتیدید که عمهٔ تانرا به‌قتل برسانید ، همینطورنیست؟»

پسر جوان به‌چشمهای کمیسر خیره شد وطوری به‌اونگریست گوآنکه خواب می‌بیندو آنگاه بالحن آرامی پاسخ‌داد: «من‌گاهی به‌این موضوع فکر مینمودم که یك روزی میرا ث عمه جان را تصاحب خواهم کرد٠ البته ثروت هنگفتی بمن می‌رسید ، زیرا عمه‌لبنی هستی فراوان داشت ٠ اما من‌باعث مر گ‌او نشده ام٠ »

«پس کی اوراکشته است ؟ این‌دوخا نم پیری که‌در اتاق سالون نشسته اند ؟ یاآن زن وشوهر مسن که پهلوی آندو پیر قرار دارند ؟» کمیسر بابرداشتن دو قدم روبرو رونالد ایستاده بود وپرسید:

«شاید جریان همینطور بوده باشد : «شما استرکنین تهیه کرده باشید ٠ استر_کنین را می‌توان اززهر موش بدست آورد و شما آنرا عوض بوره درقهوه به خورد عمهٔ تان داده‌اید٠ غیر ازشما چه‌کسی دگر می‌تواند قاتل عمهٔ تان باشد ؟»

پسرجوان لختی سکوت اختیار کرد وسر انجام سرحرف آمد : «خواهرم آقای کمیسر زیرا اوهمیشه به‌پول می‌اندیشید وبهسر اندازهٔایکه در تصورتان بگنجد ، خسیس‌است وهروقتی که در فشار مالی‌قرار دا شته باشم وازاو تقاضای کمك کرده ام، خواهرم حتی یك‌مارك هم بمن نداده است٠ عمه لینی نمی توانست این عادت او راتحمل کند و احتمالا از همین ناحیه از عمه لینی وکمکهای که اوبمن مینمود می ترسید ٠ می‌ترسید که عمه لینی نسبت به‌او برای من محبت بیشتر داشت ٠»

کمیسر بالحن مستهزانهٔ اظهار داشت : «مفکورهٔ عالی» اما اومیدانست که: در اینجابه نوع‌اظهاریه های مواجه بود که هردو گفتار در صورت توجه عمیق چندان دور از حقیقت جلوه نمی نمود٠

کمیسر گفت : «خوبست، بروید ٠ من حالا میخواهم ازسایر مدعوین هم چیز هایی بشنوم ٠

وقتی او تقریبا یك‌ساعت بعد بالا پوش وکلاهش راگرفته میخواست از آنجابرو د بایداعتراف می‌کرد که‌بیشتر از آنچه در ابتدا دستگیرش شده‌بود، چیزی‌از ماجرای کشته شدن عمه‌لینی نمی دانست دردهلیز بیرو ن بادختر جوان روبروشده پرسید :(شمارولاند راتوقیف نمی‌کنید ؟ ولی‌من که‌بشماگفتم ٠٠٠ وعلاوتا ٠٠ » کمیسر با لحن خشکی اظهار کرد :

«من کدام دلیل صحیح علیه برادرتان‌ندارم دلیل واضحی دردستم نیست ٠»

تااورا بازداشت کنم. همانطوریکه علیه شما دلیل واضحی در دستم نیست ٠ »

دو روز بعد٠ دوسیهٔ مربوط به‌قتل خانم ایورینگ‌رامیز کار بمقابل کمیسر بورنمن گذاشته شد٠ عامل مرگ او حقیقتا استرکنین بود ٠ اما در بوره دانی اثری از استرکنین و جود نداشت٠ پس چه‌کسی آن زهر را درپیالهٔ قهوه خانم ایورنیك مخلوط‌کرده بود ؟

یك مامور پولیس وارد اتاق کمیسر شده خبرداد : آقای کمیسر ماد موزل ایورنیك به ملاقات شما آمده است ومیخواهد شما را ببینید ٠» «بیاوریدیش به‌درون ٠٠٠ روزشما خوش مادموزل ایورنیگ ٠ چه‌عاملی شما را تااینجا کشانید که مرا ببینید ؟

ماد موازل ایو نیگ گفت: « من ثبو تی برای محکومیت اودارم٠ الباتی که شما می‌خواهید ٠ » انگرید ازمیان دسکول خود تصویری رابیرون آورده اضافه نمود: «من‌این تصویررابرداشته‌ام٠ یك مرتبه آنرا دقیقا از نظر بگذرانید٠»

مردی با نقاب بقه

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق‌پولیس‌به تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌رااز‌کف‌داد. الك معاون کمیسر پو لیس‌به‌تشویق دیك گاردو ن به تعقیب مایتلندپیر که‌مردمرموزی‌است‌میپردازد . رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کار میکند، به‌اثر تشویق لولا بسا نـواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار اونزد ماتیلند به کـدا م‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس‌مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی‌بطرز اسرار آمیزی به سر قت‌میرود تحقیقات پولیس هاگن مد یر کلپ‌هیرون گر فتار میشود. اما هاگـن بطرز عجیبی فرار میکند واکـنـون‌پولیس به اثر اشتبا هی کـــه دارد بکس هایی‌راکه مرا جعین درشعبات‌حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپر ند در دفتر مر کزی تفتیش‌مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منفلق میشودواینـك‌بقیه داستان.

شما در سوراخ بوده اید ؟ آخ بلی، منظورم محبس است مادمـوا زل ؟ طبعا دختری مثل شما نمیتوا نـد از ان چیزی بداند .)

مایتلند به‌اطرافش نظر انداخت.

(من با تمام شخصیتها ی بـر جسته درآنجامواجه شدم . حاضرم شرط ببندم که من یگانه کسی هـم هستم که ساول مو ریس را دیده‌ام خطر ناکترین مرد در میان ما هـمه شما فکر کنید که بجای من هستید تمام مسایل بهمین ارتباط می‌گیرد درست فکر کنید، شما عو ض مـن هستید .

ما دموازن - آخ وحشتناك است ماد موازل .)

ایلا تمجمج کنان اظهار داشت : آقای مایتلند ، می ترسم بگویم که من منظور شما را تااینجا نفهمیده‌ام ایلا دید که مایتلند بانـا را حتـی فرا وان مجددا اطرا فش را بدقت مراقبت کرده سپس سرش را به



طرف ایلا نزدیك آورده گفت :

او بالحن تفریح آمیزی حر ف می

سپس دستش را دور شانه ایـــلا گذاشته ادامه داد :(شما مطمئنا به نفع من یك کلمه را به او خواهید

گفت همینطورنیست ؟ به او بگویید که شما را اخطار کره ام ذهنیـت او دوبار ه‌نسبت بمن تغییر خواهد کرد و کار ها را به نفع من انجام خواهد داد ، چطور ؟)

او با لحن تفریح آمیزی حرف می زد و ایلا به تدریج میفهمید منظور ما یتلند از ذکر کلمه (او) کسی جز دیك گاردون نمی باشـد. مایتلنـد دستهای ایلا را گرفته ، میــــان انگشتان خود مالشس داد و اگر چه ایلا صور تش را نمی دید . بـــا اینهم حدسی‌می زد که مایتلنداشك می ریزد «من هر کاری از دستـم بر بیاید یقینا برای شما انجام می دهم **اما شما بسیار هیجان** داریـد آقای بسیار عزیز مایتلند . چطور است اگر در باره نا راحتی خود با یك طبیب مشور کنید ؟ »

مایتلند با لحن موثر و به تانی گفت :

«نی نی ماد موازل ، به طبیـــب احتیاج ندارم . این یکی را نمی‌شود به کمك داکتر معالجه کرد !

اما من به شما می گویم که چـــه تکلیفی دارم .شما مرادرك مـــی کنید و مایتلند ! اما من‌تمام‌جایدادم به کسی بعد از مرگ خود واگذار شده ام ، بیك ، نفر خاص که‌تمام شوخی و مسخره‌گی در همینجا می باشد . ماد موازل ! و آن کســی هست که بعد از سر من او را باز داشت خواهند کرد .)

مایتلند در حالیکه خنده بیصدایی سر داده‌بودبا کف دست بزانویشس زد. ایلا به تدریج به این فکر مـی افتاد که مایتلند دیـوانـه شـده است .

«اما من یك پلان وسیع دارم ، هاها بلی ! ماد موازل ، من هیچگاه پلانی به این بزرگی نداشته ام‌شما به نوشتن با ماشین تایپ بلـــد هستید . ؟

«البته که می توانم . اما نه‌بسیار خوب »

بقیه در صفحه۶۰

این بچه‌های شوخ

دختر زیبا و تنازی که تازه از خرید بر گشته‌بود برای دوستانش ما جرای را که در بازار برایش اتفاق افتاده بود اینطور قصه میکرد .

... بلی من عادت دارم که با دوستم **دست بدست‌راه‌بروم‌چراکه‌من** عقیده دارم ، اینطوری در بازار های مزد حم راه را گم نمی کنیم وهم ازشر... پرزه‌گفتن‌پسران زیادمنزجر نمیشویم .زیرا هنگامیکه پسر ها پرزه ی برای دلخوشی شان به‌دختر ها میگویند اگر دختر ها با هم و شانه به شانه باشند هر یك ازین دختر ها فکر می کنند که طرف ،بالای خواهرخوانده اش‌پرزه رفته نه بالای‌خودش و به اینتر تیب کمتر تحت تاثیر سخنان بچه ها بیکه بعضا واقعیت های در پرزه های شان بشکلی نهفته است میروند .

من ودوستم در جاده ای مزد حم بی خیال راه می رفتیم که مردی‌به او شانه زد دوستم از من جدا شد و من نیز بفکر اینکه او دو باره پهلویم بر گشته است دستم را در قولشش انداختم و عرض سرك را با‌ستفاده ازموقعیت ترافیکی‌واشاره سبز طی کردم . وقتی به آنطر ف سرك رسیدم دفعتا متوجه شدم که عابرین بر من می خند ند .زود متوجه دوستم شدم تا دریابم مردم بر کی میخندند . ولی همینکه روی خودرا بسوی او کردم نزدیک بود از وحشت شاخ بکشم . من دستم را در بغل یکمرد انداخته بودم و او نیز تا آن لحظه صدای از خود در نیاورده بود . من در آن لحظه‌خیلی تنها بودم ، خیلی ، میدانید چرا ؟ برای اینکه همه میخند یدند . دوستم هم میخندید باتمام وجودش بر من میخندید و بعد خودم نیز که در همان جاخشکم‌زده بودخندیدم‌و یکجا با دیگران .

اما یکبار احساس کردم چیز سنگینی به شانه ام خورد بطوریکه نزدیك بود بزمین بخورم او یك جوان بود که بمن شانه زد ازهمین جوانهای به اصطلاح شیك واتو کرده گی .

به او گفتم :

– سعی کنید متوجه راه رفتن‌تان باشید .

– مثل که شما متوجه راه رفتن تان بودید .

– ولی من ...

– ولی ندارد ، شما به میل‌خود دست بدست آن مرد مسن و معمر انداختید و عرض جاده را با او پیمودید . منکه از او جوانترم باید چند جاده را با من یکجا برو یـد اینطوری یکدیگر را بهتر خواهیم شناخت .

– شما مگر دیوانه شده اید من آنمرد را بجای دوستم عوضی گرفته و ...

– درست پس شما متوجه همه چیز هستید که بر دیگران حکم . که ...

– والله ...

–... وازدیگران تو قع دارید که متوجه راه رفتن خود باشند .

عجب گیر کرده بودم حالا کسی مرد است این جوان را قانع بسازد .اصلا من غلطی نکرده بودم فقط از دحام مردم واز همه بالا تر توجه به اشاره ترافیك عواملی بو که آنمرد را بجای دوستم عوضی بگیرم .

به آن جوان میگویم :

– خوب حالا ممکن است ازسرم دست بر دارید .

– ممکن نیست .

– پسس از جان من چه می خواهید !

– اینکه شما دختر ها چرا از ستاره های سینما غرب پیروی میکنید .

گپ های عجیبی میزد . تقلید از ستاره ها ی سینما .

– کی تقلید کرده .

– شما .

– چگونه تقلیدی .

– ستاره های سینماتر جیح می دهند با آدمهای مسن از دواج کنند آینها عقیده دارند که مردان سالمند دارای تجربه بیشتری هستند و بالای احساسات شان غالب . این تسلط بر احساسات است که مردان مسن کمتر از زن خود طلاق میگرند درموارد دیگر نیز عاقلانه فکرمی کنند .

– من همچه عقیده ندارم ؟

– پسس چرا با من نمی آید ؟

– آقا مگر قرار بود من وتودر سر سرك عقد کنیم .من با تو کجا بروم .

– عجیب دختری هستی تا بحال هر کس میبود راضی میشد .چندان قیافه ای هم نداری که اینقدر بخود مینازی .

بعد ها هم چند بدو بیراه بمن گفت و راهش را گرفت و رفت .

حالا دیگر دوستم نیز در پهلویم بود و مات مبهوت به تمام کسانیکه به ما می خندید ند نگاه می کرد.



بدون شرح

انعام

مردی درهوتل موقع شماردن پول هایش متوجه شدکه نوت هزارافغانیگی خودراگم کرده است غرق تفکربود که خدمتگار هوتل نزدش آمده و گفت :

میدانم حتما پولتانرا گم کرده‌اید.

مرد باتعجب گفت: شما اینرا از کجا میدانید .

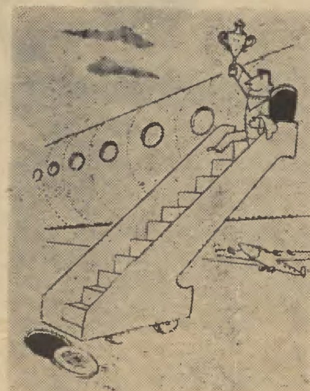
خدمتگار گفت :

پولت رامن یافته‌ام ودست درجیب خودکرده ده نوت‌صدافغانیگی‌رابرای طرف مقابل داد .

مرد باتعجب گفت : پولی را که من گم کرده‌ام هزار افغا نیگی‌است نه‌ده نوت صد افغا نیگی .

خدمتگار گفت :

من پول راقصدا خورد کرده ام . بخاطر اینکه هروقت مسافری بـه هوتل می آید من مجبور هستم نوت های هزار افغانیگی رابرایش خورد کنم . تابرای من ازین پولهای خورد شده انعام بدهد .



بدون شرح

درکشتی

دورفیق دیوانه سوار یـک کشتـی کوچك شدند . ناگهان کشتی درآب غرق شدیکی ازدیوانه ها خودش را نجات داده به ساحل رساند وديگری درآب درحال غرق شدن بود .

دیوانه اولی دوباره داخل آب شده وآواز میداد .

ـ رفیق تشویش نداشته باش و ترسی بدل راه مده . من‌که خودرا نجات دادم حالا برگشتم که ترانجات بدهم .



اینجا که برای‌مست کردن‌ساخته‌نشده است .

مشکل بزرگ

از اتاق معاینه خـانـه داکتـرروانشناس ، خانم قشنگی که تازه بکار سینماشروع‌کرده بود باداکترسر گرم صحبت بود .

ـ چه فرمایشی داشتید ؟

ـ داکتر صاحب شمابايد مراکمك‌كنيد ...

ـ یك مرد پولدار، خوش تیپ که‌مرافو ق‌العاده خـوشـ نمـو ده و خواستگار من شده است .

داکترگفت : اورا دوست دارید ؟

ـ بلی داکتر صاحب .

داکتر می پرسد :

پدر ومادر شمابه اینکارراضی‌اند.

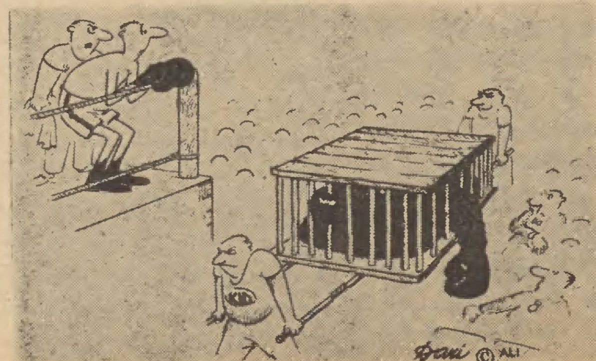
ـ بلی کاملا .

ـ پدرومادر طرف چطور ؟

ـ آنهاهم موافق اند .

ـ پس مشکل شما چیست ؟

ـ مشکل من اینست که چطـورروحیه شوهرم رابه شنیدن ایـن خبر آماده کنم .



بو کسر : نجاتم بد هید

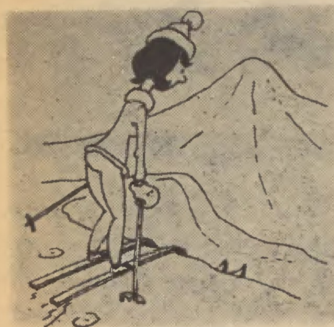
مار

احمد همیشه از شکارش تعریف میکرد وادعا داشت که شکارچـی ماهری‌است وبهمه چیزمعلومات دارد تصادفا در مجلسی‌که راجع به مـار عینکی سخن به‌میان آمد. احمدسرفه بلندی کرده وبه غرور زیاد گفت : بنده چند سال قبل به هندوستان سفری کرده بودم اتفاقا مار بزرگ عینکی به من حمله ورشد .

میدانید ؟ مار عینکی خطر ناکترین خزندگان است . درین اثنا یکی از رفقایش گفت :

ـ چطور بامار مقابل شدی ؟

ـ هیچ وقتی بمن نزدیك شد به طرفم حمله کرد. من فورا با چوبی که دردستم بود عینکش رااز‌چشمش دور کردم . حیوان جایی را دیـده نمیتوانست . گـز ندی برای من نمی توانست برساند .



بدون شرح

درداخل سرویس

دودیوانه داخل موتر پهلوی هم نشسته بودند . یکی ازآنها روبـه دیگری کرده پرسید .

ـ ببخشید آقا ، ممکن اسـت بگویید ...

دیوانه دیگر نگـذاشت گپ اولی تمام شود و جنتری کو چـکـی که در جیب خود داشت بیرون کرده جواب داد :

دیوانه‌اولی باخوشحالی‌گفت امروز چهارشنبه است .

ـ تشکر میکنم آقاپس رسیدم ... من همین جاپیاده میشوم .

سړی خپل‌خان خورا زیات‌سپک احسا سوه. هرشی ته‌به یې چه کتل نو ښه به ورته یسیده او دهر ساز په اوریدو سره بـه یـو ډول خو ښی اولږ څه سستی ورته پیدا شوه .له غوږونو څخه یې‌ټپ پورته کیده. او داسی یې احساسو له چه ستوګی یې درندی دی اود سترګو دپاسه یې یوه اورنی پرده راکښته شویده. دیوه میز دپاسه یـی یوه ښکلی مجسمه ولیدله. یوه کوچنی غر څه ډیره یی خوښه شوه څوواره یی کښته پورته کړه ،دخپلو تودو ګوتو په څوکه یی ومو ښودله. مجسمه ګوتی له‌ګچ نـه جوړه وه. بیرته یی په‌ځای کینښودله. له بلی کوټی نه دساز اوږنګ ټکور غـږ پورته وو، ټولو خوښی کولـه او ټولو خپل سات تیراوه. دڼنګـک ټکور له‌غږ سره لږ څه په سدشو.

اومجسمه ګوتی یی بیرته په ځای کینښوده . هغه له خپلو دوه اوږنو سترګو سره لری شو. سړی خپلی سترګی ومو ښودلی، خو ویی‌نه‌لید ورو ورو هغی بلی کوټی ته روان شو. داسی ورته ایسیده چه په هوا کی روان وی. همدا چه کوټی تـه ننوت نود څراغ چاپیر دلوګی یـو شپول جوړ شوی وساز ښه‌مست‌و یوی‌پیغلی سندری‌ویلی. اوسازیانو په مستی سره ساز ورته واهه .د بیړی دباد بان په‌شان هاخوا دیخوا ځنګیده. خپل ځای ته ورسید کوټه په رڼاکی ډوبه وه. ټول خو شا لـه ښکاریدل خینو خبری کولی، خـو ټولو سازته غوږ نیولی و. همدا چه سړ په خپلی‌څوکی باندی‌کښیناست نوبی خپلی مخی ته وکتل. ددوی ترمنځه دمیز هاخوا، په کوچ باندی یوه ښکلی پیغله ناسته وه. دهغی

په برندو سترګو ورته وکتل. پـه همدی وخت کی پیغلی بیاهم کـټ کټ وخندل. او سړی ور سره‌خوله خلاصه کړه او ویی خندل. کټ‌کټ پیغلی بیاهم وخندل او سړی بیـا خوله خلاصه کړه اود زړه له کومی یی‌و خندل. اودی پرله پسی خندا ګانو هغه سخت وپاروه. دایی‌یقین وچه دا خندا ګانی دده لپاره کوی که‌نه خو ډومبی چوپه وه. له مخ، ټټر او لمنی څخه یی ورو نظرلاندی وښوید. بیایی‌هم ستر ګی د پیغلی په سپینو پونډیو او ورونو باندی ولګیدلی. دشـو دو پـه سپینـی وی ترځنډه یی دپیغلی پښو اوورنو ته‌کتل. تر هغو چه ټول پاڅیدل‌او دډوډی دمیز خواته ولاړل.

په پیغلی پسی یی کتل. پیغله یوه دنګ ځوان سره اوږه په اوږه روانه وه. لاس یی دځوان په لاس

ورسره ټوله کوټه تاویدله. دډوډی دمیز خواته ورنږدی شو. هلته د کاچوغو، پنجو، چړو، غابونـو او نورو لوښو یوه جرنګاوه . هرچا خپل غابونه‌ډکول سړی‌هم وغوښتل چه خپل غاب ډک کړی، خو چـه مخامخ یی‌وکتل‌بیاهم هماغه‌پیغله‌وه ورو یی نظر دهغی په لوخـی او بربنډی تنی باندی ونښت ټټر یی تک سپین اود واوری په شان ؤ. او غاړکی یـی بیاهم ځراغونه په خپلو غمیو کی ځلول. نظریی پـه ډیره ګستاخی سره دپیغلی په‌لوڅ ټټر باندی لوبیده. پیغلی بیاهم له هغه ځوان سره خبری کولی، ورو ورو ورسره پسنیدله او بیابه یی وار په وار کټ‌کټ خندا کولـه . سړی هماغسی ورته کتل. او چه دپیغلی خوله به دخندا لپاره‌خلاصه شوه نود بههم دزړه له‌کومی‌وخندل

دهوشیاری سیوری

غوښتل یی چه دهغی ګوتی په خوا وخو ځیږی ،خو همدا چه بیایی په مجسمه ګوتی باندی سترګی ولګید لی‌نو خدا زده چه ولی یی زړه ته‌دا تلوسه پیدا شوه چه هغه واخلی. هغه یی اندازه کړه چه په جیب‌کی یی‌ځاییږی که نه، په جیب کی یی نه یواځی داچه ځاییدله، بلکه همدا شان هم‌د هغه جیب دمجسمی وړلو ته‌ډیر لوی او ارت‌و. زړه یی لوی کړ. هغه یی لومړی په ویره ویره اوبیا په زغرده سره په جیب کښی ومندله اوچه غوښتل یی روانشی نویی (هغه) ولید چه په سروسترګو ورته ګوری .دواړه سترګی یـی د دوه سکروټو په شان ځلیدلی . او کاته‌یی دتیره لور په شان. سړی داسی احساس کړه او هغی وا یـی وریدل چه (هغه) ورته وایی:

«ای غله! ماو لیدلـــی، مجسمه ګوتی په ځای کیږده.»

ورږید ژر یی جیب ته لاس کـــړ

سترګی هم سړی سړی وی، هروار به‌یی کټ‌کټ خندل اویو لړ سپین غابښونه به‌یی دړلی په شان دشونډو له‌منځه ښکاره شول. دنجلی یـو آسمانی رنګه لنډ کمیس په ځـان کی‌و. پونډی یی ترورنو پوری بـر بنډی وی. تکی سپینی پونډی یی داسی وی لکه چه‌د مرمر دو برې نه‌تراشلی شوی وی. جګه غاړه یی وه. ترزنی لاندی یی په غاړه‌باندی یوتور خال و.او ترخال لاندی‌دهغی غاړکی پرته وه. هغه غاړکی چه په غمیو کی یی یو څراغ ګن ځرا غونه ښکاریدل. دپیغلی سرو شونډو او دړلی په شان سپینو غابښونو دټولو پام ځانته اړولی و. همـدا دسـړی ورته پام‌شو چه هغه خاندی نو یی خدا زده چه ولی داسی احساس کړه چه‌دا خندا دهغه لپاره ده. او له‌ځانه سره یی ایستدلال کاوه چه هرو مرویی خندا ګانی زما لپاره‌دی ډومبی خویی نه خندل. نو وار یی

ورغوټه کړی و. له هغه سره یـی خبری کولی، خو شاله وه او خندل یی. غوصه ورغله خو چه غوښتل یی‌تر هغوی ور سیوری نو «هغه»یی بیاهم مخی ته شین شو.

هماغه دوه سړی دسکروټو په‌شان ستر ګی ، نیغ یی ورته کتل.وچ په ځای ودرید. «هغه» په ځیـر سره ورته وکتل . داشی چه یوه شیـبه یی‌هم له نظره ته غور ځاوه.

خو شیبی دسړی هرڅه هیروی دڼینګ ټکورغږونه‌دنو رو ګیه ګو نه اود محفل تودوخه . او یواځی یی خپلی مخی ته (هغه) لیده له سرو سترګو سره. غوښتل یی چه ترینه تیر شی. خو غږ پر وشو .

— (پام کوه چی بی‌عقل نشی ! پیغلی کوږده کړی. او هغه رنګ ځوان بی دژوند ملګری دی !)

اود سترګو په رپ کښی ترینه پناه شو. سړیی جورلیده اوورسره

ټولو خندل خودی نه پو هیده چه هغوی ولی خاندی. ټولو هغه تـه وکتل او خندل یی.خو دهغه‌ستر ګی بیاهم دپیغلی په‌ټټر باندی لامهانـد

سره رغړیدی. ډوډی وخوړله شوه ټول خواره واره شول. او هرڅوک بیرته خپلو ځایونو ته راغلل سړی پیغله ځارله چه چیری کښینی. او همدا چه هغه یوه کـوچ بـا نـدی کښینا ستله نودی بیاهم په مخامخ څوکی ورته کښیناست. بیایی هم‌په خلاصو سترګو دهغی پونډی کتلی

او ترورنو پوری یی نظر رغړاوه. یوځل بیایی هم سروچورلید. ځان یی سپک احساس کړ . او پیغلی بیاهم کټ‌کټ وخندل. نور طاقت

ورنغی. غـو ښتل یی چه له‌ځایه پا څیږی او ولاړ شی دپیغلی څنګ ته کښینی آخر پیغلی هغه ته‌خندل

ظاهرا یی دځوان لەخبرو نەخوښی کوله خودی‌یی‌پوهوەچه دا‌ځندا‌ګانی ستا لپاره دی ستا لپاره دی ! وار په وار بەیی دسترګو لەګوټه ورته کتل هم . او همدی خبــر و تــــه پوځت ورکاوه چەپه سپین سترګی سره پیغلی ته وګوری، غوښتل یی چه لەځایه پاڅی ورشی اود پیغلی څنګ ته کښینی، په تیرېی لاس ووهی اود پوندیو او ورنو دپاسه یی ګوتی وکاږی او له ځــا یه هــم لەځایه همهوخوځید چەبیاهم (هغه) پیداشو. شك یی مخی ته ودرید. لاهماغه دوه اورنیو سترګو سره. سترګی یی تکی‌سری دسکرو ټوپه شان وی. دهغه غبر یی لــه ورایه واورید —

— (پام کوه چه له ځایه دی ونه خوځیږی ، داتش خیــال دی چــه پیغله تاته خاندی. هغې میره کړې



دی. هغه خپل میره ته خاندی . دهغه ځــان، دهغه ښکلی ټټر او ښکلی ورنونه او لــنډه داچه ټول وجود، دهغه پەمیره پوری اړەلری. له ځایه مه خوځیږه، مه خو ځیږه، مــه خو ځیږه ، اودی پرلــه پسی اخطارونو هغه بیر تــه پــه ځای کښینا وه . خپلی ستر ګــی یــی ومو‌ښودلی خدازده چه ولی یی دا اندیښناه په ذهن کی تیره شوه .

— زما سترګی همد (هغه) پەشان سری‌دی.. زماسترګی همدسکروټو په شان دی.. زما نظر هم دلور په شونډو باندی یوەترخه موسکاتیره شوه. سریې سخت چورلیده، زړه یی دډوډی له خوړلو نــه ورووسته ښه نەو، او پورته پورته کیده ورو ځیر تیره دی ..)

او لدی اندیښنی سره یی پــه له ځابه پو رته شو. همدا چه ود ره خواته وسید نویی لەیوه تن سره څو شیبی خبری و کړی ، هاخوا دیخوا ځنګیده ، پښی یــی کښل کیدلی. لەهغه سړی سره یی‌ډیری خبری وکړی ، ډیری خوږی پستی خبری څو څوواره یی هغه پەمخ او تندی باندی ښکل‌کړ، څوواره‌ترینه ځار اوقربان شو، او بیایی خدای پامانی ورسره وکړه ، دشپې پــه تیاره کی کو څی تــه ووت، لاهم دهنګ ټکور غږو هغه غوږو نو ته ورته. همدا چه دواټ زی تەورسید نویی اشپلاق وکړ او یوټکسی یی ځانته ودراوه. تکسی ودرید اوځان یی‌پکښی واچاوه. دخپل‌کور آدرس یی ورکړ. شیبه ښه پخه‌وه. لەځان سره‌یی فکر وکړ —

— دی تکسی والا به نن ښــه‌کار کړی وی .

اولدی خبری سره یی په شونډو باندی‌یوه شیطانی موسکا و ګدیدله

— راځه چه پالاره کی یی لوڅ کړم... ډیری پیسی به لری ،)

همدا چه موټر یوی ګوښی‌کوڅی ته تاوشو نو سړی غوښتل چــه تکسی والا ته ووایي چه ویی‌دروی او هلته یی لوڅ کړی او پیسی یی ترینه وشکوی خوچه خپل لاس‌یی سوك کړ نوناڅاپه هماغه دوەسری اود سکروټو په ځیر سترګی یــی مخی ته راغلی چه ورته کتلایی. د هغه ترغوږه شول چه (هغه) ورته وایی —

— (ای‌غاله ! پام‌کوه چــه داکار ونکړی، داغریب بــه سبا ځی اود تکسی دخاوند حساب به ورکوی. داپیسی خوږی خپلی ندی څه ... دهغه بچیان هم ډوډی ترینه‌غواړی هغه خوب په ځان حرام کړیدی‌چه دبچیانو ګیډی یی مړی شی ...

او لاپه همدی فکرونو کی ډوب وو چه تکسی والا برك وواهه. او سړی پیسی ورکړی، ترینه کوزشو ددغو دوه اورینو سترګو له ځارنه یوه شیبه هم‌نه پەکراره هره شیبه اورینو سترګو ځاره. خپل کورته ننوت. همدا چه تشناب ته ورسید نویی ځان په هینداره کی وکوت— سترګی یی ذدوه سکروټو په شان سری وی. لەځانه ودر شو بیاهم هماغــه دوه اورنی سترګــی، پــه هینډره کی‌یی هم نه پــر یښود. اسویلی وکیښ، په قار سره یــی وویل —

— (دا دوه سترګی ماپه کرار نه پریږدی ...)

اوبیایی په ذهن کی تیر شول —

— (آه چه څومرەښکلی پغلەوه .)

له ځان سرەیی فکر کاوه چه که لــه دغسی یوی پیغلی سره ژوند نه وی، اوکەدغسی یوەپیغله دسړی غیږ توده نکړی نولدی ژوند نــه څەګټه... او بیا یی وویل —

— (آه زه نه پوهیږم چه داژوند پخپله څه ګټه لری ؟

دژوند یو پوچ اوتش شــی دی ... آخر زه څەله ژوند کوم ؟

دی پوښتنی ښه شیبه په چرت کی ډوب کړ ورو ورو د اعــتقــا د ژوریده اود پوخوالی خوااته ورته . یو وخت یی بیا هینداری ته وکــتل په هینداره کی یی وکتل چەپەلاس کی‌یی دږیری خریلو یوه چاړه ورو ورو هغه خپلی مری‌ته نژدی کوی—

— (دا ژوند څه ګټه نلری !) .

همدا چه چاړه یی په خپلی مری باندی کیښوده نا څاپه یی ولیدل چه هماغه دوه سترګی چه دسکرو په شان سری وی اود اور بخرکی ترینه اوریدل. سترګو ورته کتل او (هغه) موسکیږ. څه ورته ویل. چه ښەیی غوږونیو ، هغه له خپلو اورینو سترګو سره ورته کتل او دوویل یی —

— (بس کــړه! دا دلنډه پــاری کارونه دی.. ځان وژل دکمزورو او او ډارنو انسا نــانو کــار دی !)

او خپلی سری سترګی‌یی یوه شیبه هم ترینه نه لری کولی لاس یــی بیرته کړ او هیند ره یی په سوك ووهله دړی وړی شوه. او سوك‌یی وینو کی لیت پیت شو .

خود ماتی هینداری دچاودو په منځ کی بیاهم دوه اورنی سترګی ورته متوجه وی اوهغه یی ځاره —

— (ځان وژل دډارنو انسا نا نــو کار دی !...)

۱۵مخ پاتی

سترگی ستاسو دبدن

په تیره ،بیاددولس اوشپاړلس کلنی ترمنځ ،باید دلیدو څارنی دپاره وخت په وخت دسترگو ډاکټر ته ورشی.

طبی عینکی څموخت باید ولرو؟

که لیری یانژدی ښه او څرگند نشولیدلای (لیری لیدو نکی سترگی نژدی له منځه وړی او نژدی لیدونکی سترگی ،لیری نایژندلی وینی) که دسر خوږیاو خوابدی راته پیښیږی، که دکوم لیری ځای دلیدلو په وخت کی دښو سوری کموو او په ورځو، تندی اومخ باندی گونځي اچو و، که کوم لیری ټکی له یوه گوچنی سوری څخه دځپلو سترگو په نسبت ښه وینو ،که دموټر چلو یامطالعی ددد ه‌ی‌سکبد ه‌ږ

په وخت کی سترې کیږوکه په معمولی ر، کی دشیانو پیژندنه یا مطالعه راته گرانه شوی وی باید په دی و پوهیږو چه طبی عینکو ته اړتیالرو طبی عینکی باید دډاکتر دنسخی سره سم وی، که داسی نه وی که داسی نه وی نوله عینکو څخه استفاده دنارامی اوسر خوږی سبب کیږی دشپی له خوا اودمطالعی په وخت کی دښیښی رنگ باید سپین وی، بالعکس دنیمایی ورځی په گرېو په تیره بیا په دولی کی دتیاره رنگو عینکو استعمال دسپین په نسبت ښه دی، دعینکو ښیښی باید په ټوکریا پښه پاکی نش‌ی ځکه چه دکرښو د پیدا کیدو او دښیښی دخرابیدو سبب گرزی بلکه دهغو مخصو صو ټکرانو څخه باید کار واخیستل شی چه په پلورنځیو کښی نشته.

دخلکو دمشغولاوو سره دوړانگی اړیکی.

دهری مشغولا دسرته رسو لو ښد منمدعی

دپاره ټاکلی وړانگی ته اړتیا شته لیکوال ،گنډونکی، مامورین شاگردان نقاشان ،سازیان او دوی ته ورته کسان ،بشپړی او ټاکلی وړانگی ته اړتیالری مثلا دگنډونکی دپاره هغه رڼا چه له پاسه یی څلیږی بشپړه نه ده اویوبل څراغ ته هم اړتیا لری،لږه رڼا په مستعدو خلکو کښی سترگی دنژدی لیدلو سره عادت کوی.

په زرو خلکو کښی په لږه رڼا اوله عینکو نه پرته مطالعه او کار امکان نه لری لږه رڼاسترگی ستړی او اعصاب کمزوری کوی.

ډیره غوره اوښه رڼا ،دلمر روښنایی ده چه په غیر مستقیمه توگه کو ټه روښانه کړی دغه راز زیاته رڼا هم سترگی کمزوری او ستړی کـوی ددیوال یاتابلو رنگ باید زیات نه وی وی ځکه چه دوړانگی انعکاس سترگی ستړی کوی ،زیاتـه رڼـا سترگی سره کوی اوداوښکو تو ئیدل زیاتوی ،ډیری قوی رڼاته سترگی ـ نیول ،دسترگو سخت در دپیښنو ی لمرته مستقیمه ننداره او دکسو ف اوږده دوام دسترگو ترده سو ځوی اودایمی ړوندوالی پیښوی چه علاج نه لری نوځکه باید پاملر نه وشـی چه ماشومان دکسوف په وخت کی لمرته ونه گوری.

دهغی رڼا اندازه چه سترگو تـه رسیږی ،دبیلو بیلو غړو په وسیله کنترو لیږی ،په سترگو کښی د ـ ځینو دانو موجودیت ،زیاتی رڼـا جذبوی ،زاړه خلك چه په سترگو کی دغه راز دانی نشته ،له رڼا څخـه زیاته متاثره کیږی او سترگی یـی همیشه نیمه تړلی وی ،البته تیا ره عینکی تریوی اندازی پوری ددغـه راز نارو غانو نارامی کموی.

دسترگو کسی په وړیـدو سره ـ سترگو ته دزیاتی رڼا دداخلیـدو مخنیوی کوی. له څلویښت کلـن څخه وروسته ،سترگی معمولا د ـ گنډلو ،لوستلو دپاره عینکو ته اړتیا پیداکوی هرډری کاله وروسته باید دسترگو او عینکو نمره کنترول شی لږه غذا ،قحطی جگـړه او اوږده ـ مسافرتونه ،ځینی دواگانی او سگرټ دسترگو لید کموی یایی له منځـه وړی.

دسترگو غټوالی یاوړو کوالی د سترگو دگاټی په حجم پدی اړه نـه لری بلکه دښو په دسویری په لـږ والی یازیاتوالی پوری تړلی دی، د سترگو دگاټی پنډو للی تقریبـا ۲۳ میلیمتره ده اونن ورځ دجراحی عملیاتو په وسیله سترگی غټـی ښودلی کیږی ،له ځینو نارو غیـو څخه وروسته معمولا کله کله پـه سترگو کښی تپله پیدا کیږی، خو باید وویل شی چه دهری نارو غـی په څارنی سره په سترگو کښـی

دهغی تپلی دپیدا کیدو مخنیوی ـ کیدای شی، دغه راز دسترگو د ـ قرینی دپیوند دعملیاتو په وسیلـه دسترگو تپله لیری کیدا ی شی که دپیوند عملیات امکان ونه لری دتورو عینکو په وسیله تپله به تیدای شی.

بقیه صفحه ۴۳

سرگذشت دردناك

وقتی هوتل راترك گفت، مجبور شد برای پرداخت پول هوتل، موتریکی از دوستانش راگر و کند .هنگامی که پول هوتل راپرداخت وتکت ترین راخرید ، فقط آنقدر پول د یگر نزدش مانده بودکه چند تا مالته بخرد.ازینرو نتوانست به حـما ل ایستگاه انـعام لازم‌را بدهد.

***

روزنامه درباره چگونگی مرگ «ایزادورا » نوشته بودکه اوسوار موتر بود. نا گهـا ن دستمال گردنش به‌عرابهٔ جلوموتر گیر کردو به‌حالت خفه شده به پایین‌افتاد.

وقتی روزنامه راگذاشتم، به‌نظرم آمد کـه مردم آه میکشنـد آهی که باکنجـکاوی و تاسف توام بود ـ برای اینکه زنـدگی و ی شکل افسانه را داشت. افسانه یی‌دلچسپ وغم انگیز . تعداد انگشت شماری از مردم این استعداد رادارند که‌بزندگی شان شکل فسانه بدهند. زندگی «ایزادورا» نامفهوم‌بود. ازهمینرو همه فکر میکنند که‌همه‌چیز رادربارهٔ او میدانند.

«ایزادورا » دخترزیبا یی بودکه بـرای مدت کوتاهی درخشید تامزهٔ شهرت و ثروت رابچشد . او انقـلابی ترین رقاصهٔ نسـل خودش بودکه پیروان بسیار یافت . بعد ، عـلاقهٔ مردم به‌او ،به‌حیث‌یك راقاصه ،ازبین رفت ولی زندگی اوکنجکاوی همه رابرانگیخت بانظرداشت این نکته ،من اطمینان دارم که‌همهٔ مردم خبرمرگ اورا خوانده اند.

تصویری که‌من از «ایزادورا» سـاخـته ام ناقص وناتمام است،ولی اگر توانسته باشـ که‌چهره اورااندکی ازهالهٔ افسا نه‌بیـرو ن آرم ،بازهم ازکار خودم راضی خوا هم‌بود. اگر این تصویر شمه‌یی از حقیقت ر اآشکار سازد ،من به هدفم رسیده ام.

روزهایی که میخواستم این نوشته راپایان دهم ،خبری در یکی از روزنامه ها چـا پ شد:

«دوستان» ایزادورادنکن ر قاصهٔ پر آوازه که اخیرا به‌صورت غم انگیزی چشم ازجهان پوشید، درصدد هستند تاپولی جمع آو ری کنند وبه یادبود این رقاصه مجسمه‌یی در شهر «نیس» بسازند این مجسمه «ایزادورا» جامهٔ کوتاهی به‌تن خواهد داشت ودردستش گـلابی خواهدبود که‌برگهایش در حال پرپر شدن است. »

فکرمیکنم که‌این مجسمه شاید زیبا باشد وشاید من‌شبی به‌دیدن آن بروم. دربای آن با یستم وخاموشانه به‌آن خیره شوم شا ید هم بخندم . شاید هم‌رو ح«ایزادورا» یکجـا بامن بخندد ومیگوید:

«چرابه جای این گـلاب یك گو کتیل د ر دستم نگذاشته اند. ولی به‌هر صورت خیلی لطف کرده‌اند»

شاید درین لحظه آنچه راکه کمی پیش از مرگش‌به من گفت ، فـراموش کرده‌باشدا‌و گفته بود:

«چرا مردم صبر میکنند تاکسی بمیرد و آنوقت برایش گل میفرستند ؟»

«پایان»

بقیه صفحه ۵۰

برگزیده‌الفرد هیچکاك

کمیسر تصویر رابرای لحظات طو لانی‌به دقت دید. درفوتو مشاهده نمود که‌رولا ندیك قاشق بوره رادر قهوه عمه اش می‌اندازد.او به‌کمك ذره بین تصویررامعاینه کرد. سپس ازجایش برخاسته گفت: «مادموازل ایورنیک لطفا بامن بیایید. »

ـ «باشما؟ بکجابروم؟ هنوز هم همه‌چیز برای تان واضح نشده‌است؟ »

ـ « چرا، بکلی روشن شده است.ازهمین سبب بایدشمابامن بیایید .» کمیسر بـــه معاونش که دراتاق مجاور بود اشاره‌نمود. آنها مادموازل انگرید را دروسط قرارداده، به طرف‌موتر خدمتی‌بورنمن که‌درحیاط ایستاده بود رفتند. کمیسر دروازهٔ راست موتررابازکرده گفت: «ماد موازل ایورنیگ لطفا سوار موتر شوید !»

مادموازل انگرید سوال کرد: «به کجا می‌رویم ؟»

ـ«نزد شما، به منزل تان‌می رویم.

«بلی اما.. من‌فکر میکردم که‌شمارولاندرا توقیف‌می کنید».

ـ«وحالا دگر به‌هیچوجه این کار رانمی کنیم» پس ازچند دقیقه مقابل دروازهٔ منزل انگرید آنها ازموتر فرود آمدند. انگرید‌سرش راشور داده ،خموشانه دروازه رابروی هردو مـامور پولیس جنایی بازکرد . وقتی آنها به‌رهروی کوچك منزل وارد شدند کمیسر گفت: « حال خواهشمندم فیلم این تصویر رابمن‌بدهید.»

رنگ ازصورت دختر پرواز کرد ،به‌لکنت افتاد: «ف..فیلم ... من آنرا..: پیش عکاسی است که‌آنرا چاپ‌نموده .»

بورنمن بالحن تهدید آمیزی پرسید :«ناچار بایدخودم بپالم ؟ شما مرتکب اشتبا هــی شده‌اید. درتصویر شما اتفاقا ـزبایگرونـد تصویر جنتریی معلوم می‌شود که‌تاریخ ۲۵ دسمبر رانشان میدهد. شما بتاریخ ما رچ پیش ازشب جشن‌تولدی زهررا درپیالهٔ‌قهوه عمهٔ تان انداخته‌اید. شما نقشهٔ این کار را قبـلا کشیده بودید ومیدانستید به‌چه‌وسیله اورامسموم بسازید وهم می‌دانستید که‌برای وارد کردن اتهام به‌برادرتان محتاج سند و اثباتی هم میباشید وبهمین منظور درشـب کرسمس این تصویر را ازبرادرتان‌برداشته بودید تابه‌روزموعود ازان بحیث حربه‌یی علیه او استفاده کنید. شما میدانستید که‌تصویر رادر فرصتی تهیه نمایید که‌برادر تان‌لباس خوب پوشیده باشد. شما برای‌بدست‌آوردن دارای وثروت عمه‌تان بدون وجود کدام‌رقیب کمربسته بودید. وهم شمانسبت به‌برادرتان که‌خصوصیات روحی وروش زندگی او نسبت بشماکاملاطوردگر است‌حسادت می ورزیدیداز اونفرت داشتید، بنابرین خواستید خاربغل‌را هم از خود دور سازید وبرادرتان رابه‌اتهام قتل عمه‌اش به‌زندان بفرستید.

مادموازل انگرید چشمهای آبی رنگ خود رابصورت کمیسر دوخته‌بود وزمانی توضیحات کمیسرراشنید، انگرید بالحن خشکی ا ظـهار داشت : «تمام‌شد .من‌همیشه میگفتم که هر حماقتی پاداش دارد. ودر موردخودم‌هم همین موضوع‌صدق‌می کند.»

بقیه صفحه ۱۳

قاچقبران که‌میخواستند...

سرعت سر سام‌آوری بر فرارذریعه موتر پر داختند و موظفین پولیس هم باهمان سرعت‌در حالیکه فاصله زیادی با موتر قاچا قبران داشتند برای گرفتاری آنها اقدام کردند و **ذر وهله اول برای آنکه موتر لاری** از نظر نا پدید نشود چند نفر از موظفین پولیس موتر لاری را متوقف ساخته دریور را اخطار دادند از جایش حرکت نکند وبعد موتر پولیس برای گرفتاری قاچاق بران بحرکت افتاد..

بالاخره موتر پولیس از والگاه سبقت جسته **پس ازاعلام خطر** بدریور والگاه دستور توقف داد و دریور والگا ەوقتی خودش را در چنگال قانون محصور دید نا گزیر موتر را متوقف کرده و خود شا ن را تسلیم پولیس کرد .

بناغلی محمد ظاهر ، طاهر مدیر قاچاق وزارت داخله ضمن اظهار مطالب فوق بقیه جریان را چنین تشریح کرد .

دریور لاری و قاچا قبران جهت تحقیق به مرکز وزارت داخله منتقل گردید واز **سقف موتر لاری** در حدود ٦٠ **خر یطه هاوی ٤٣٧ کیلو** و هشتصد گرام تریاك بدست آمد قاچاقبران عبارت از محمد یوسف پسر گل محمد باشنده **قریه ابراهیم** خیل ولایت لوگر که می خواست تریاك هارابه حاجی‌عبدالرحیم پسر حاجی عبدالعزیز ساکن ناحیهٔ پنجم شهر قندهار تسلیم بدهد می‌باشند که هر دو نفر مذکور از طرف موظفین انسداد قاچاق گرفتار شده اند ولی شخص‌اولی‌که مواد مخدره را از (گرد کوه) ارسال کرده بود بدست پولیس نیفتاده است ،زیرا قاچا قبران متاع شان را روی رمز از یك جا به جای دیگر حمل می **کنند وپول می گیر ند وحتی در یور حامل مواد شان‌گر فتار** می شوند قاچا قبران از موضو ع آگاهی پیدا کرده فراری میشوند .

دریور گرفتار شده هم آدرس مکمل واصلی قاچاقبر را نمی داند زیرا وقتی قرار داد بین قاچا قبر و دریور عقد میگردد متاع مو اد مخدره در جائی تحویل دریور می گردد که محل مشخص نیست‌مدیر قاچاق وزارت داخله علاوه کرد :

اشخاص مذکور در اعترا فات خویش متذکر شده اند که هرگاه موفق می شدند ٦٠ خریطه تریا ك را تسلیم شوند ازطریق رود هلمند ذریعه شتر آنرا از سر حد کشور خارج ساخته‌و به قاچا قبران‌خارجی تحویل میدادندچنانچه آنها متذکره شده اند که قبلا ۱۸۰ خریطه تریاك را تسلیم قاچاقبر ان خارجی دردو دفعه داده اند ، نا گفته نماند که قبل برین واقعه موظفین مدیریت قاچاق وزارت داخله ٦۰ خریطه تریاك را از موتری در حصه پل چرخی گرفتار کردند که دریور مو تر محمدظاهروکلینرش‌محمدناصر نام داشت آنها معترف شده اندکه چار بار دیگر اشیا مو رد نظر قا چاقبران رابه قند هار نقل دا ده تسلیم حاجی عبدالحمید و حاجی موسی نموده‌اندموظفین این مدیریت بعد از اطلاع واقعه خانه حاجی عبدالمجید را در قندهار مو رد تلاشی قرار داده ۲۳٦۰ کیلوتریاك و۷۰۰ تو پ شکه ایرانی، جر سی وشری را با یك عدد مهر تقلبی گمرك بدست آوردند که قاچاقبران مذکور در ولایت مربوط شان جهت تحقیق وبررسی ازعمل شان‌تحویل داده شد .

بناغلی محمد ظاهر ، طاهر مدیر قاچاق در جواب سوالی گفت از اواخر ماه سرطان ٥۲ الی اخیر سال ٥۲ ــ ۱۰٤ واقعه قاچاق از خود مر کز کشف‌وگرفتارگردیده‌است که ۲۹۰نفر به اتهام آن گر فتار شده اند و دوسیه شان تکمیل و جهت طی مراحل قانونی به مرجعش سپرده شده است هم چنان موظفین این مدیریت در همین مدت موفق شدند ٥۱۹ واقعه قاچاق را در ولایات کشور گرفتار و به گمرکات **مربوط شان تحویل بد هد که بیشتر** این واقعات در قندهار هرات ــ ننگرهار و قلات صورت گرفته است .

از مدیر قاچاق وزار ت داخله پرسیدم :

به استثنای موظفین مدیر یت قاچاق هر گاه مردم در زمینه‌گرفتار ساختن اموال قاچاق با پولیس هم کار نماید چه اقدامی در زمینه صورت خواهد گرفت ؟

میگو ید .

هر گاه مردم درین زمینه بــا موظفین مدیریت‌قاچاق وزارت‌داخله همکاری نمایند به گمان غالبدست قاچا قبران ازین جنایت شان کوتاه ساخته خواهد شد ، زیرا موظفین این مدیریت نمی توانند تمام جهات و ساحات را از نگاه قاچا قبرا ن در نظر بگیرد **ودرین راه همکاری** مردم شرطاساسی‌و واقعی پنداشته شده بر علاوه آنکه خدمتی بزرگی **را به کشور خود ها انجام مید هداز** اصل قیمت متاع قاچاقی ۱٥ فیصد آن شخص که اطلاع داده است بعد از طی مراحل ذاذه خواهد شد، **چنا نچه هرقلم اموال‌قاچاق‌که به‌دست قانون قرار میگیرد قیمت گداری‌شد و بعدا به مرجعش تحویل میگردد** چنانچه ز ۲٦ سرطان ــ اشیا ــ اموال و اجناس که طور قاچاق به دست آمده و قیمت گذاری شده در حدود پنج ملیون و هشتادو یك هزار و هفتصدو نود هفت افغا نی گردیده است .



وقتیکه خاشاك صندوق میو ه باز رسی شد از بین آن موادمخدره بدست آمد



در حین باز رسی مو تر در بین جوال ها مواد مخدره ظاهر و کشف شد

بقیه صفحه ٤٠

* طرز صحبت در مجالس

شانرا نیز همراه می برند .
باید دانست که ایـــن وضـــع نیز

آن ها را خیلی نا راحت می سازد، برخی خانمها عادت دارند که در

مجالس مهمانی وضیافت ها لب از لب نمی کشانید و کلمه ای سخـن

نمی گویند . روی این اصل تصدیق خواهید کرد که وجود چنیـــــن

اشخاص عبوس و زمخــــت در مجلس مهمانی برای سایر یـــن

نا گوار و طاقت فرساست .
مخصو صا برای میز بان که با

تحمل زیاد و خساره مادی خواسته است ساعتی را با خوشی و تفریح

از مهمانان و دوستان خود پذیرایی کند .
بنابرین اگر در مجلس که فرضا

دشمن شما هم آنجا حضور داشته باشد و یا بعد تر وارد شود بایـد ملتفت باشید که آن یکی دو ساعت را طوری رفتار کنید کـه حضو ر شما موجب را حتی دیگران نگردد.

خانمها ی تربیت شده هر بـه بدگوی از آشنایان خود مبادرت نمی ورزند و اگر اتفاقا کسی از دوست

تان بدگویی کند وظیفه طرف مقابل است که از دوست خــود منطقی دفاع کند . اما تنقید و عیب جویی برای اشخاص چیز فهم به هیـــچ وجه شایسته نیست ولو به شکل مزاح و ساعت تیری هم باشد .

اشخاص فهمیده هیچگاه گلـه گزاری و شکایا ت خود را در منزل دیگران سر نمی دهند و با اینگونه گفتگو های بی مورد موجبات سردی و کدورت مجلس را فراهم نمیکنند و زمینهٔ ناراحتی صاحب خانه رابار نمی آورند .

بقیه صفحه ٣٠

آیندهٔ بهتر برای...

فوری نیز اتخاذ نمایند. آلهٔ مذکـور بنا م بایو پتام بوده که مرکب است از پنس‌های

کوچك که در راتنهای یك سیم نازك و صل بوده وازراه‌ورید برای گرفتن نمونه های‌قلب وصل شده میتواند . وهمین تخنیك که‌ازعدم

قبول قلب جلو گیری نماید توسط داکتـــر ویلیام ـ سمر لین کشف گردیده است.وی متوجه گردیده است که پوست میتواندبرای

یك مدت طولانی عاری از هرنوع تماس‌با دیگر قسمت های وجود نمو کرده وبحیث و جـود خارجی تلقی ناشده و هیـــچ نوع‌عدم قبـول هنگامیکه به‌دیگر قسمت های وجود پیو نــد گردد نشان نمیدهد . وی بااین تخنیك‌چندین انسان راهم تداوی کرده‌است .

واخیرا حیوانات قرینه رامطالعه کرده وبه هیچ نوع پرابلم عد م قبول ، بعد از آنکه به قرینه موقع داده شد تا در لابراتواربرای یك مدت موقت‌نمو کند برخورد نکردند.وحالا گردهٔ حیوا نات لیتموس پانقراسی را بـرای

عملیات پوند امتحانی انکشاف داده است‌اگر توقعات‌ویلیام سمر لین منتج‌به‌تحقیقات بیشتر شوداین تخنیك‌ممکن‌است درقسمت پیونداجزای مختلف بدن واحتمالا قلب بیشتر قابل قبول باشد . هیچکس نمیداند که ریشل ودیگـر مریضان باچند نوع عدم قبول زندگی کردند بسیاری معتقدند که‌ساختمان خلقت اینهـــا خوشبختانه مشابه بــــه‌ساختمان صاحب اول قلب بوده . بنا وجود اینها قلـــب رابحیث وجود خارجی حس نکرده وعملیهٔ عدم قبـــول

بسیار ضعیف بوده‌است .

اگر این فرضیه بعداز تحقیقات بیشـــتر مثبت‌ثابت گردد جراحان قادر خواهند بـو د تاساختمان خلقت قلب دست داشته راامتحان نموده وآنرا به‌یك مر یض که‌از نگاه خلقت مطابقت داشته باشد مقایسه کنند. این نوع مقایسات ازمدت هاقبل درقسمت خون‌صورت گرفته واخیرا درمو رد پیوند گرده‌ها دیگری اجزای انسان نیز امتحان شده‌است.

این تحقیقات نظریه راخلق نموده کـــه علت مریض قلب بالاخره خو بتر درك‌گردیده وراهای جلوگیری آن دربسیار ی مردم پیـدا خواهد شد. همچنا ن محققین مو سسه ملی قلب وشش امریکا ودیگر موسسات‌به‌کوشش

های شان درباره قلب های مصنوعی کـــه بابطری کار میکند دوام میدهند. گرچه یـك آلهٔ قوای ذروی عملیات برای چندین روزبعد ازاینکه قلب مریض توسط جـراحی کشید ه

شود، مریض‌را زنده نگهمیدارد.اماهیچ نوغ‌قلب مصنوعی قابل پیوند باعملیات آزاد بـــرا ی استفاده انسان‌موجود نبوده وممکن بـــر ای

سالها میسر نخواهد بود. که البته قلـب یگانه راه حفظ حیات انسانها خواهد بــو د ومهم آنکه تعداد نسبتا محدودی جراحان‌وتیم

های جراحی لایق این نوع جراحی مشکـــل را به‌عهده گرفته ، وذخایر بسیار محـد ود قلب انسان مرده، این نوغ جراحی نیزمحدود ساخته‌است .

بقیه صفحه ٤١

پیوند زنده گی

درست ، روشی را در پیش مـی گیرند که سزاورا وظیفه انسانـی آنهاست . و گرنه بهشت زندگـی در کانون خانواده باز هر کـلام و

کجروشی های زن خانه ، جهنمـی بیشش نخواهد بود . ودر فرجام کار این وضع سبب می شود که رشته مستحکم زندگی دو موجود از هـم بسکلد ونتیجه نامطلوبـی با آرد

اظهار امتنان

بدینوسیله از وضع شریفا نـــه اعضاء گروپ‌توزیع تذکره جمهوریت در حوزه ناحیه (٤) بالخصو صـ از بناغلی نعمت الله مدیر آن اظهار امتنان نموده موفقیت شانـرا آر زو مینایم)



عزیز الله غنی زاده از ناحیه (٤) (٩٢) ١ ـ ١

تور نمنت بهاری

تیم های لیسه ها و دارالمعلمین در ردیف الف قرار میگیرد .

در دور اول تور نمنت مسابقات میان تیم های مکاتب شهر مـــزار شریف وولسوا لی های نزدیك‌شهر صورت میگیرد دردور دوم مسابقات میان تیم های ولسوالـی هـای دور دست و دیگر مکاتب انجام خواهد یافت و در دور سوم مسابقات میان تیم های موسسا ت و تیم هـــای منتخب معارف ودرا لمعلمین صورت خواهد گرفت .

وی اضافه کرد که مسابقـا ت تور نمنت مذکور به صورت لیـــك است و از نتیجه این تور نمنت ، ورزشکا ران لایق و ورزیده انتخاب خواهد شد تاتیم محلی ولایت بلـخ را تشکیل داده جهت مسابقات بـه مرکز بروند و در تور نمنت هـای کابل شرکت ورزند .

بقیه صفحه ٢٣

زیربنای انکشاف

تجارتی ،تعلیما تنامه تطبیق‌مقررات نیز تدوین ونشر گردیده است .

علاوتا برای پیشبرد امور مقررات و تطبیق آن ، در چوکات وزا رت تجارت ، ریاست دیگری بنـــام ریاست (تجار ت خارجی) تاسیس گردید .

بقول بناغلی محمد خان جلا لـر وزیـر تجارت ، مـنظور اساسی از تدوین مقررات فعالیت های تجارتی رهنمونی تجارت براه سالم مـــی باشد .

به اثر تطبیق این مقررات‌حکومت قادر خواهد شد ، تا از فعالیـــت های تجارتی خارجی مطلع گردید ه و برای جلو گیری از مشکـلات در آینده ، دیگر تحولات در قیم و قلت امـــوال پیش از پیشـــ اقـــد ام نماید .

نظر به این مقررات ، موسسا ت تجارتی ، قبل از صدور فرمایشس اموال بخارج ، یا خریداری اموا ل بایست از وزارت تجارت اجـــازه بگیرند ، که دادن اجازه طوریکـه گفته شد راه‌های سهل به موسسات تجارتی گذاشته شده ، تا بیمو جب دچار مشکلات نگردند .

وزیر تجارت سوال دیگرم را ، راجع به اهمیت معلومات گردآوری شده در ساحهٔ تجارت خارجی ،چنین پاسخ میدهد :

ــوزارت تجارت با بدست آوردن معلومات لازم در مورد واردات ، در آینده می تواند راجع به بیلا نس تادیات ، حجم واردات اموال عمده و تحولات قیم ، معلومات کافی بـه دست آورد ، که این امر ، بـرا ی طرح پالیسی های جدید تجارتی و مالی ، نهایت مفید و موثر مـــی باشد .

همچنان با تطبیق این مقـررات امکانات تهیه ارقام دقیق احصاییه تجارتی خارجی ، بصورت موثـــر میسر شده میتواند.

وی علاوه میکند :

ــداشتن احصائیه درست ودقیق در طرح پلان ها و پروگرام هـای آینده ، یکی از اجزای اساسی آن می باشد .

بقیه در صفحه ٥٩

بقیه صفحه ۵۸

زیربنای انکشاف تجارت

وزارت تجارت عقیده دارد کــه تطبیق این مقررات جدید ، زمینه، فعالیت را ، به موسسات تجارتی که خواسته باشند ،براه های درست وسالم ،فعالیت کنند ،میسر ساخته ودر توسعه فعالیت های شان مو ثر واقع میگردد .

وزیر تجارت ضمن گفتگو یش،از تاثیر مقررات جدید تجارتی دربهبود وضع تجارت کشور تذکرداده ،علاوه کرد :

این مقر رات حتــی ا لامــکان ، از فعالیت های نا سالم وخلاف مقررا ت جلوگیری می نماید .همچنان بــرای تنظیم موسسات تجارتی وتــجار ت داخلی ،پیش بینی های به عمل آمده است که تو سط ریاسیت (تــجا رت داخلی)که آن هم جدیدا بمیان آمده عملی میشود .

وی ادامه داد:

ـ تشخیص مو سسات تجارتی از لحاظ نوع فعالیت آن ها و تصنیــف فعالیت شان در مقر رات مذکور مد نظر گرفته شده وبرای انواع عمــده فعالیت های تجارتی جواز نامه های مشخص داده میشود .

همچنان برای معلوم نمودن مقدار اموال مازاد داخلی بــرای صادرا ت وهکذا معلوم نمودن مقدار امــوا ل طرف ضرورت که با در نظر گر فتن تولیدات داخلی ،از خارج کشور باید تهیه شود ،ریاست تجارت داخلــی موظف گردیده است .

تنظیم تجارت بین ولایات کشو ر ومراقبت ازقیم اموال عمده وضروری از نقاط دیگری است ،که در چوکات این قسمت مد نظر می باشد .

ښاغلی جلالر ر پاسخ سوالمراجع به ترانزیت ووسایل ترانسپو رتی برای اموال تجارتی در کشور گفت:

در تجارت خارجی ،راستی هــم مسایل ترانز یتی ازمشکلات عمــده محسوب میشود .برای رسیدگی بــه مسایل ترانزیتی وایجادوسایل بهتر ترا نسپو رتی ،برای انتقال امــوال از داخل به خارج وتو ریدامــوال از خارج به کشور ،ریاست دیگری به نام ریاست (ترا نسپور ت بین المللی وترا نزیت) جدیدا دریــــن وزارت تاسیس شده است .

این ریاست علاوه از مطا لعــهٔ وسایل وطرق بهتر تر انزیتی ،بــه مشکلات روز مره آن ها نیز رسیدگی میکند .

سوالی را ،اینطوربا وزیر تجارت مطرح می سازم :

توازن بین صادرات وواردات در افغا نستان چگونه است ؟

وی پس از چند لحظه تفکر ،میگوید:

ـ در قسمت صادرا ت ووا ردات اموال ،بیلا نس به نفع کشور ماست چه صادرات ما، بیشتر از وارد ات می باشد اما تادیه اقساط وربــج قروض خارجی ومصارف سر مایــه گذاری در پروژه های انکشا فــی که از اقلام عمده بیلانس تادیـا ت کشور می باشد ،بیلانس مارا کسر مواجه ساخته است .

قسمتی ازین کسر، با بدســـت آوردن کمك های مالی کشور ها ی دوست و موسسات بین المللی، رفع میگردد .

در اخیر از ښاغلی جلالر مــــی پرسم :

به نظر شما ،کشور ما، از حیث تجارت ، بیشتر به چه نوع امــو ال توریدی نیاز مند است ؟

وی میگوید :

ما در شرایط فعلی ،بیشتر بـــه تورید اموال ضروری استهلا کــی، برای رفع احتیاج مردم ،ضــرور ت داریم .اما اگر یك دور نما را درنظر بگیریم ،بیشتر تورید اموال سرمــایوی مانند ماشین آلات صنعــتــی ، پرزه ها ومواد خام برای تــدویــر موسسات صناعتی وایجاد صنا یــع جدید نیاز مندیم .

در اخیر وزیر تجارت که در پاسخ سوالاتم وضع تجارت کشور را ، با خو شرویی بررسی کرده ومعلوماتی پیزامون آن ،ارایه کرد، گفت :

ـ برای انکشاف تجارت خار جی عقد موافقتنامه های تجارتی ،با اکثر ممالك دوست ،جهت فروش اموا ل افغانی به قیمت بهتر واستفا ده ا ز ترجیح بعضی گمرك های یك تعداد کشور های خارجی در انکشــــا ف صادرات قابل یاد آوری است .

بقیه صفحه ۲۹

داستان دو دل

سا یه وارم جبین حرام وفا
لیك میترسم از جنون قضا!

وسر بزیر افگنده دراندیشه فرومیرود:

ـ که زند ناگهان درین دفتر
غیر ت . . . آ تشی د یگر
گر با ین عز م بشکنم دامن
برتــو ریزد غبــار جرات من

محافظان باسانقه «توشله» سرگرم قمار بازی اند. یکی از آنها تا میتواند «دوازده» گویان بصدای بلند خطا ب میــکند، دومــی ناراضی از جا بر میخیزد.

ـ غلط بازی کردی ، حیله گر!

محافظ دیگر نیز از جا بر میخیزد:

ـ که حیله گر است ؟

ـ تو!

درحالیکه آنها میخواهند بجان هم افتند، امیر یکچشم با تازیانه آنها را میزندوفریاد میکشد:

ـ آرام باشید! هرگاه بخواهید جنجالی برپاکنید، هردو طعمهٔ گرگها خواهید شد.

مودن سر بزانوی کامدی گذاشته، چشم ازروی او بر نمیدارد.

کامدی چنین نجوی میکند:

ـ میروی چون نگه زچشم ترم
بی نگه بعد ازین که رانگرم؟
رفت رنگ ازگلم چه باغ است این!
ریخت می برزمین ، چه داغ است این!

مودن بی آنکه چشم از چشمان محبوب بردارد پاسخ میدهد:

ـ هر دو گشتیم پای بند قضا»
« هردو از بخت خودشدیم جدا»
« لیك روزی رسد که هجرانت»
« بسر آید ، فتم بدا مانت »

مودن سراز زانوی کامدی بر میداردودر کنار او نشسته باشور واشتیاق میگوید:

ـ «باری» از مو بدان فرخ فال
مژده دارم که در حدود شمال
نخل فیضی است در بیابانی
طوبی الاصل، سدره ا غصانی

کا مدی باچشمان بسته سخنــان اورا میشنود. درتصور او صحرایی عریض وطویل مجسم میگردد ونکدرخت خرمایی دروسط آن جلب نظر میکند . باز هم صدای مودن طنین می افکند:

نخل فیضی است در بیابانی
طوبی الاصل ، سدره اغصانی
آرزو ریشهٔ دویدهٔ او
کام دل میوهٔ رسیدهٔاو

درخیال کا مدی نزد درخت خرما، تمثال شبح مانند مودن پیدا میشود ودستان خودرا دراز کرده آغوش مگیشاید، ناگهان ازگوشه ای دربیابان ، کامدی پدید می آید، هردودلدادهٔ سعادتمند همد یگر را در آغوش میــکشند وباز هم نا پدید میگردند.

مودن از سخنان خود چنین نتیجه میگیرد:

میروم تــا بــآن درخــت رسم
شاید از سایه اش ببخت رسم

امیر یکچشم نزدیك آمده ا علام میدارد:

ـ دمیدن صبح نزدیك است، دیگر وقت جدایی فرا رسید.

محافظان بقایای آتش را لگد مال کنان خاموش میسازند.

کامدی ومودن از جا بر میخیزند ودستان همدیگــر را فشرده، چشم از روی هــم بــر نمیدارند.

«باقیدارد»

بقیه صفحه ٤٨

آداب سخن

صحبت شروع کنید باید بدقــت سخنان هم صحبتان خود را بشنوید وبعد عقیده خود را بیان نمایید .

عده ای از جوانان توقع دارند کــه مصا حبان شان بدقت به حرف های شان گو ش بنهند در حالیکه خــود **شان در موقع صحبت دیگران ایــن** نزا کت رارعایت نمی کنند پس اولتر **از همه گوش نمودن به حرف های** دیگران ونشان دادن دقت وتو جه و **علاقه بحرف های آنها یکی از جمله** مسایل آداب معاشرت است که خود **جنبهٔ جداگانه دارد ولی مربوط مــی** شود به آداب سخن گفتن .بایدتوجه شود که در موقع حرف زدن (تــن) **صدا نه بلند باشد که اطرا فیا ن** را ناراحت کندو نه آنقدر پست که طرف مجبور شود گوش خــودرا نزدیــك **دهن شمابیاورد باید حالت اعتدال حفظ شود زیرا درست حــرف زدن وبجاسخن گفتن وموقعیت وطرف را** شناختن یك هنر است هنر یکه برای پیشرفت وموقعیت شماحتمی ولازمی **شمرده میشود.**

انیس
ژوندون

مسؤول مدیر :
نجیب الله رحیق
معاون روستا باختری
ددفتر تیلفون : ۲٦٨٤٩
کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهتمم علی محمد عثمان زاده
پته: انصاری واټ
داشتراك بیه
په باندنیو هیوادو کښی ۲٤ دالر
دیوی گڼی بیه ۱۳ افغا نی
په کابل کښی ۵۰۰ ۱ فغا نی
تیلفون :مدیریت توز یع وشکایا ت ۲٦٨٥٤

دولتی مطبعه

بقیه صفحه ۲۶

روزنه‌ای بسوی تاریکیها

– اینقدر ساده نباش لیلا ! او شماره موتر را بر داشته است ، اگر حالا از چنگش فرار کنیم ،روز دیگر بدامش می افتیم ، آنوقت بد میشود ، خیلی بد . تازه چرا باید فرار کنیم ؟

این موضوع آنقدر مهم نیست که بفرار بیرزد .

از فرط ترس و هیجان کف دستهایم عرق کرده است ، با وسواس کو کانه ای میپر سم :

– اگر بفهمد که ما هیچ نسبتی با هم نداریم ، آنوقت چه ؟

– بنظرم همین حالا هم فهمیده است .

با التماس آلوده به ترس می گویم :

–پس در اینصور ت کجا می خواهد ما را ببرد ؟ نکند ..

بالحن شمرده ای حر فم را قطع میکند :

– گفتم آرام باش . آرام آرا م وقتی رسیدیم خودت خواهی دیدکه همه چیز زود درست خواهد شد ، آنقدر زود که باور نکنی .

صدای آرام و بدون ترس محسن خان بمن قوت قلب می بخشد ودیگر سوالی نمیکنم .

در واقع فرصتی برای سوال‌کردن هم ندارم ، چون جیپ جلوساختمانی که شکل خانه های معمولی را دارد توقف و افسر جوان پولیس از آن پیاده میشو د و لحظه همانجا می ایستد تا موتر ما هم برسد .

وقتی ما میریم ، به اشاره افسر پولیس محسن خان، موتر عقب جیپ از حرکت باز میدارد و من و از آن پیاده میشویم .

پولیس که در کنار در و رودی ایستاده است به افسر جوان‌اسلام میدهد و نگاه بی تفاوتی به من و محسن خان می اندازد . هر سه‌نفر از پله های سنگی بی که یك گوشه اش ریخته است بالا میرویم و وارد دهلیز طولانی و باریکی می شویم .

افسر جوان یکقدم جلو تر از ما در دوم دست راست را باز میکندو اول خودش و بعد من و محسن‌خان وارد آن میشویم .

افسر جوان مستقیما بطر ف میز صدر اتاق میرود و پشت آن قرار میگیرد و بمن اشاره میکند – روی چوکی کنار میز بنشینم و آنوقت بدون مقدمه ، قلمی از رو ی میز بر میدارد و صفحه کاغذی جلو خودمی کشد و از من میپرسد .

اسمم را میپرسد ، اسم پدرم را شغلم را و محل سکونتم را و بعد سوال قبلی اش را تکرار میکند که با محسن خان چه نسبتی دارم .

همه را جواب میدهم و در اخیر هم میگویم ما دو نفر باهم نامزدیم. لبخندی در صو ر تش میشکفد ومثل اینکه از همه چیز خبر داشته باشد ، میگوید !

– که گفتید نامزد ، بلی ؟ بسیار خوب بعد میگوید :

– ممکن است چند دقیقه در آن اتاق تشریف داشته باشد ؟

با انگشتش در نیمه بازی را نشان میدهد و میگوید :

– آنجا راحت ترید . من بایدچند سوالی از این آقا بکنم .

ناتمام

مردی بانقابقه

صدای مایتلند آنقدر آهسته شد که تقریبا شنیده نمی شد .

(با من بیایید . بدفتر من بیایید شما به یقین مرا مسخره تلقی نخواهید کرد ؟ چطور ! من اکنون ۸۷ ساله هستم . ماد موازل ، نزد من بدفتر بیایید و شما خوا هید خندید .)

مجددا آهنگ صدایش گریه آلود شد و بحرفش ادامه داد .

« شما مرا کمك خواهید شد و من از شما خواهم بود ،من میدانم اما من به مایتلند درین باره هیچ حرفی نزده ام . زیرا اگر بفهمد، گریه و فغان خواهد کرد . موضوع از اینقرار است ماد موازل ، جانس پیر مرا ترك کرد وهیچکس دگر پیش من نیست. شما به ملا قات من می‌آید ! شما هیچگاه نامه ای نگرفته اید ، چی ها ؟ » این‌سوال آخر را دفعته وبی محابا کرد.

ایلا به وار خطایی جواب داد :

«از شما ؟ نی آقای مایتلند ! » مایتلند اظهار داشت : «مکتو ب نوشته شده است . شاید هنوز به پسته نسپرده اند نمیدانم .

مایتلند نگاهی به‌طرف عمارت‌افگنده، دوباره متو جه ایلاشد مثل آنکه‌قیافه کسی از سمت عمارت معلوم شده باشد . مایتلند پرسید : « آنجا کیست ؟ »

ایلا متوجه شد که انگشتهای مایتلند به شدت دور شانه اش‌می لرزید ایلا پاسخ داد : « او پدر من است آقای مایتلند . شاید از دیر ماندن من در بیرون پریشان شده و بسراغ من بر آمده است . »

مایتلند مثل آنکه فشاری ازروی شانه اش کم شده باشد اظهار داشت : « آخ اینطور ، پدر شما ؟ در باره آنچه با شما حرف زده ام به او چیزی نگویید . »

باقی دارد

بقیه صفحه ٤

مولود مسعود پیغمبر اسلام

مامور و هنمایی قوم و همهٔ مر دم روی زمین گردید ، مردمی که فقط توسط رشتهٔ قوی « ایمان به رب العا لمین » بهم پیوند ونزدیك میشوند ، جدا ازپیوند های‌اقتصادی نسبی وحسبی ، نژاد و غیره . دعوت وی بی اثر نماند و مر د میکه فرق زشتی وبدی نمیکر دند واز تصورات رب ا لعالمین اندیشهٔ آنها بدور بود بسوی عالی تر ین مدارج آدمیت‌رهنمونی شدندودرمدت کوتاه در مدرسهٔ نبوت پر و ر ش وآموزش یافتند و اندك اندك نور تابناك اسلام از مرز ها ومحدو ده‌ها گذشت و سراسر گیتی دافراگرفت وبه یکبارگی ، دین اسلام حقا نیت خودرا در روی کرهٔ خاکی به اثبات رساند و به یك دین جهانی وبرحق مبدل‌گردید .

محمد (ص) دینی برای بشر به ارمغان آورد و مکتبی برای جهان اسلام کشود که هدف آن یکتا پرستی واتحاد وبرادری است که وحدت ویگانگی را تقویه می بخشد ومفهوم حق و حقانیت را می‌فهماند در انسان وروح آن آدمیت‌وصفا ئی می آفریند. برای تامین‌این دین عالی محمد (ص) تلاش فراوان بخرچ‌داد و زحمات زیادی متقبل شد ، برای تبلیغ دین اسلام و کسانیکه‌بر ضد آن به پا خا سته بودند بارها جنگید ولی با نیر وی ایمان و بصیرت وبینا ئی و فهم و دانشی که خداوند (ج)نصیبش‌کرده بود ، بر همه مشکلات چیره شد و پر چم دین مقدس اسلام را درجهان بلندکردو به اهتزاز در آورد .امروز که قریب ۱٤ قرن از آن روز گذشته است، دین مقدس اسلام هم چنا ن پایدار و هم چنان هادی و را هنمای مو منین و بند گان‌راستین خداوند است .

بقیه صفحه ٤

درگذشت پومپیدو

طبق قانون اساسی فرانسه تا پنج هفته دیگر انتخابات ریاست جمهوری شروع میشود .

در انتخابات آینده ر یاست جمهوری فرانسه ژاك شابان دالماس صدر اعظم‌سابق‌فرانسه‌ووالتر سکارد دسنیگ وزیر مالیه آنکشور خودرا کاندید نموده اند .

قرار است احزاب سوسیالست‌و کمو نیست فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری اشتراك ور زند و میتران رئیس حزب سو سیا لیست فرانسه کاندیدلست.ریاست‌جمهوری از این احزا ب سیا سی که در انتخابات ائتلاف میکنند ، میباشد .

بقیه صفحهٔ ۸

بیاکه برویم به افغانستان

درین رستورا ن یك مرد امر یكا یی از رستوران (سیگیز) تعر یف کرد وما رو ز دیگر به این رستورا ن ر فتیم • د ریــن رستوران همه مشتر یان خار جی بود ند و افغانها اجازه نداشتند به آن دا خـــل شوند•

وقتی از(سیگیز) بیرو ن آ مدیم ،تصمیم گر فتیم که بعد تر خود مان یك‌غذای سرد بسازیم و بخوریم • برای این کار مقــدار نوش پیاز، بادنجان رو می و تر کار یها ی دیگر خر یدیم که‌همه‌اش دو پنس تما م‌شد• درهوتل این تر کاریها را شستیم و بسوی باغ بالا روان شد یم• این باغ آقا عتگا ه تابستانی (امیر عبدا لر حمن خان) در سده نزد هم بود •عمارت این باغ ، که اکنو ن بشکل رستوران درآ مده است ، خیا ل‌انگیز بودواز آنجا آسما ن آبی نما یی پـــر شکوهی داشت•

ساعت دوی بعد از نیمرو ز، ماد ر کنار حوض آببازی نشسته بودیم و غذ ای سرد خودمان رامیخورد یم • همه جا آرام بود و قله‌های پربرف کوه ها در دور دستها معلوم میشد• این فضا ء بما یك احساس افسانه یی میداد•

آهنگ نا آشنا

شب هنگام که به رستورا ن هو تـــل بر گشتیم د ید یم که بجز چند میز دیگر همه میز ها در پشت‌پر ده یی قرار داده‌شده است• از آنسوی پرده آواز فر حت ا نگیز ساز به گوش میرسید •

گارسو ن هوتل به ما گفت که ا مشب در رستورا ن یك عرو سی بر گز اراست• سپس گوشه پر ده را کنار زد تاما مرا سم راتماشا کنیم•

یك گروه سه نفری سا زند گا ن آ هنگی رامینوا ختند •آهنگ ساز خو شایند بود• یکی اززنان رقصید و تماشا گرا ن برا یش کف‌زدند• حتی درین مراسم نیز زنان‌ومردان تقریبا جدا نشسته بودند وبرای ما فر صت خوبی بود که یك عروسی افغا نی را تما شا کنیم•

صبح‌روز ششم نو مبر بایك بس کو چك بسوی با میان وبند امیر به راه افتاد یـم• رهنمای‌ما که(علی) نا مداشت • بر ای ما ن بسیار سو دمند بود•

راه کابل تا بامیان بسیار خرا ب بو د، ولی مناظر قشنگ و دل انگیز در دو طر ف سرك دیده میشد • کا روا نهای اشتر اندو کنارمامیگذ شتند وما زنان رو پو شیده رامی دید یم که ظر فهای بزرگ بر سر داشتندواز خانه‌های گلین بیرو ن میشد ند •

پس از دوسا عت راه‌پیمایی، مو تــر در کنار دریای خرو شانی ایستاد و مسا فرا ن پیاده شدند •ر هنما ی ما، (علی) تعر یف کردکه افغانها چگونه‌ما هی(ترو ت) صیــد میکنند : آنان عصاره مخصو صی را با غــذا مخلوط میکنند وبه دریا میاندا زند • و قتی ماهیان این مواد رابخور ند ،تقریبا بی‌حس میشوند • آنگاه میسوا ن بادست آنا ن ر ا صید کرد•

درراه به چایخانه کو چك دیگری تو قف کردیم• سر انجام پس از پیمو دن پنجاه میل راه به‌با میان رسیدیم • لحظه یی بعد، پیکره های عظیم بودا را دید یم که درسینه تپه یی کنده شده بودند پیکر بزرگ یك صدو هفتاد فت و پیکره کوچك یك صد و پانزده فت‌بلندی دارد• در کناره های آ نها مغاره های بسیا ری‌مو جود است • ازین مغاره هادرسده ششم میلا دی‌راهبان بودایی استفاده میکردند • ما نز دیك پای بو دایی

بزرگ رفتیم و طر حهای آبیر نگ بالای سر ما خیره مان کرد•

نزدیك‌پاهای بودا مد خل تار یکی وجود داشت وزینه های آن به بالا میر فت• ا ین زینه‌ها راپیمودیم وسر انجام به قسمت سر بودا رسیدیم• ازینجا منظره طلا یی و نگ خزان تا دور دست ها دیده میشد •

صبح روز ،بعد به سو ی بند امیر رفتیم که درچهل و هفت میلی‌شمالغرب با میا ن موقعیت دارد• مناظر اطرا ف آ هسته آهسته خشك و بیدر خت‌شد •ولی آسما ن صا ف وخورشید در خشان نمیگذ اشت که آدم‌خشونت منظره را احساس کند• سرو یس از یــك بلندی‌بالارفت وما ناگهان در برابر خود مان دریاچه های آبیرنگ را دیدیم • در کناره های دریاچه هاسا ختمانها ی کو چکی دیده میشد وعلی بما گفت که این سا ختمانهاآسیا بهایی هستند که‌با آبی که ازبند میریزدکار میکنند•

ازنز دیك آبشاری گذ شتیم • دورترچند تن افغان را دیدیم که نشسته اند و چا ی میخوردندما هم به آنان پیوستیم •

در راه باز گشت ، متو جه شدیم که در هردهکده مردان درمحلی اجتما ع کرده اند• (علی)به‌ما گفت که امرو ز یکی از اعیـــاد مذهبیست ومردان برای ادای نماز جمع شده انــد•

روز دیگر ما سوار سرو یس کند ها ر شدیم وبه راه افتادیم روز بعد به هـرا ت رسیدیم واز طرف منتظم هو تل پذیر ا یی گر می دیدیم• این‌دفعه از ارسی ا تـــا ق ما ایستگاه سرو یس دیده میشد •

بعد از ظهر آنرو ز برای خریدبه با زار رفته بودیم که ناگهان از پشت سر آو ازی شنیدیم:

-سلا م، خو شحا لم که باز شما را می بینم•

بر گشتیم و دیدیم که -(عزیز) است• او ازما خواست اگر خواسته باشیم، مـــی توانیم به ملاقات پدر ش برویم• علاقه‌خودمان رابه این ملاقات اظهار کردیم و همراه اوبه سوی خانه پدر ش روان شدیم•

خانه را دیوار های بلند ی احاطه کر د ه بود• ما ازراه دروازهٔ کو چکی به درون‌رفتیم• سطح اتاق‌و دیوار ها با قالینها ی ز یبـــا آرایش یافته بود و(عزیز) گفت که بسیاری ازین قالینها زیاد قیمت بهاست •

ما بر کوچی نشستیم • در حالی که‌با محلات گوناگو ن‌ارو پایی‌خودمان را سرگرم ساختیم• (عزیز) رفت تا پدر ش را بیاورد لختی بعد، پیر مر دی به درو ن آمد وبا ما دست داد•پیر ومردبیماربوهنگام صحبـــت برخودش فشار زیاد میاورد ازینرو د یر ی نتو ا نست بنشیند . معذ ر ت خو ا ست ورفت•

بعد نو کری چای آورد و(عزیز) با تیــپ ریکار در ش یك آهنگ ستار هندی به مـا شنوانید . بعد هم آهنگی از بیتلها را•

اوناگز یر بود که دریك اجتما ع‌خانوادگی شرکت کند• ازینرو ما را تاهو تل‌مشا یعت کرد• در آنجا پس ازخدا حافظی رفت •ما-آدرسها یمان را مبادله کردیم و اظهار امید نمودیم تا باز هم روزی همد گر را ببینیم•

روز دیگرهنگا می‌که‌هوتل را تــر ك میگفتیم ، از طر ف کا ر کنان هوتل خدا حافظی گر می صور ت‌گرفت• باز هم سوار سرویس شدیم تابه سو ی مرز ایران برویم• مراسم ملاحظه پاسپور تو اسبنا د د یگر درسر حد افغانی دوسا عت را دربر گر فت‌و راننده وقتی مطمین شد که همه اسنادخروج

دارند، به سوی مد خل مرز ا یرا ن به راه افتاد• درمدخل مرزایران‌نخست‌به مرکزصحی رفتیم ودر آنجا ازطرف مقاما ت ایرا نی به‌هر کدام ما چار چار دانه کپسو ل دادند کـــه بخور یم . ما نمیدانستیم . این کپسولها برای‌چیست ، و لی ناگز یر بودیم آ نها را بخوردیم•

بعد، به سو ی محل کنتر و ل‌پاسپور ت رفتیم ودر آنجا قطار شد یم• پاسپورتهایمان ملاحظه ومهر شد• نوبت به ملاحظه یز ه‌یی رسید که درلندن گر فته بو دیم مر دی که ویزه هارا ملاحظه میکرد با دید ن ویزه مـــا گفت:

-مدت این ویزه تمام شده!

مانفهمید یم که چگونه مدت ویزه تما م-شدهٔ، ازینرو، شو هر م این کلمه ها راکه در پاسپور ت نوشته شد ه‌بود، به مردنشان داد(برای سه ماه اعتبار دار د) وگفت :

-وهنوز یك ماه دیگر با قی ما نـــده است•

مرد سر ش راتکان داد:

-گفتم تمام شد • این ویزه تنها برای‌یك بار ورود اعتبار دارد• باید برای گر فتـــن ویزه جدید وایس به هرات بروید •

سپس پا سپور ت ما را که در روی‌میزش گذاشت وگفت:

-لطفا در بیرو ن منتظر باشید •• نفــر بعدی کیست ؟

بقیه صفحهٔ ۳

ژورژپومپیدو...

پو مپیدو که‌بعد ازجنرال دو گو ل‌رئیس جمهور اسبق فرانسه بحیث رییس جمهو ر جمهوریت پنجم فرانسه رو یکار آمد جمعا تقریبا بیست وپنج سال خد مت نمـــو ده است•

وی‌دریك خانواده دهقا ن در ناحیه‌هوورجین درفرانسه مر کزی بدنیاآ مدکه‌پدرو مادر ش وظیفه معلمی رابعهده داشتند •

پو مپیدو بتار یخ‌پنجم جو لای سال۱۹۱۱ پابعر صه‌و جود گذاشت وبعد از دو ر ه‌لیسه در دارالمعلمین پار یس شا مل شده و به حیث معلم ادبیات از آنجا فارغ التحصیـــل شد•

وی در انستیتو ت مطالعات سیاسی هــم شامل شده بود •

پو مپیدو درسا ل ۱۹۵۳ باپیغله کلـــود ساهور محصله پو هنځی حقوق پار یســـ ازدواج نموده بود•

پومپیدو دو مین رئیس جمهور جمهوریت پنجم فرانسه که ازطرف جنرال دو گـــول تاسیس شده بود و اولین رئیس دو لت آن کشور میباشد که در دوران عــهده دا ر ی ریاست جمهو ری فرانسه چشم از جهـــان پوشیده است•

وی درماه جون سال ۱۹۶۹ در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه ر قیب خود پو هر راشکست داد وبحیث رئیس جمهور فرانسه انتخاب گردید•

پو مپیدو نز د همین ئیس جمهورفرانسه ودو مین رییس جمهو ریت پنجم آن کشور است که توسط جنرا ل دوگول‌تاسیس شده است•

شایعات مربو ط به مریضی پو مپیدو به تعقیب انتخابات ریاســ ت جمهو ر ی موضوع استعفای وی رابمیان کشیده بود •

خبر دیگر درگذشت پو مپیدو ضربه ا ی برحیات‌سیاسی فرانسه وارد نموده است •

پو مپیدو نز دهمین رئیس جمهور فرانسه تشنجی‌بین پاریس و متحدین آن بو جودآمد ونگرانی عا مه نسبت به انقلاسیو ن‌درفرانسه زیادشده است•

بقیه صفحهٔ ۱۹

میزمدور

خانواده ها باین تیاتر بسپارند واین مطالب باشیوه های طنز آمیز ترتیب گردد وبمردم عرضه شود تیاتر اگر بتواند برای همه‌مردم وبزبان مردم باشد بیشتر از مطبوعات مفید است •

لیلی :

من تیاتر راتائید میکنم، مشروط باینکه مسایل اقتصادی خانواده ها ازنظــر دور نگاهداشته نشود تیا تر در شرایط کنونی همگران‌است وهم آرای یك تیاتروروشنفکرانه رادارد‌وهم ازنظرکمیت بصورت‌قطع جوابگوی نیازمندی هائیست، ازجانبی این تیاتر یعنی تیاتر خانواده هاباید توسط دولت واشخاص آگاه رهنمایی گردد وگرنه بازهم تجارب‌تلخ گذشته رادرهمین زمینه زنده خواهدساخت •

البته تیاتر تنهاکـافی نیست، مطبوعات ورادیو نقش اساسی درتنویر اذهان دارند.

شریف رویا توکلی :

جلب اعتماد مردم به مطبوعات، رادیو، تیاتر وموسسات‌اجتماعی کاری است که‌اولتر باید صورت پدیرد، باید مردم راعادت‌دادکه ازین منابع خوبتر وبهتر استفاده برند، در حال حاضر یاکمیت هادراین زمینه ناقص است ویاکیفیت هامطابق روحیه و شرایط اجتماعی عیار نشده است، استفاده از تمام وسایل ارتباط جمعی به تنهایی کافی نیست باید باتحقیق کافی، مطالعه کافی وشناخت عوامل اصلی وواقعی‌مشکلات درساحات مربوط بزندگی جوانان وباردرنظرداشت شرایط خاص هرمنطقه پروگرامهای خاص برای همان‌منطقه داشت وگرنه اگراین پروگرامهاخواه درتیاتر باشد یاسینماورادیو موثر یت کامل نمیتواند داشته باشد •

پرسشگر : باتشکر ازاینکه دراین بحث شرکت جستید نظرات شـما و پیشنهادات شمارا منعکس می نمایم واین بحث رابازهم درهفته های آینده وازروایای تازه مـورد ارزیابی قرار میدهیم •

کلید موفقیت در هنر فلم سازی

تواب لطیفی

استاد پوهنحی ادبیات وعلوم بشری

حمایه وپشتیبانی حکومت از هنروهنرمندان بعد ازین مانند سابق تنها یک کلمه‌پروپاگند و به‌اصطلاح «گپ »نیست بلکه یک حقیقت انکار نا پذیری میباشد که ازچندی‌به اینطرف درساحهٔ ابتکارات وتحولات بنیادی نظام جمهوری عملا به اثبات رسیده است ۰بنای جوایز مطبوعاتی از یکطرف ولایحه فلم سازی آزاداز جانب دیگرشاهد این حقیقت میباشد من‌به‌جرئت پیشگویی میکنم که‌جوایزمطبوعاتی در تاریخ هنرو کلتور افغانستان چنان یک فصل درخشان وبیداری را آغاز میکند که یك دورهٔ رونسانس را درکشور عزیز ما بوجود خواهد آورد زیرا اکنون که وزرارت اطلاعات وکلتوری باابتکار جوایز مطبو عاتی درتقویه‌و پشتیبانی اهل‌علم وهنر ازروی اخلاص وصدق عمل میکند طبیعی‌است که نویسندگان واقعی و وطن پرست که از چندین سال به اینطرف دلبرد وگوشه گیر گردیده بودند یکبار دیگر بشوق خاص بنو شتن آ غاز کرد وبعدازاین به‌نوشته هاوهنرهای‌مبتذل‌فرصت نخواهندداد۰

نقش وهدف جوایز هنری در یك مملکت تنها یك مشت پول جایزهٔ نیست بلکه‌اولتر برای خدمت در بلند بردن سویه کلتوروهنری کشور میباشد ۰یازده سال‌مشاهده‌عمن‌ازجایزه اسکار در هالیود بمن از نزدیك به اثبات رساند که این جایزه بین المللی فلم تاچه اندازه باعث این همه پیشرفت های شگفت انگیز در جهان سینما گردید زیرا کمپنی‌های مختلف فلم هر مملکت به آرزوی اینکه برندهٔ این جایزه شوند کو شش دارند هر سال فلم عالیتری تهیه نمایند بالاخره این‌پشرفتیها سینمایی به جای کشید که به فلم حیثیت بهترین وموثر ترین زبان بین المللی را داد وتعداد تما شا چیان فلم در دنیا در یك‌سال به نزده بلیون رسید که این رقم در حدود شش برابر نفوس دنیا میباشد بهر حال چون دربنجاه مطلب اصلی ما صنعت فلم سازی درافغانستان میباشد باید گفت که جریان کار

دو فلم درحال حاضر در کشور ما بما مژده میدهد که بعداز ین‌ذوق وذهن مردم ما از ابتذال وخطر فلم های خارجی تااندازه‌ای نجات خواهدیافت۰ فلم حاکم در موسسه افغان‌فلم ازیکطرف وفلم رابعه وبکتاش در نذیر فلم

ازجانب دیگر یك آغاز جدید فلم بردا ری رادرکشور ماپیشگویی میکند۰ آنچه از همه بیشتر قابل تقدیر میباشد ذوق وجر ئت نذیر فلم میبا شد که یك عده سر مایه

گذاران بنام خدمت درراه کلتور ملی و سهم گیری برای انکشاف صنعت فلم در افغا نستان سر مایه خود را درین راه بکار انداخته اند۰حمایه وپشتیبانی ازهنر فلم درحقیقت حمایه وپشتیبانی ازتمام هنرهاو

هنرمندان است زیرا تنها فلم است که‌تمام

هنرمندان یعنی ازقبیل رسام، مجسمه ساز، نویسنده ،شاعر، دایرکتر ،اکتور ،کامپوزر،

سراینده ، نوازنده ،خیاط، نجار، آرایشگرو غیره وغیره‌درآن فعالیت‌کرده زمینه هنرنمایی

برای همه مساعد میگردد ۰ حالا که‌نظـام نوین زمینه رابرای چنین ابتکارات هنـری مساعد ساخته است بیا یید که اولترازهمه در جستجوی این شویم که‌کلید موفقیت فلم سازی بیشتر در کدام هنر ها نهفته است ۰

اصطلاح‌است که‌میگویند (اول سلام باز کلام) ولی برعکس پیروی ازین اصطلا ح درهنر فلم‌سازی مانند زنگ خطر یست که شکست هنری ومالی یك فلم را اعلام‌میکند

یعنی که‌درعالم تیاتر وفلم تنها کلام‌استو

سلام وجود ندارد. مقصدن از کلام‌هماندمتن یابه‌عبارهٔدیگر داستان یاسناریوی فلم‌میباشد

که تو سط یك نو یسند ه و ر ز یده‌و

باتجربه درعالم تیاتر وفلم درقید تحریـر می آید۰ درعصر حاضر سناریونویسی‌مضمونی است که‌در یونیورستی‌های بزرگ دنیاتدریس میگردد سناریو درصنعت فلم حیثیت نقشه ای را دارا می‌باشد که‌توسط یك مهندس ما هر

برای عماریك آسمان خراش عصری طر ح

میگردد وتمام کاریگرا ناین بـنابه اساس ،رهنمای همین نقشه هنرنمایی میکند۰ پس‌اگر این نقشه ویااین سناریو توسط یك شخص

بی‌تجربه ونالایق طرح میگردد شکست و سرنگو نی آن بنا حتمی است۰ این بـو د مقصد من ازاهمیت (کلام) یعنی سناریو در صنعت فلم۰

همچنان مقصد من ازکلمهٔ (سلام) عبارت‌از خطر خویش خوری ورویداری در امور فلم سازیست یعنی اگر پرودیوسر ودایر کتـر فلم همکاران خودرا بدون درنظـر د اشت استعداد وتجربه محض به اساس رویدا ری انتخاب میکند ناکامی فلم ازهمان روز اول آغاز میگردد ۰ خلاصه تیاتر و فلم‌که زادهٔ

یکدیگر ند نیپو سیز م « خو یش خوری»و

فیورتیزم(رویداری) راقطعا نمی پـذ یر د

وآنچه ازهمه اولتر کلید موفقیت یك فلـم

میگردد عبارت ازیك کلام یاسناریوی قـوی

میباشد۰متاسفانه که‌در کشور مادر گـذشته صدمهٔ شدیدیکه عالم تیا تر وفلم دیده‌است اولتر ازهمه ازناحیه عدم کلام یعنـی یك نوشتهٔ ارزنده وقوی بوده است واز همیـن

سبب است که درکشور مایك اثردراماتیـك

که‌حیثیت یك شهکار کلاسیك ملی رابخو د

گرفته باشد هنوز بوجود نیامده‌است۰نابلدی

نویسندگان مادرعالم سناریو نویسی بیشتـر

ازنمایشنامه نویسی قا بل تشویش‌میباشد ۰

این‌حقیقت رامن درکمیسیون مشورتی افغـان فلم که دوسال قبل در آن اشتراك داشتم

دریافتم۰

ازینقرار که دراواخر سال ۱۳۴۹ در رادیو افغانستان وجراید چندین بار بطـور اعـلان ازتمام نویسندگان کشور دعوت گردید تـا

داستانهای فلمی که‌بشکل یك سناریوباشدبه

افغان فلم تقدیم نمایند تاازآن فلم هـای

هنری بزبان های پشتو ودری تهیه گردد ۰

کمیسیون مشورتی افغان فلم که مر کـب از

روسای وزارت اطلا عات وکلتور آنوقت‌واهل

فن در عالم سینما وتیاتر بود طی چندیـن

جلسه هشتاد وسه اثر راکـه از طـرف

نویسندگان وطن ارسال گردیده بود مو رد

قضاوت وارزیابی قرار داد، عموماآثاری‌برای

مقصد فلمبرداری به‌موسسه افغان فلم تقدیـم

گردیده بودکه واضح می‌ساخت که‌در کشور ماکسی اصلا از هنرفلم نویسی اطلا عی ندارد۰ خـلاصه که‌درین کمیسیون بالا خـره سه سناریو برای فلم برداری برای‌سال ۱۳۵۰ انتخاب‌گردید که‌خبرآن در روزنامه هاورا دیـو افغانستان به‌تفصیل نشر گردید۰متاسفا نـه که نـو یسند گـا ن د و سنا ریـو ی آن که یکی استاد بر شنا و دیگری استاد اکبر پامیر بود چشم ازجهان پوشیدندوفلمی ازنوشته های این دونویسنده ساخته‌نشد ۰ درقسمت سناریوی سوم که‌بنـام عرو سـی صحرا بود برای اینکه درین فلم چندعـراده موتر سایکل ضرورت بودوموسسه افغان‌فلم نمیتوانست آنهارا تهیه کند ازساختن آن فلـم نیز صرفنظر گردید۰

چونکه سناریو حیثیت نقشهٔ کـاررا دارا میباشد او لترازهمه ستون اساسی فلم ر ا تشکیل میدهد۰ از همین سبب است که آثار

نویسندگان مشهور همیشه فلم های معروف

دنیارابـوجود آورده است ۰ بطـور مثـال

شکسپیر یکی ازنویسندگانـی است کـه درحالیکه درامه های او همیش به‌حیث مـواد درسی دریو نیورستی های دنیاتدریس میگردد بیشتر از سه‌صدو هفتا دسال است که‌آثـار اومسلسلا درتیاتر های‌جهان به‌زبان هـا ی مختلف نمایش داده میشودو بازهم‌همان‌نوشته های دراماتیك اوست که‌تاامروز از آن‌عالیترین فلم هاازطرف ممالك مختلف جهان به‌زبـان های مختلف وشیوه های گونا گون تهیـه میگردد۰

مهمتر ازهمه اینکه تنها بروی ستیژخالی بدون استعمال‌دیکور «ریچارد برتن»دربرادوی نیویارك به‌تنهایی فقط باقرائت نمایشنامه های شکسپیر سالون تیاتر را ازتماشا چی مملـو می‌سازد امابرعکس همین «ریچاردبرتن»درفلم کلیو پاترا که‌توسط نویسندگـان نالا یـق ترتیب شده است امابنجاه ملیون دالـر در تهیه‌آن مصرف شده است به شکست فاحشی

مواجه می‌شود۰ تاریخ سینمای جهان باثبات میرساند که‌فلم های بزرگ عمو ما از آثـار نویسندگان بزرگ بوجود آمده است۰ بطور مثال اوتیلو اثرشکسپیر، برادران کارامازوف

اثر دوستیافسکی،جنگ و صلح اثر تولیستوی تراموی که‌آرزو نام دارد اثر تینسی ولیمز ، بینوایـان اثر ویکتـور هو گو و غیـره وغیره۰

خلاصه که‌این حقایق خو د به اثبـات میرساندکه کلید موفقیت یك فلم‌بازهم‌همانـا کـلام یعنی سناریوی آن میباشد که تنهـا نویسندگان ورزیده ازعهد ه آن بدرشده‌میتواند یافته اندکه‌ازیك نویسنده ورزیده قبل‌ازآنکه وبس ازهمین سبب است که کمپنی هـا و

پرودیو سر های بزرگ فلم های هالیو د

آنقدر از موفقیت خود را درقدرت سناریوی نوشتهٔ خود رابرای یك‌فلم تکمیل کـر ده

باشد تنها خلص موضوع یك سناریـوی پیشنهاد شده را بیك قیمت هنگفتی‌خریداری

می‌نمایند تامبادا کدام کمپنی فلم دیگر آن

سناریورا اولتر تصرف شود۰ بطور مثـال کمپنی فلم (پارامانت) در هالیود در بـدل خلص موضوع فلم جفت عجیب که جمله‌چهل کلمه می شود مبلغ یکصدو هفتاد هزار دالر به‌حیث قسط اول پرداخته است۰ طبیعی‌است که‌این کمپنی چنین مبلـغ هنگفت را به‌حیث

قسط اول دربدل تنهاچهل کلمه مخصو صـا به‌اعتبار نویسنده آن یعنی (نیل سایمـن) پرداخت است زیرا سابقه‌این‌نویسنده‌دردرامه نویسی به اثبات رسانیده است که تمـام

فلم های که از اثروی‌تهیه شده همه‌موفقیت های بزرگ مالی وهنری رانصیب شده است۰ براستی که بعد تر وقتی فلم جفت عجیب‌از کلام «نیل سایمن» تهیه گردید آن فلم‌یکی ازبهترین وپرمنفعترین فلم های تولیدی‌کمپنی (پارامانت) گردید۰ دلچسپتر از همه اینکـه حتی اداپت نمایشنامهٔ جفت عجیب که‌بـزبان دری درکابل نمایش داده شد حایز مو فقیت های خاصی گردید که مجلات‌وجرایدکشور ما به‌گرمی ازآن استقبال کرد۰

خـلاصه اکنون که‌صنعت فـلم سازی د ر کشورما درساحـه نظام نوین روبه‌انکشاف است برای موفقیت آن ازهمه اولتر بایدتوجه به‌کـلام یعنی سناریو گردد و(سلام) یعنـی رویداد هاباید بکلی قطع گردد ۰ پس‌بدابحال آن پرودیوسر یکه درامور فلم سازی سلام‌را بیشتر از کـلام اهمیت بدهد۰ در خاتمه‌باید گفت که‌برای یك نوشته عالی یك دایر کتر ماهر وستار ه های مستعد نیز بکاراست‌تـا بتوانند باابتکارات هنری خود طوریکه‌آرزوی نویسنده است به‌آن اثر کیفیت خاصی‌بخشند پس چه‌بهتر که نویسنده ودایر کتر هـردو یکنفر باشد زیرا درصورتیکه نویسنده ماهر درعین حال یك دایر کتر مقتدر باشدآنوقت موفقیت هنری‌ومالی‌فلم حتمی‌است ۰



مودوفيشن



يك نمونه لباس ساده بها ری